شرح حدیث:

«الدُّعَاءُ هُوَ العِبَادَةُ»

و بررسی عبادت بودن

درخواست دعا از میت

نویسنده: مجاهد دین

عنوان کتاب: شرح حدیث: «الدُّعَاءُ هُوَ العِبَادَةُ» و بررسی عبادت‌بودن درخواست دعا از میت

عنوان اصلی

نویسنده: مجاهد دین

مترجم:

نوبت انتشار: اول (دیجیتال)

تاریخ انتشار: ۹ اسفند ۱۳۹۷ ه. ش - ۲۳ جمادی الثانیة ۱٤٤۰ ه. ق

منبع: www.islamsj.blogspot.com

این کتاب از سایت مجاهد دین دانلود شده است

www.islamsj.blogspot.com

شرح حدیث: «الدُّعَاءُ هُوَ العِبَادَةُ» و بررسی عبادت‌بودن درخواست دعا از میت

نویسنده:

مجاهد دین

فهرست مطالب

فهرست مطالب.....أ

شرح حدیث: «الدُّعَاءُ هُوَ العِبَادَةُ» و بررسی عبادت‌بودن درخواست دعا از میت ۱

تعریف اول از عبادت..... ۵

تعریف دوم از عبادت ۸

تعریف سوم از عبادت..... ۱۱

تعریف چهارم از عبادت ۱۶

طاعات و قربات..... ۱۸

تعریف‌هایی دیگر از عبادت ۲۸

دعا همان عبادت است..... ۳۳

دعا من دون الله..... ۳۷

درخواست دعا از مردگان ۴۶

دلایل مخالفان بر شرک اکبر بودن درخواست دعا از میت ۵۲

شبهۀ اول: مرده با زنده برابر نیست و مرده نمی‌شنود، لذا درخواست دعا از میّت یا غایبی که نمی‌شنود این معنا را می‌رساند که برایش صفات ربوبیت مثل علم غیب و سمیع و بصیر بودن قائل شده است، لذا شرک اکبر است!..... ۵۳

شبهۀ دوم: اگر هم ثابت شود که میّت صدای زنده را می‌شنود، پس انسان با مردن پروندۀ اعمال او بسته شده و عمل او قطع شده است و نمی‌تواند دعا کند، و دعا

کردن توسط میّت برای زائر نیز از عمل میّت است. پس در واقع از میّت چیزی خواسته که جز الله بر آن قادر نیست. ۶۳

مجاز و حقیقت ۶۹

تفاوت تفویض با اذن الله ۹۲

سلام کردن به مردگان و جواب دادن سلام ما توسط مردگان ۹۴

عمل میّت با مردنش قطع می‌شود ۹۸

شبهۀ سوم: عمل درخواست دعا از میت، عبادت است و شامل حدیث: «الدُّعَاءُ هُوَ العِبَادَةُ» می‌شود و لذا نفس عمل «درخواست دعا و استغفار و طلب شفاعت» از میت، عبادت کردن میّت محسوب می‌شود. ۱۰۱

شبهۀ چهارم: باعث می‌شود که یک نوع کشش درونی به سوی میت، و توکل کردن بر او و رغبت به سوی او بوجود بیاید. ۱۰۳

شبهۀ پنجم: چنین کسی معتقد شده است که میّت بدون اذن الله برایش شفاعت می‌کند و الله را به پادشاهان زمینی تشبیه کرده و میّت را به دربانیان آن پادشاه که آن دربانیان، خواسته و نیاز او را به الله می‌رسانند..... ۱۰۳

شبهۀ ششم: شرک مشرکان نیز چیزی غیر از این نبود که می‌گفتند بت‌های ما نزد الله برای ما شفاعت می‌کنند و ما را به الله نزدیک می‌گردانند، و کسی که از میّت درخواست دعا می‌کند نیز مشابه مشرکان شده و معتقد شده که مردگان برایش نزد الله شفاعت می‌کنند و او را به الله نزدیک می‌گردانند، پس تفاوتی بین او و بین مشرکان وجود ندارد. ۱۰۸

شبهۀ هفتم: مشرکان إله‌هایشان را مستقل از الله نمی دانستند بلکه به اذن الله می‌دانستند..... ۱۰۹

شرح حدیث: «الدُّعَاءُ هُوَ العِبَادَةُ» و بررسی عبادت‌بودن درخواست دعا از میت یا غایب [1]

بسم الله والحمد لله والصلاة والسلام علی رسول الله و علی آله وصحبه ومن والاه، اللهم أرنا الحق حقا وأرزقنا اتباعه وأرنا الباطل باطلا وأرزقنا اجتنابه. اما بعد:

به راستی که حق، گمشدهٔ مؤمن است و حقیقت، مستحق‌تر به پیروی کردن است نسبت به تعصّب بر اشخاص و جماعت‌ها و غیر آنان. پس ای خواننده گرامی بدان که:

شرک در عبودیت بستگی به تعریف شرعی عبادت دارد، و تا زمانی که عبادت به طور صحیح با تعریف جامع و مانع تعریف نشود نمی‌توان شرک در عبودیت را هم متوجه شد.

منظور ما از تعریف جامع این است که شامل همهٔ انواع عبادت‌ها شود و هیچ یک از افراد عبادت از آن تعریف بیرون نباشد، و منظور ما از مانع این است که هیچ عمل غیر عبادی داخل آن تعریف نگردد؛ چرا که وارد کردن آنچه که عبادت نیست به داخل تعریف عبادت، سبب می‌شود اعمالی که صرف آن برای غیر الله عبادت نیست را عبادت دانسته و فاعلش را مشرک و عبادت‌کنندهٔ غیر الله بپنداریم.

پس لازم و ضروری است که عبادت به طور صحیح فهمیده شود چون اصل و ریشه می‌باشد و هرگاه خشت اول کج گذاشته شود دیواری که بر روی آن نیز بنا شود کج خواهد بود و هرچه به بالاتر رود میزان انحراف آن بیشتر آشکار می‌شود. پس خطا را باید از سمت ریشه اصلاح کرد نه اینکه بعداً برای اصلاح آن به سراغ ساقه و برگ‌هایش رفت چراکه هرچقدر هم ساقه و برگ‌هایش اصلاح شوند امّا چون ریشهٔ آن فاسد است در نهایت باز ساقه و برگ‌های فاسد از آن می‌روید. همانند فعل کسانی که از ریشه دچار اشتباه شده‌اند سپس به تناقضاتی در ساقه و برگ‌ها برخورد کرده‌اند و برای اصلاح آن

۱- برگرفته از فصل نهم کتاب: «حقیقت توحید نزد مومنان و رد بر نجدیه در تطهیر شرک مشرکان».

رو به توجیه‌ها و تاویل‌هایی می‌آورند تا با وهم خود خطاها را اصلاح کرده باشند. می‌خواهم خواننده خوب متوجه این منظور من باشد، منظورم کسانی است که تابع خط فکری نجدیت هستند و در ریشه همگی با هم مشترک هستند امّا وقتی ساقه و برگ‌ها می‌شوند می‌بینید دسته دسته و فرقه فرقه می‌گردند، عده‌ای می‌گویند اصل در مردم کفر است مگر خلاف آن ثابت شود! عده‌ای دیگر می‌گویند در شرک اکبر عذر نیست، عده‌ای دیگر می‌گویند در شرک اکبر عذر است، عده‌ای دیگر می‌گوید درخواست دعا از میّت در اصل شرک اکبر است امّا فاعلش را تکفیر نمی‌کنیم، عده‌ای دیگر می‌گویند مادام در شرک اکبر عذر نیست پس لازم است فاعلش هم تکفیر شود و مخالفانشان را عاذریه می‌نامند. عده‌ای دیگر تکفیر را از اصل دین می‌دانند و عاذر را تکفیر می‌کنند و استناد به ناقض سومشان می‌کنند که می‌گوید هرکس کافر را تکفیر نکند یا در کفرش شک کند پس خودش کافر می‌شود. همهٔ این فرقه‌ها در ریشه و پایه و اصلشان با هم مشترک هستند و ریشهٔ همهٔ آنان فکر نجدیت است و همهٔ آنان یک نوع تعریف مشخص از عبادت دارند، و قصد ما در اینجا تصحیح خطای آنان در تعریف عبادت است. چرا که آنان در تعریف عبادت به خطا رفته‌اند و تمام فصل‌های گذشته که دربارهٔ اثبات شرک مشرکان در ربوبیت بود همگی به این خاطر بود تا به این نقطه برسیم که مشرکان با اعتقاد به ربوبیت و الهیت و نافع و ضار بودن بت‌هایشان بود که برای آنان عبادت می‌کردند و بخاطر چنین اعتقادی نسبت به بت‌هایشان بود که آن اعمالی که برای بت‌هایشان انجام می‌دادند عبادت نامیده می‌شد. وگرنه اعمال به ذات خود عبادت محسوب نمی‌شوند بلکه: «إِنَّمَا الأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ»، «اعمال به نیّت‌ها بستگی دارند».[1]

و عبادت رخ نمی‌دهد مگر با اعتقاد به داشتن خصائص و صفات ربوبیت برای آن کسی که برایش عبادت انجام می‌شود، امّا دعوت نجدی چون شرک مشرکان را درست نفهمیده است و چون گمان می‌کنند که مشرکان در ربوبیت موحّد بودند و نسبت به إله‌هایشان هیچ تاثیر و قدرت نفع و ضرری قائل نبودند به همین خاطر در تعریف عبادت

۱- صحیح بخاری (۱)، صحیح مسلم (۱۹۰۷).

هم عنصر ربوبیت را بیرون آورده و گمان می‌کنند که عبادت بدون اعتقاد به صفات ربوبیت برای معبود، رخ می‌دهد. چرا به این نتیجه رسیده‌اند که عبادت بدون اعتقاد به ربوبیت معبود رخ می‌دهد؟ چون گمان می‌کنند که مشرکان زمان پیامبر ﷺ موحّد در ربوبیت بودند و اعمالی مانند سجده و ذبح و طوافی که برای بت‌ها انجام می‌دادند و شفاعت خواهی که از بت‌ها می‌خواستند همهٔ این اعمال به ذات خود عملی عبادی هستند!. و درست در نقطهٔ مقابل نجدیه، غلات صوفیه قرار دارند که به بهانهٔ اینکه تا برای کسی ربوبیت قائل نبود، پس اعمالی که برای آن کس انجام می‌شود هم عبادت محسوب نمی‌شود، و در نتیجه می‌بینی که در تعظیم قبور و طواف دور آن‌ها و سجده بر آنان و چراغانی کردن آنها و عیدگاه قرار دادن قبورشان و ساختن بنا بر روی آن بر یکدیگر سبقت می‌گیرند و گمان می‌کنند که چون برای آن میّت، ربوبیت و قدرت نفع و ضرر رساندن مستقل از الله قائل نبوده‌اند پس این اعمال هم مادامی که عبادت میّت محسوب نمی‌شود، پس این اعمال جایز هستند. غافل از اینکه اگر هم عبادت محسوب نشود، پس بدون شک این اعمال حرام بوده و ذریعه‌ای به سوی شرک و عبادت آن میت‌ها محسوب می‌شود و دروازهٔ ورود به شرک می‌باشد و کم کم جهال آنان به نفع و ضرر رساندن بت‌ها معتقد می‌شوند؛ برای اینکه بت‌پرستی در بین امّت‌های گذشته به همین شکل بوجود آمد. چنانکه امام بخاری رحمه الله در صحیحش از ابن عباس رضی الله عنهما روایت کرده است که گفت: «صَارَتِ الأَوْثَانُ الَّتِي كَانَتْ فِي قَوْمِ نُوحٍ فِي العَرَبِ بَعْدُ امّا وَدٌّ كَانَتْ لِكَلْبٍ بِدَوْمَةِ الجَنْدَلِ، وَأَمَّا سُوَاعٌ كَانَتْ لِهُذَيْلٍ، وَأَمَّا يَغُوثُ فَكَانَتْ لِمُرَادٍ، ثُمَّ لِبَنِي غُطَيْفٍ بِالْجَوْفِ، عِنْدَ سَبَإٍ، وَأَمَّا يَعُوقُ فَكَانَتْ لِهَمْدَانَ، وَأَمَّا نَسْرٌ فَكَانَتْ لِحِمْيَرَ لِآلِ ذِي الكَلاَعِ، أَسْمَاءُ رِجَالٍ صَالِحِينَ مِنْ قَوْمِ نُوحٍ، فَلَمَّا هَلَكُوا أَوْحَى الشَّيْطَانُ إِلَى قَوْمِهِمْ، أَنِ انْصِبُوا إِلَى مَجَالِسِهِمُ الَّتِي كَانُوا يَجْلِسُونَ أَنْصَابًا وَسَمُّوهَا بِأَسْمَائِهِمْ، فَفَعَلُوا، فَلَمْ تُعْبَدْ، حَتَّى إِذَا هَلَكَ أُولَئِكَ وَتَنَسَّخَ العِلْمُ عُبِدَتْ».

ترجمه: «همهٔ بت‌هایی که قوم نوح آن‌ها را می‌پرستیدند، مورد پرستش عرب قرار گرفتند. امّا بت **ود**، متعلق به قوم کلب بود که در ناحیهٔ دومة الجندل به سر می‌بردند،

و بت **سواع** متعلق به قبیلۀ هذیل بود و بت **یغوث** متعلق به قبیلۀ مراد بود که سپس بت قبیلۀ بنی غطیف در جرف که نزدیک منطقۀ سباء است قرار گرفت. و **یعوق** بت مردم همدان بود و **نسر** بت مردم حِمیَر بود که شاخه‌ای از قبیلۀ ذی الکلاع هستند. نام‌های بتان نام‌های مردانی صالح از قوم نوح بودند، آنگاه که ایشان مردند، شیطان در دل‌های مردمشان افکند که (بت‌ها را بسازند) و در محافلی که در آن جلسه می‌کردند جای دهند و آن‌ها را به نام‌های (همان مردان صالح) بنامند. آن‌ها چنان کردند ولی بتان را نمی‌پرستیدند تا آنکه آن‌ها (که بت‌ها را ساخته بودند) مُردند. سپس معلومات (از اصل موضوع) متغیر شد و بت‌ها مورد پرستش قرار گرفتند».[1]

پس یک طرف نجدیه قرار دارند که بدون معتبر شمردن نیّت فاعل، این اعمال را عبادت دانسته و برای انجام عبادت، اعتقاد به ربوبیت معبود را معتبر نمی‌شمارند، و در طرف دیگر غلات صوفیه قرار دارند که به حجّت اینکه تا برای یک چیز ربوبیت و قدرت نفع و ضرر رساندن مستقل از الله قائل نبود، پس اعمالی مانند سجده و طواف و ... برای قبور نیز عبادت محسوب نمی‌شود و این اعمال را برای میّت انجام می‌دهند.

و اهل سنّت و جماعت بین این افراط و تفریط قرار دارند و جالب است که غلات صوفیه، اهل سنّت را به نجدی‌بودن و دفاع از نجدیه در بدعت‌شان متهم می‌کنند و نجدیه نیز به همان شکل اهل سنّت را به صوفی‌بودن و دفاع از صوفیه در اعمالشان متهم می‌کنند؛ حال آنکه اهل سنّت از هردویشان بریء است.

پس اصلِ خطای نجدیه در عدم درک صحیح از شرک مشرکان بوده است. و الله تو را رحمت کند، این نکته را خوب درک کن و در آن خوب بیاندیش، چرا که محور اصلی در فهم خطای آنان، همین است.

اکنون بعضی از تعریف‌های عبادت توسط علما را ذکر می‌کنیم تا اینکه از تعریف‌های عمومی و غیر جامع و غیر مانع، به یک تعریف جامع و مانع رسیده باشیم.

۱- صحیح بخاری (۴۹۲۰).

تعریف اول از عبادت

ابن تیمیه رحمه الله در تعریفی عمومی از عبادت می‌گوید: «الْعِبَادَةُ هِيَ اسْمٌ جَامِعٌ لِكُلِّ مَا يُحِبُّهُ اللهُ وَيَرْضَاهُ: مِنْ الْأَقْوَالِ وَالْأَعْمَالِ الْبَاطِنَةِ وَالظَّاهِرَةِ فَالصَّلَاةُ وَالزَّكَاةُ وَالصِّيَامُ وَالْحَجُّ وَصِدْقُ الْحَدِيثِ وَأَدَاءُ الْأَمَانَةِ؛ وَبِرُّ الْوَالِدَيْنِ وَصِلَةُ الْأَرْحَامِ وَالْوَفَاءُ بِالْعُهُودِ وَالْأَمْرُ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيُ عَنْ الْمُنْكَرِ. وَالْجِهَادُ لِلْكُفَّارِ وَالْمُنَافِقِينَ وَالْإِحْسَانُ إلَى الْجَارِ وَالْيَتِيمِ وَالْمِسْكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ وَالْمَمْلُوكِ مِنْ الْآدَمِيِّينَ وَالْبَهَائِمِ وَالدُّعَاءِ وَالذِّكْرِ وَالْقِرَاءَةِ وَأَمْثَالِ ذَلِكَ مِنْ الْعِبَادَةِ. وَكَذَلِكَ حُبُّ اللهِ وَرَسُولِهِ وَخَشْيَةُ اللهِ وَالْإِنَابَةُ إلَيْهِ. وَإِخْلَاصُ الدِّينِ لَهُ وَالصَّبْرُ لِحُكْمِهِ وَالشُّكْرُ لِنِعَمِهِ وَالرِّضَا بِقَضَائِهِ؛ وَالتَّوَكُّلُ عَلَيْهِ؛ وَالرَّجَاءُ لِرَحْمَتِهِ وَالْخَوْفُ لِعَذَابِهِ وَأَمْثَالُ ذَلِكَ هِيَ مِنْ الْعِبَادَةِ للهِ».

ترجمه: «عبادت اسمی جامع برای همهٔ آنچه که الله آن را دوست دارد و از آن راضی است از اقوال و اعمال باطنی و ظاهری، می‌باشد. پس نماز و زکات و روزه و حج و راست‌گویی و ادای امانت و نیکی به والدین و صلهٔ ارحام و وفا به عهدها و امر به معروف و نهی از منکر و جهاد با کفار و منافقان و نیکی به همسایه و یتیم و مسکین و درراه‌مانده و بردگان و حیوانات و دعا و ذکر و قرائت و امثال آن از عبادات می‌باشند. و همچنین دوست داشتن الله و رسولش و خشیت از الله و توبه به سوی او و خالص‌کردن دین برای او و صبرگرفتن بر حکمتش و شکر نعمتش و رضا به قضایش و توکل بر او و امید به رحمتش و خوف از عذابش و امثال آن از عبادات خداوند می‌باشد».[1]

این تعریف ابن تیمیه رحمه الله، اینکه عبادت اسمی جامع است برای همهٔ آن اقوال و اعمال باطنی و ظاهری که الله آن را دوست دارد و از آن راضی است، تعریفی مانع نیست. چون:

۱- مجموع الفتاوی، ج ۱۰ ص ۱۴۹.

اولاً: مشرکان با اقوال و اعمالی که خداوند از آن راضی نیست و آن را دوست ندارد، بت‌هایشان را عبادت می‌کردند و خداوند هم عمل آنان را عبادت دانسته است، چنانکه می‌فرماید: ﴿وَيَوۡمَ يَحۡشُرُهُمۡ جَمِيعٗا ثُمَّ يَقُولُ لِلۡمَلَٰٓئِكَةِ أَهَٰٓؤُلَآءِ إِيَّاكُمۡ كَانُواْ يَعۡبُدُونَ۝٤٠﴾ [سبأ: ٤٠]

«و (به یاد آور) روزی را که (الله) همهٔ آنان را بر می‌انگیزد، سپس به فرشتگان می‌گوید: آیا این‌ها شما را عبادت می‌کردند؟!».

اکنون طبق تعریف ابن تیمیه از عبادت که گفته بود: {عبادت اسمی جامع برای همهٔ آن اقوال و اعمال باطنی و ظاهری است که الله آن را دوست دارد و از آن راضی است} آیا باید بگوییم که چون خداوند نه به آن اقوال و اعمال مشرکان راضی بوده و نه آن را دوست داشته است، پس اقوال و اعمال آنان عبادت برای بت‌هایشان نبوده است؟ بدون شک نمی‌توان چنین چیزی گفت، چرا که اقوال و اعمال مشرکان برای بت‌هایشان، عبادت بت‌ها بوده است؛ اگرچه هم خداوند از آن اقوال و اعمال راضی نبوده باشد.

برای مثال خداوند سجده برای بت را نه دوست دارد و نه از آن راضی است، و با این حال سجده برای بت عبادت بت است. پس طبق این تعریف عمومی ابن تیمیه از عبادت، نمی‌توان عبادت بودن سجده برای بت را ثابت کرد، پس تعریف ابن تیمیه، تعریفی کامل نیست.

دوماً: اگر ثابت شود که خداوند قول یا فعلی را دوست دارد و از آن راضی است اگر آن قول یا فعل، برای غیر الله انجام شود، الزاماً به معنای این نیست که صرف آن قول یا فعل برای غیر الله، عبادت آن غیر الله محسوب شود. برای مثال نیکی‌کردن به پدر و مادر را الله هم دوست دارد و هم از آن راضی است، امّا اگر کسی به پدر و مادرش نیکی کند منتها بدون نیّت اینکه بخاطر رضایت الله این کار را کرده باشد، بلکه به خاطر عرف و عادت یا بخاطر دل پدر و مادرش یا بخاطر احساس مسئولیت خود، به آنان نیکی کند، پس عمل او به معنای عبادت‌کردن غیر الله محسوب نمی‌شود. چگونه می‌توان کسی را عابد غیر الله دانست که به پدر و مادرش نیکی می‌کند امّا بدون احضار نیّت عبادت برای

الله، و بلکه به خاطر احساس مسئولیت خودش؟ پس تعریف عمومی شیخ الاسلام ابن تیمیه از عبادت، تعریف کاملی نمی‌باشد.

و بارز ترین عملی که الله آن را دوست دارد و از آن راضی است سجده می‌باشد و ادای سجده برای الله، عبادت الله محسوب می‌شود و در تعریف عمومی ابن تیمیه از عبادت می‌گنجد، امّا انجام سجده برای غیر الله الزاماً به معنای عبادت غیر الله نیست، چنانکه سجده‌کردن ملائکه برای آدم و سجده‌کردن آل یعقوب برای یوسف، عبادت آدم و یوسف علیهم السلام محسوب نشد.

یا مثلاً درخواست کردن از الله، عبادت الله است، حال اگر کسی همان درخواستش را از اسبابی که خداوند مقدّر کرده است بخواهد درخواستش از آن اسباب، عبادت آن اسباب محسوب نمی‌شود. مثلاً اگر به خداوند بگویی: ای خدایا من گرسنه‌ام به من غذا بده، عبادت الله محسوب می‌شود. برای اینکه الله را قادر و توانا بر فراهم کردن اسباب رفع گرسنگی خود می‌داند، پس با این باور و اعتقادش هنگامی که به الله می‌گوید به من غذا بده، پس این درخواستش از الله عبادت الله محسوب می‌شود و خداوند چنین درخواستی را هم دوست دارد و هم به آن راضی است، امّا اگر همان درخواست را از اسبابی که توانایی رفع گرسنگی ما را دارند بخواهیم، عبادت آن اسباب و وسیله‌ها محسوب نمی‌شود. مثلاً فرزند به مادرش می‌گوید: من گرسنه هستم و مادرش به او غذا می‌دهد و این درخواستش از مادرش، عبادت مادرش محسوب نشد، با اینکه همان درخواستش از الله، عبادت الله محسوب می‌شود.

پس تعریف فوق، تعریف عمومی عبادت است نه تعریف عبادت به معنای خاص آن.

تعریف دوم از عبادت

ابن تیمیه رحمه الله در جایی دیگر می‌گوید: «وَالْعِبَادَة تجمع كَمَال الْمحبَّة وَكَمَال الذل فالعابد محب خاضع».

ترجمه: «عبادت نهایت دوست داشتن و نهایت کرنش و فروتنی را با هم جمع می‌کند، پس عابد، دوست دارنده و فروتن است».[1]

و به همان شکل ابن القیم رحمه الله می‌گوید: «أَنَّ الْعِبَادَةَ هِيَ الْحُبُّ مَعَ الذُّلِّ. فَكُلُّ مَنْ ذَلَلْتَ لَهُ وَأَطَعْتَهُ وَأَحْبَبْتَهُ دُونَ اللهِ، فَأَنْتَ عَابِدٌ لَهُ».

ترجمه: «عبادت، دوست‌داشتن به همراه فروتنی است، پس هرکسی که بجای الله برایش فروتنی کردی و اطاعتش کردی و دوستش داشتی، پس تو عبادت‌کنندۀ او هستی».[2]

این تعاریف نیز تعریف‌های عمومی برای عبادت هستند که خاصیت جامع و مانع بودن را ندارند، چون:

اولا: در صحیح بخاری به روایت مِسْوَرِ بن مَخْرَمَه و مروان رضی الله عنهما ، در طی حدیثی طولانی در جریان صلح حدیبیه، مغیره بن شعبه رضی الله عنه قبل از اسلام آوردنش، رفتار صحابه با پیامبر صلی الله علیه وسلم را اینگونه توصیف کرده است: «إِنَّ عُرْوَةَ جَعَلَ يَرْمُقُ أَصْحَابَ النَّبِيِّ - صلى الله عليه وسلم - بِعَيْنَيْهِ قَالَ: فَوَاللَّهِ مَا تَنَخَّمَ رَسُولُ اللَّهِ - صلى الله عليه وسلم - نُخَامَةً إِلاَّ وَقَعَتْ فِي كَفِّ رَجُلٍ مِنْهُمْ فَدَلَكَ بِهَا وَجْهَهُ وَجِلْدَهُ، وَإِذَا أَمَرَهُمُ ابْتَدَرُوا أَمْرَهُ، وَإِذَا تَوَضَّأَ كَادُوا يَقْتَتِلُونَ عَلَى وَضُوئِهِ، وَإِذَا تَكَلَّمُوا خَفَضُوا أَصْوَاتَهُمْ عِنْدَهُ، وَمَا يُحِدُّونَ إِلَيْهِ النَّظَرَ تَعْظِيمًا لَهُ، فَرَجَعَ عُرْوَةُ إِلَى أَصْحَابِهِ فَقَالَ: أَيْ قَوْمِ وَاللَّهِ لَقَدْ وَفَدْتُ عَلَى الْمُلُوكِ، وَوَفَدْتُ عَلَى قَيْصَرَ وَكِسْرَى وَالنَّجَاشِيِّ، وَاللَّهِ إِنْ رَأَيْتُ مَلِكًا قَطُّ يُعَظِّمُهُ أَصْحَابُهُ مَا يُعَظِّمُ أَصْحَابُ مُحَمَّدٍ - صلى

۱- قاعدة في المحبة، ص ۹۸.

۲- مدارج السالكين، ج ۲ ص ۱۷۹.

الله عليه وسلم - مُحَمَّدًا، وَاللَّهِ إِنْ تَنَخَّمَ نُخَامَةً إِلاَّ وَقَعَتْ فِي كَفِّ رَجُلٍ مِنْهُمْ فَدَلَكَ بِهَا وَجْهَهُ وَجِلْدَهُ، وَإِذَا أَمَرَهُمُ ابْتَدَرُوا أَمْرَهُ، وَإِذَا تَوَضَّأَ كَادُوا يَقْتَتِلُونَ عَلَى وَضُوئِهِ، وَإِذَا تَكَلَّمُوا خَفَضُوا أَصْوَاتَهُمْ عِنْدَهُ، وَمَا يُحِدُّونَ إِلَيْهِ النَّظَرَ تَعْظِيمًا لَهُ».

ترجمه: «عروه، دو چشمی به اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وسلم نظر دوخته بود. بخدا سوگند، هر بار که رسول خدا صلی الله علیه وسلم آب دهان می‌انداخت، یکی از یارانش، آن را با کف دست می‌گرفت و به صورت و بدن خود می‌مالید. و هرگاه، به آن‌ها دستوری می‌داد، بی‌درنگ، اطاعت می‌کردند و هر وقت، وضو می‌گرفت، بخاطر آب وضویش، نزدیک بود با یکدیگر درگیر شوند. و هنگام سخن گفتن، صدایشان را پایین می‌آوردند. و بخاطر تعظیم پیامبر صلی الله علیه وسلم، هنگام نگاه کردن، به او خیره نمی‌شدند. زمانی که عروه نزد دوستانش برگشت، گفت: ای مردم! سوگند به خدا، من نزد پادشاهان مختلف، قیصر، کسری و نجاشی رفته‌ام. ولی هرگز ندیده‌ام که یارانشان به آن‌ها احترامی بگذارند که یاران محمد صلی الله علیه وسلم به او می‌گذارند. بخدا سوگند که هرگاه، آب دهان می‌انداخت، یکی از یارانش آن را با کف دست می‌گرفت و به صورت و بدن خود، می‌مالید. و هر وقت، به آن‌ها دستوری می‌داد، بلا فاصله اطاعت می‌کردند. و هرگاه، وضو می‌گرفت، برای دست‌یابی به آب وضویش، نزدیک بود با یکدیگر درگیر شوند و هنگامی که در حضور ایشان سخن می‌گفتند، صدایشان را پایین می‌آوردند. و بخاطر تعظیم وی، هنگام نگاه کردن، به او خیره نمی‌شدند».[1]

این نوع رفتار صحابه ﷺ با پیامبر ﷺ بدون شک نهایت محبت و دوست داشتن و نهایت تعظیم و کرنش می‌باشد، اینکه آب دهانش را به سر و صورت خود بمالند و بر سر آب وضویش نزدیک باشد که با هم درگیر شوند و از فرط تعظیم هنگام صحبت‌کردن با ایشان، رو در رو به چشمانش نگاه نکنند و صدایشان را بالاتر از صدای ایشان نکنند، و هربار که به کاری امر می‌شدند بلافاصله اطاعت امر کنند، بدون شک همهٔ اینها نشانهٔ کمال محبت و کمال تعظیم صحابه برای پیامبر ﷺ است. امّا چرا این اعمال، عبادت

١- صحیح بخاری (٢٧٣١).

پیامبر محسوب نمی‌شود و چرا گفته نمی‌شود که صحابه با این نوع رفتاری که با پیامبر ﷺ داشتند، عبادت‌کنندهٔ پیامبر بودند؟

دوما: به همان شکل بعد از وفات پیامبر ﷺ نیز امام اهل سنّت و جماعت احمد بن حنبل رحمه الله هنگامی که پسرش عبد الله بن احمد از او دربارهٔ لمس‌کردن منبر پیامبر و بوسیدن آن و تبرک گرفتن به آن و همچنین به قبر ایشان سوال کرد جواب داد که اشکالی ندارد: «سَأَلته عَن الرجل يمس مِنْبَر النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ويتبرك بمسه ويقبله وَيفْعل بالقبر مثل ذَلِك أَو نَحْو هَذَا يُرِيد بذلك التَّقَرُّب إِلَى الله جلّ وَعز فَقَالَ لَا بَأْس بذلك».

ترجمه: «از او -یعنی احمد بن حنبل- سوال کردم دربارهٔ مردی که منبر پیامبر ﷺ را لمس می‌کند و با لمس کردن آن تبرک می‌گیرد و آن را می‌بوسد و همین کار را با قبرش می‌کند، یا امثال این کارها؛ که با این کارها می‌خواهد به خداوند عزوجل تقرب جوید. پس گفت: اشکالی در آن وجود ندارد».[1]

این کارها مانند بوسیدن و لمس‌کردن و تبرک گرفتن، نمی‌تواند عبادت برای پیامبر ﷺ باشد، و در زمان حیاتش هم، برداشتن آب دهانش و مالیدن آن به صورت و همچنین آب وضویش و... نمی‌تواند عبادت پیامبر باشد، اگرچه نشان دهندهٔ خضوع و محبت بسیار زیاد هم می‌باشد، پس باید به دنبال قیدی دیگر باشیم تا این نوع اعمال را از عبادت بودن خارج کند و چه بسا به فکر خواننده این نکته برسد که آن قید، حب فی الله و تعظیم بخاطر الله باشد که در طول محبت و تعظیم خداوند قرار می‌گیرد و شامل طاعات و قربات است نه عبادات. و در ادامه که قدم به قدم به تعریف عبادت به معنای خاص آن نزدیکتر می‌شویم، طاعت و قربت را هم بیشتر توضیح خواهیم داد.

۱- العلل والمعرفة الرجال، ج ۲ ص ۴۹۲.

تعریف سوم از عبادت

در تعریف دیگری، ابن القیم رحمه الله می‌گوید: «وَالْعِبَادَةُ تَجْمَعُ أَصْلَيْنِ: غَايَةُ الْحُبِّ بِغَايَةِ الذُّلِّ وَالْخُضُوعِ، وَالْعَرَبُ تَقُولُ: طَرِيقٌ مُعَبَّدٌ أَيْ مُذَلَّلٌ، وَالتَّعَبُّدُ: التَّذَلُّلُ وَالْخُضُوعُ، فَمَنْ أَحْبَبْتَهُ وَلَمْ تَكُنْ خَاضِعًا لَهُ، لَمْ تَكُنْ عَابِدًا لَهُ، وَمَنْ خَضَعْتَ لَهُ بِلَا مَحَبَّةٍ لَمْ تَكُنْ عَابِدًا لَهُ حَتَّى تَكُونَ مُحِبًّا خَاضِعًا».

ترجمه: «عبادت دو اصل را با هم جمع می‌کند: نهایت دوست داشتن با نهایت فروتنی و خضوع. و عرب می‌گوید: راهی معَبَّد یعنی راهی مذلّل. و تعبد، تذلل و خضوع است. پس هرکسی که دوستش داشتی امّا خاضعش نبودی، عابد او نشده‌ای و هر کس که خاضعش شدی بدون دوست داشتن، عابد او نبوده‌ای تا اینکه دوست دارنده و خاضع باشی».[1]

این تعریف هم به طور عموم برای عبادت درست می‌باشد، امّا تعریف جامع و مانع نیست؛ چون:

اولاً: بسیار اتفاق می‌افتد که عبادت مسلمانان با نهایت دوست داشتن و نهایت خضوع و فروتنی همراه نمی‌شود، چنانکه در حدیث صحیح آمده است: «إِنَّ الْعَبْدَ لَيُصَلِّي الصَّلَاةَ مَا يُكْتَبُ لَهُ مِنْهَا إِلَّا عُشْرُهَا، تُسْعُهَا، ثُمُنُهَا، سُبُعُهَا، سُدُسُهَا، خُمُسُهَا، رُبُعُهَا، ثُلُثُهَا نِصْفُهَا».

ترجمه: «بی‌گمان بنده نمازی می‌خواند که جز یک دهم، یک نهم، یک هشتم، یک هفتم، یک ششم، یک پنجم، یک چهارم، یک سوم، نصف آن برایش نوشته نمی‌شود».[2]

و آن نماز گذاری که جز به‌اندازۀ یک دهم از نمازش برایش نوشته نشده است، حقیقتاً عبادت الله را کرده است و نمازش عبادت الله محسوب شده است؛ اگرچه در حین انجام

۱- مدارج السالکین، ج ۱ صص ۹۵-۹۶.

۲- مسند احمد (۱۸۸۹۴).

آن نماز نهایت خضوع و تذلل را در عبادتش نداشته است و سبحان الله چه کسی می‌تواند در عبادتش آنطور که حقّ خضوع خداوند است نهایت خضوع و تذلل را به جای آورد؟!.

پس تعریف مذکور نمی‌تواند جامع باشد چون طبق این تعریف باید نماز آن نماز گذاری که جز به‌اندازۀ یک دهم آن برایش نوشته نشده است عبادت محسوب نشود در حالی که اختلافی در عبادت بودن آن وجود ندارد، و عبادات بسیاری از مسلمانان همواره و همیشه و در هر لحظه با نهایت خضوع و نهایت محبت همراه نمی‌شود چراکه ایمان طبق عقیده اهل سنّت و جماعت کم و زیاد می‌شود و محبت و خضوع نیز تابع ایمان بوده و کم و زیاد می‌شود و کسی که در حین انجام عبادتی، محبت و خضوعش کم باشد باز عابد خداوند محسوب می‌شود و آن عمل مشخص او در آن زمان مشخص، چون دو اصل نهایت حب با نهایت خضوع را نداشته است، گفته نمی‌شود که عملش عبادت الله نبوده است.

دوماً: عبادت مشرکان برای إله‌هایشان نیز به همان شکل همیشه همراه با نهایت حب و نهایت خضوع نبوده است، پس آیا می‌توان گفت که چون این دو اصل در عبادات آن‌ها وجود نداشته است، پس عمل آن‌ها برای بت‌هایشان عبادت بت‌ها محسوب نمی‌شده است؟ قطعا خیر.

سوماً: ایراد دیگری که این تعریف دارد این است که گفته است: «وَمَنْ خَضَعْتَ لَهُ بِلَا مَحَبَّةٍ لَمْ تَكُنْ عَابِدًا لَهُ حَتَّى تَكُونَ مُحِبًّا خَاضِعًا»؛ «هر کس که خاضعش شدی بدون دوست داشتن، عابد او نبوده‌ای تا اینکه دوست دارنده و خاضع باشی».

و ثنویه و مجوسی که به دو إله خیر و شر اعتقاد دارند، إله شر را دوست ندارند بلکه از او بدشان می‌آید و برای اینکه ضرر و شرّ او را از خود دفع کنند، برایش، سجده و رکوع می‌کنند و ذبح و قربانی تقدیم می‌کنند و همۀ این اعمالشان برای إله شر، بدون هیچ شک و گمانی و بطور قطع و یقین عبادت إله شر محسوب می‌شود. پس چگونه می‌توان گفت که: «وَمَنْ خَضَعْتَ لَهُ بِلَا مَحَبَّةٍ لَمْ تَكُنْ عَابِدًا لَهُ حَتَّى تَكُونَ مُحِبًّا خَاضِعًا»؛ «هر کس که

خاضعش شدی بدون دوست داشتن، عابد او نبوده‌ای تا اینکه دوست دارنده و خاضع باشی».

چهارماً: آیا نهایت دوست داشتن، یک امر ظاهری است که انسان با نگاه کردن به ظاهر انسانی دیگر متوجه آن می‌شود یا یک امر باطنی است؟ قطعاً یک امر باطنی است و انسان نمی‌تواند قلب انسان دیگری را بشکافد تا بداند آیا نهایت حب را در حین انجام عملی داشته است تا حکم به عبادت بودن آن داده شود یا نه. و خضوع گرچه امری ظاهری است امّا نهایت خضوع که در سجده نمود پیدا می‌کند همیشه به معنای عبادت سجده شونده نمی‌باشد، و این سجدۀ ملائکه برای آدم است که عبادت آدم محسوب نشد و این سجدۀ برادران یوسف برای یوسف است که عبادت یوسف محسوب نشد؛ با اینکه سجده عملی ظاهری است که نشان دهندۀ نهایت خضوع است. پس خضوع ظاهری و محبت باطنی برای عبادت بودن یک عمل کافی نیست؛ مگر اینکه با نوعی اعتقاد همراه باشد که آن همان اعتقاد به وجود خصائص ربوبیت و الهیت در معبود می‌باشد. برای همین وقتی که اعتقاد به ربوبیت الله داری پس نمازی که برای او می‌خوانی همواره عبادت او می‌باشد اگرچه جز یک دهم آن نماز برایت نوشته نشود. و عبادت مشرکان برای بت‌هایشان نیز همواره عبادت محسوب می‌شود اگرچه در آن لحظه که مشغول ادای آن عبادت هستند، نهایت حب و نهایت خضوع را نداشته باشند.

پنجماً: همچنین مشرکان زمان پیامبر ﷺ معتقد بودند که جن می‌تواند از دست خداوند فرار کند و بگریزد یا مخفی شود یا الله را عاجز گرداند، چنانکه از جن‌هایی که به پیامبر ﷺ ایمان آوردند نقل کرده که گفتند: ﴿وَأَنَّا ظَنَنَّآ أَن لَّن نُّعۡجِزَ ٱللَّهَ فِي ٱلۡأَرۡضِ وَلَن نُّعۡجِزَهُۥ هَرَبًا ١٢﴾ [الجن: ۱۲]

«و ما یقین داریم که هرگز نمی‌توانیم در روی زمین الله را عاجز و ناتوان کنیم، و هرگز با گریز نمی‌توانیم او را ناتوان سازیم (و راه فراری نداریم)».

و مشرکان برطبق این باور و اعتقادی که نسبت به جن‌ها داشتند به جن‌ها پناه می‌بردند، چنانکه خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَأَنَّهُۥ كَانَ رِجَالٌ مِّنَ ٱلۡإِنسِ يَعُوذُونَ بِرِجَالٖ مِّنَ ٱلۡجِنِّ فَزَادُوهُمۡ رَهَقٗا٦﴾ [الجن: ٦]

«و این‌که مردانی از آدمیان به مردانی از جنیان پناه می‌بردند، پس آن‌ها به گمراهی و سرکشی‌شان افزودند».

پس مشرکان عرب، بخاطر چنین اعتقادی که نسبت به جن‌ها داشتند، دچار شرک در ربوبیت شده و برای آن جن‌ها بهره‌ای از ربوبیت قائل شده بودند و خوفی که از این جن‌ها داشتند در واقع عبادت‌کردن جن و شریک قرار دادن برای الله متعال محسوب می‌شود. اکنون چطور طبق تعریف عمومیی که ابن قیم و ابن تیمیه از عبادت کردند، اینکه گفتند: {عبادت غایت حب به همراه غایت خضوع است}، چطور می‌توانیم خوف مشرکان از جن‌ها را عبادت بدانیم؟ در حالی که بطور قطع و یقین و بدون هیچ گونه شکی، خوف مشرکان از جن‌ها و پناه بردنشان به جن‌ها، با این اعتقاد که جن می‌تواند از دست خداوند فرار کند و بگریزد یا مخفی شود یا خداوند را عاجز گرداند، عبادت آن جن‌ها محسوب شده است و این پناه بردنشان به جن‌ها، نه با غایت حب همراه بوده و نه با غایت خضوع. بلکه از آن جن‌ها خوف داشتند که مبادا ضرر و زیانی به آن‌ها برسانند، و اینکه معتقد بودند آن جن‌ها قدرتی مستقل از الله دارند که می‌توانند به انسان‌ها ضرر برسانند و می‌توانند از دست الله بگریزند و فرار کنند. از این رو این جن‌ها را نه تنها دوست نداشتند بلکه از آن‌ها نفرت و بغض داشتند و هنگامی که از درّه‌ای یا صحرایی می‌گذشتند، برای خلاص شدن از شرّ آن‌ها برایشان قربانی تقدیم می‌کردند و هنگامی که به آن وادی یا درّه می‌رفتند به بزرگ جن‌های آنجا پناه می‌بردند تا از شرّ آن‌ها در امان باشند و بدون شک این پناه بردنشان عبادت آن جن‌ها و شرک به خداوند بود در حالی که این عبادتشان نه با غایت حب همراه بود و نه با غایت خضوع.

پس انجام اعمالی مثل حب و خوف و خضوع، تنها برای کسی عبادت محسوب می‌شود که اعتقاد به الهیت و ربوبیت او دارد؛ اگرچه هم به درجۀ غایت و نهایت خود نرسیده باشد.

ششما: اگر حبّ و خوف به نهایت خود هم برسد باز تبدیل به عبادت نمی‌شود مگر اینکه برای آن کسی که حبّ و خوف را انجام داده‌ای اعتقاد به ربوبیتش داشته باشی، چنانکه یک عاشق معشوقش را به غایت حب دوست دارد و از فراق او گریه می‌کند امّا این حبّش اگرچه به غایت خود رسیده، ولی عبادت معشوق محسوب نمی‌شود؛ چنانکه حال مغیث ﷺ با بریره ﷺ اینگونه بود. در صحیح بخاری از ابن عباس ﷺ روایت شده که گفت: «أَنَّ زَوْجَ بَرِيرَةَ كَانَ عَبْدًا يُقَالُ لَهُ مُغِيثٌ، كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَيْهِ يَطُوفُ خَلْفَهَا يَبْكِي وَدُمُوعُهُ تَسِيلُ عَلَى لِحْيَتِهِ، فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لِعبَّاسٍ: يَا عَبَّاسُ، أَلاَ تَعْجَبُ مِنْ حُبِّ مُغِيثٍ بَرِيرَةَ، وَمِنْ بُغْضِ بَرِيرَةَ مُغِيثًا. فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: لَوْ رَاجَعْتِهِ. قَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ تَأْمُرُنِي؟ قَالَ: إِنَّمَا أَنَا أَشْفَعُ. قَالَتْ: لاَ حَاجَةَ لِي فِيهِ».

ترجمه: «گویا هم اکنون، شوهر بریره را که برده‌ای به نام مغیث بود، می‌بینم که به دنبال بریره می‌دود و گریه می‌کند و اشک‌هایش بر محاسنش می‌غلطد. و پیامبر صلی الله علیه وسلم خطاب به عباس فرمود: ای عباس! آیا از محبّت مغیث به بریره و از تنفر بریره به مغیث، تعجب نمی‌کنی؟ سرانجام، پیامبر صلی الله علیه وسلم به بریره فرمود: چقدر خوب است اگر به زندگی با او ادامه دهی. بریره گفت: ای رسول خدا! به من دستور می‌دهی (تا با او زندگی کنم)؟ فرمود: فقط، شفاعت می‌کنم. بریره گفت: نیازی به او ندارم».[1]

چنانکه می‌بینیم مغیثِ عاشق و سرگشته، در کوچه‌ها به دنبال معشوقه‌اش بریره می‌دود و نهایت حب را برای بریره دارد بدون اینکه این محبتش عبادت بریره محسوب شود، برای اینکه بریره را إله و دارای صفات و خصائص ربوبیت و الهیت نمی‌دانست.

۱- صحیح بخاری (۵۲۸۳).

تعریف چهارم از عبادت

امام طبری رحمه الله در تفسیر آیهٔ: ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ﴾ عبادت را تعریف می‌کند و می‌گوید: «لك اللهم نَخشعُ ونَذِلُّ ونستكينُ، إقرارًا لك يا رَبنا بالرُّبوبية لا لغيرك... وإنما اخترنا البيان عن تأويله بأنه بمعنى نَخشع ونذلّ ونستكينُ، دون البيان عنه بأنه بمعنى نرجو ونَخاف- وإن كان الرّجاء والخوف لا يكونان إلا مع ذلة- لأنّ العبودية، عندَ جميع العرب أصلُها الذلّة، وأنها تسمي الطريقَ المذلَّلَ الذي قد وَطِئته الأقدام، وذلّلته السابلة: معبَّدًا... ومن ذلك قيل للبعير المذلّل بالركوب في الحوائج: معبَّد. ومنه سمي العبْدُ عبدًا لذلّته لمولاه. والشواهد على ذلك -من أشعار العرب وكلامها- أكثرُ من أن تُحصى، وفيما ذكرناه كفاية لمن وُفّق لفهمه إن شاء الله تعالى».

ترجمه: «بارالهی برای تو خشوع می‌کنیم و فروتنی می‌کنیم و تسلیم تو می‌شویم، ای پروردگار ما برای تو اقرار به ربوبیت می‌کنیم نه غیر تو... و به این خاطر در تاویل این آیه، چنین ترجیح دادیم که معنایش این است که: {خشوع می‌کنیم و فروتنی می‌کنیم و تسلیم تو می‌شویم}، بدون اینکه در معناش گفته باشیم: {از تو رجاء و امید داریم و از تو خوف داریم}، اگرچه هم رجاء و خوف صورت نمی‌گیرد مگر به همراه تذلل و فروتنی، به این خاطر چنین معنایی را ترجیح دادیم چونکه نزد همهٔ عرب اصل عبودیت، فروتنی است، و راه همواری که با پا کوبیده شده است و رهگذران آن را هموار کرده‌اند را راه معبّد گویند... و همچنین به شتر فرمانبرادر برای سوارشدن را معبّد گویند. و از این رو به بنده، عبد گویند چون برای مولایش ذلت و فروتنی دارد. و شواهد بر این موضوع در شعر و کلام عرب بیشتر از آنچه است که در شمار آید و این مقداری که ذکر کردیم برای کسی که توفیق فهمیدنش را دارد ان شاء الله کافی است».[1]

۱- تفسیر طبری، ج ۱ صص ۱۵۷-۱۵۸.

طبری رحمه الله در اینجا در تعریف عبادت، قید ربوبیت را اضافه کرده است و گفته: «لك اللهم نَخشعُ ونَذِلُّ ونستكينُ، إقرارًا لك يا رَبنا بالرُّبوبية لا لغيرك». یعنی خشوع و تذلل و تسلیم شدنی که همراه با اعتقاد به ربوبیت باشد چون در غیر این صورت باید خشوع و تذلل و تواضع و فروتنی ما برای پدر و مادر نیز عبادت پدر و مادر محسوب می‌شد، در حالی که عبادت پدر و مادر محسوب نمی‌شود، چنانکه خداوند به نسبت پدر و مادر می‌فرماید: ﴿۞وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعۡبُدُوٓاْ إِلَّآ إِيَّاهُ وَبِٱلۡوَٰلِدَيۡنِ إِحۡسَٰنًاۚ امّا يَبۡلُغَنَّ عِندَكَ ٱلۡكِبَرَ أَحَدُهُمَآ أَوۡ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُل لَّهُمَآ أُفّٖ وَلَا تَنۡهَرۡهُمَا وَقُل لَّهُمَا قَوۡلٗا كَرِيمٗا۝٢٣ وَٱخۡفِضۡ لَهُمَا جَنَاحَ ٱلذُّلِّ مِنَ ٱلرَّحۡمَةِ وَقُل رَّبِّ ٱرۡحَمۡهُمَا كَمَا رَبَّيَانِي صَغِيرٗا۝٢٤﴾ [الإسراء: ٢٣-٢٤]

«و پروردگارت (چنین) مقرر داشته است که: جز او را نپرستید، و به پدر و مادر نیکی کنید، هرگاه یکی از آن دو، یا هر دوی آن‌ها نزد تو به سن پیری رسند، (حتی) به آن‌ها (کلمهٔ) افّ (= کمترین کلمه رنج آور) نگو، و بر (سر) آن‌ها فریاد نزن، و با نیکی (و بزرگوارانه) با آن‌ها سخن بگو(۲۳) و از روی مهربانی بال فروتنی (و خاکساری) برای آن‌ها فرود آور، و بگو: پروردگارا! به آنان رحمت آور، همان‌گونه که مرا در کودکی پرورش دادند(۲۴)»ز

و اگر فرزندی دست و پای مادرش را ببوسد و بخاطر آمدن آن‌ها از جایش بلند شود و به آنان احترام بگذارد و حتی کلمهٔ افّ هم به آنان نگوید، که همهٔ اینها از اعمالی است که نشان‌دهنده خضوع و تذلل می‌باشند، گفته نمی‌شود که آن فرزند بخاطر تذلل و خضوع و حبّی که برای پدر و مادرش داشته است، آنان را عبادت کرده است. پس نهایت خضوع و نهایت حب را تنها باید در قید اعتقاد به ربوبیت پیدا کرد، چون زمانی که برای کسی اعتقاد به ربوبیت داشته باشی، پس اعمالی که برای او انجام می‌دهی همگی عبادت او محسوب می‌شوند.

طاعات و قربات

برای همین لازم است که در تعریف‌های عمومی که از عبادت شده است، طاعات را بیرون آورد تا به تعریفی مانع و جامع از عبادت برسیم.

هر عبادتی، طاعت است امّا هر طاعتی عبادت نیست، عبادت بخشی از طاعت است و زمانی طاعت به عبادت تبدیل می‌شود که عنصر ربوبیت در آن وجود داشته باشد، برای مثال اطاعت از پیامبر ﷺ، اطاعت از پدر و مادر، اطاعت از اولی الأمر، همگی در غیر معصیت الله، واجب است و اطاعت از آنان عبادت آنان محسوب نمی‌شود. امّا اطاعت در معصیت خداوند جایز نیست و اگر شخص اطاعت کننده از روی علم و آگاهی در معصیت و نافرمانی خداوند از مخلوقی اطاعت کند و احساس گناه نکند، در این صورت اطاعت او عبادت آن مخلوق محسوب خواهد شد؛ چراکه او را اربابی من دون الله گرفته است. امّا اگر خود را گناهکار بداند، چنین کسی تنها مرتکب حرام شده و تنها خوارج مرتکب گناه کبیره را تکفیر می‌کنند، امّا اهل سنّت تنها زمانی مرتکب کبائر را تکفیر می‌کنند که آن را حلال بداند. پس وقتی شخصی در معصیت خداوند از غیر خداوند اطاعت کند و حلال خداوند را حرام کند و حرام خداوند را حلال کند و به آن راضی باشد و هیچ اکراهی بر آن نداشته باشد و از روی علم و آگاهی چنین کاری کند، پس اطاعت او از آن مخلوق، در واقع عبادت آن مخلوق محسوب می‌شود، برای اینکه آن مخلوق را در جایگاه ربوبیت نشانده و حق تشریع برایش قائل شده و او را اربابی من دون الله گرفته است. همانند کسانی که احبار و رهبانشان را در تحلیل و تحریم‌هایشان اطاعت کردند و خداوند عملشان را به اتخاذ ارباب من دون الله قلمداد کرد: ﴿ٱتَّخَذُوٓاْ أَحۡبَارَهُمۡ وَرُهۡبَٰنَهُمۡ أَرۡبَابٗا مِّن دُونِ ٱللَّهِ﴾ [التوبة: ٣١]

«(آن‌ها) دانشمندان و رهبان خویش را رب هایی بجای الله گرفتند».

و یا مانند کسی که نفس خود را إله گرفته است، و با اطاعت از هوای نفس خود، نفس خود را معبودی گرفته و عبادت می‌کند و هر آنچه نفسش حلال بداند را حلال می‌داند و هر آنچه که حرام بداند را حرام می‌داند، در این صورت اطاعت او در مسیر

معصیت خداوند است و عبادت محسوب می‌شود: ﴿أَفَرَءَيۡتَ مَنِ ٱتَّخَذَ إِلَٰهَهُۥ هَوَىٰهُ﴾ [الجاثية: ۲۳]

«آیا دیده‌ای کسی را که إله خود را هوای (نفسانی) خویش قرار داد».

اما اطاعت از مخلوق در صورت عدم مغایرت آن با آیین و شریعت خداوند رب الأرباب، واجب است، چنانکه می‌فرماید: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ أَطِيعُواْ ٱللَّهَ وَأَطِيعُواْ ٱلرَّسُولَ وَأُوْلِي ٱلۡأَمۡرِ مِنكُمۡ﴾ [النساء: ۵۹]

«ای کسانی‌که ایمان آورده‌اید! اطاعت کنید الله را، و اطاعت کنید پیامبر، و صاحبان امر تان را».

در واقع اطاعت از رسول، در گرو نفس خودش و قائم به ذات خودش نیست؛ به گونه‌ای که امر تشریع به پیامبر ﷺ تفویض شده باشد و مستقل از اذن و ارادۀ الله، تشریع نماید! بلکه رسول خدا، شخصیتی است معصوم که با وحی در ارتباط است؛ لذا به اذن الله ابلاغ کنندۀ اوامر و نواهی خداوند است؛ برای همین اطاعت از رسول واجب است و اطاعت از ایشان در واقع اطاعت از الله است: ﴿مَّن يُطِعِ ٱلرَّسُولَ فَقَدۡ أَطَاعَ ٱللَّهَۖ وَمَن تَوَلَّىٰ فَمَآ أَرۡسَلۡنَٰكَ عَلَيۡهِمۡ حَفِيظٗا ٨٠﴾ [النساء: ۸۰]

«کسی‌که از پیامبر اطاعت کند در حقیقت الله را اطاعت کرده است، و کسی‌که سرباز زند، تو را برایشان نگهبان (و مراقب) نفرستادیم».

و العرباض ﷺ از پیامبر ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «أُوصِيكُمْ بِتَقْوَى اللَّهِ، وَالسَّمْعِ وَالطَّاعَةِ، وَإِنْ عَبْدًا حَبَشِيًّا».

ترجمه: «شما را به تقوای خدا و شنیدن و اطاعت کردن وصیت می‌کنم اگرچه (امیرتان) برده‌ای حبشی باشد».[1]

پس اطاعت از امیر و ولی أمر مسلمانان، یک دستور شرعی است و این اطاعت، عبادت آن امیر و ولی أمر محسوب نمی‌شود، پس لازم است در تعریف عبادت به معنای خاص

۱- سنن ابو داود (۴۶۰۷).

آن، طاعت را بیرون آورد. پس عبادت فقط برای الله انجام می‌شود، امّا اطاعت هم برای الله است هم برای مخلوق. پس چون اطاعت برای غیر الله نیز درست می‌باشد، لازم است طاعت از تعریف خاص عبادت بیرون آورده شود. برای مثال سجدۀ ملائکه برای آدم، عبادت آدم نبود، بلکه اطاعت از امر الله بود. چنانکه ابن تیمیه رحمه الله می‌گوید: «السُّجُودُ فَشَرِيعَةٌ مِنْ الشَّرَائِعِ إذْ أَمَرَنَا اللهُ تَعَالَى أَنْ نَسْجُدَ لَهُ وَلَوْ أَمَرَنَا أَنْ نَسْجُدَ لِأَحَدٍ مِنْ خَلْقِهِ غَيْرِهِ لَسَجَدْنَا لِذَلِكَ الْغَيْرِ طَاعَةً للهِ عَزَّ وَجَلَّ إذْ أَحَبَّ أَنْ نُعَظِّمَ مَنْ سَجَدْنَا لَهُ وَلَوْ لَمْ يَفْرِضْ عَلَيْنَا السُّجُودَ لَمْ يَجِبْ أَلْبَتَّةَ فِعْلُهُ فَسُجُودُ الْمَلَائِكَةِ لِآدَمَ عِبَادَةٌ للهِ وَطَاعَةٌ لَهُ وَقُرْبَةٌ يَتَقَرَّبُونَ بِهَا إلَيْهِ وَهُوَ لِآدَمَ تَشْرِيفٌ وَتَكْرِيمٌ وَتَعْظِيمٌ».

ترجمه: «سجده شریعتی از شرایع است، برای اینکه خداوند متعال ما را امر کرده که برای او سجده کنیم و اگر به ما امر کند که برای کسی غیر از او از خلایقش سجده کنیم، بخاطر اطاعت از الله عز وجل برای آن غیر، سجده می‌کردیم. برای اینکه دوست دارد که آن کسی که برایش سجده می‌کنیم را بزرگ و تعظیم بداریم. و اگر هم سجده بر ما فرض نشده بود البته انجامش واجب نمی‌بود. پس سجدۀ ملائکه برای آدم، عبادتی است برای الله و اطاعت از اوست و قربتی است که بوسیلۀ انجام دادن آن به او (خداوند) تقرب می‌جویند؛ و برای آدم هم سبب تشریف و تکریم و تعظیم است».[1]

و قربت خاص‌تر از اطاعت است، چون در آن نیّت تقرب و نزدیکی جستن به خداوند وجود دارد. پس هر طاعتی که در آن نیّت تعبد وجود داشته باشد آن طاعت به قربت تبدیل می‌شود و اگر آن طاعت با نیّت تعبد همراه نباشد، در حد طاعت باقی می‌ماند که الزاما صرف آن طاعت برای غیر الله به معنای عبادت غیر الله نیست.

برای مثال کارهایی مانند برگرداندن بدهی و یا پرداخت نفقه به همسر و یا عدم خیانت در امانت یا عدم دروغگویی در هنگام صحبت‌کردن، همۀ این اعمال را خداوند هم دوست دارد هم به آن راضی است، و انجام آن‌ها اطاعت از امر خداوند است و اطاعت از امر

۱- مجموع الفتاوی، ج ۴ ص ۳۶۰.

خداوند در این موارد بطور کلی عبادت الله محسوب می‌شود و در تعریف عمومی عبادت داخل می‌شود. امّا برای مثال اعتکاف علاوه بر اینکه طاعت است، قربت هم است چون به نیّت قربت و نزدیکی به خداوند انجام می‌شود، امّا پرداخت نفقه به همسر، هم می‌تواند به نیّت تقرب و نزدیکی به خداوند انجام شود و هم بدون نیّت تقرب و نزدیکی به خداوند انجام شود و ممکن است شخصی به همسرش نفقه بدهد و در حین پرداخت نفقه نیّت قربت نداشته باشد بلکه نیت راضی کردن همسرش را داشته باشد، و در این صورت گفته نمی‌شود که چون نیّت قربت نداشته است، پس پرداخت نفقه به همسرش عبادت همسرش محسوب شده است! و همچنین اگر نیّت تقرب به خداوند را داشت، پرداخت نفقه به همسرش هم عبادت الله محسوب می‌شد.

پس هر عبادتی بنابر تعریف خاص آن، قربت هم است و هر قربتی اطاعت از امر خداوند هم است، امّا هر اطاعتی قربت نیست چون شاید بدون نیّت قرب انجام شود مانند کسی که بنا بر وظیفه، نفقهٔ همسرش را پرداخت می‌کند، و هر عبادتی طاعت است امّا هر طاعتی عبادت نیست.

برای مثال آمیزش با همسر مباح است، امّا اگر نیّت محفوظ ماندن از حرام بوسیلهٔ حلال را داشته باشد، مثلاً برای اینکه از حرام بی‌نیاز شود، پس برای او حتی همبستری با همسرش هم دارای اجر است، چنانکه در حدیث صحیح از ابوذر رضی الله عنه آمده است که پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: «وفي بُضْعِ أحدِكُمْ صدقةٌ قالوا: يا رسولَ اللّهِ أيأتي أحدُنَا شَهْوَتَه، ويكُونُ لَه فيها أجْر؟، قال: أرأيْتُمْ لو وضَعهَا في حرامٍ أَكَانَ عليهِ وِزْرٌ؟ فكذلكَ إذا وضَعهَا في الحلاَلِ كانَ لَهُ أجْرٌ».

ترجمه: «در همبستری با زنان‌تان یک صدقه است! گفتند: ای رسول خدا! آیا اگر یکی از ما شهوت خود را برآورده سازد، برای او اجر و پاداش دارد؟ پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند: آیا کسی آن را از راه حرام (از طریق زنا) برآورده کند، برایش گناه بزرگی است؟ همچنان

هم اگر آن را در راه حلال (راه مشروع زناشویی) به‌کار گیرد، دارای اجر و پاداش برای اوست».[۱]

و به همان شکل خوابیدن هم یک فعل مباح است که اگر با نیّت نیکویی همراه شود، می‌تواند به طاعت و قربت تبدیل شود، مانند کسی که شب زود می‌خوابد تا برای نماز تهجد بیدار شود. پس بنده‌ای که شهوتش را از راه حلال ارضاء می‌کند، خداوند کار او را دوست دارد و از آن راضی است؛ پس در نتیجه در تعریف کلی عبادت داخل می‌شود و نیز کسی که شب زود می‌خوابد تا برای تهجد بیدار شود، الله کار او را دوست دارد و از آن راضی است و خوابیدن او بنا بر آن نیّتی که داشته است، عبادت خداوند محسوب می‌شود. امّا اینگونه نیست که اگر شخصی بدون نیّت تقرب و عبادت، با همسرش آمیزش کند یا بخوابد یا به پدر و مادرش نیکی کند یا به فقیری پول بدهد یا یتیمی را لباس بپوشاند یا خاری را از سر راه بردارد یا پلی بسازد یا ... اینگونه نیست که فعل چنین اشخاصی شرک محسوب شود و گفته شود چون برای غیر خداوند انجام شده است پس در نتیجه صرف عبادت برای غیر الله شده و عبادت غیر الله را کرده و مشرک گشته است!

پس عبادت به طور کلی طاعت و قربت را نیز شامل می‌شود و لازم است در تعریف خاص عبادت، طاعت را بیرون آوریم. و این تعریف ابن تیمیه از عبادت که گفت: «الْعِبَادَةُ هِيَ اسْمٌ جَامِعٌ لِكُلِّ مَا يُحِبُّهُ اللهُ وَيَرْضَاهُ: مِنْ الْأَقْوَالِ وَالْأَعْمَالِ الْبَاطِنَةِ وَالظَّاهِرَةِ»؛ «عبادت اسمی جامع برای همهٔ آنچه که الله آن را دوست دارد و از آن راضی است از اقوال و اعمال باطنی و ظاهری، می‌باشد»، در این تعریف طاعات و قربات هم داخل می‌شود و در واقع این تعریف جامع است {اسْمٌ جَامِعٌ} امّا مانع نیست. چون طاعات اگرچه اعمالی هستند که الله آن را دوست دارد و از آن راضی است، امّا چنانکه گفتیم طاعات می‌تواند اعمال مباحی باشند که تنها با نیّت تعبّد به عبادت تبدیل می‌شوند. امام الشاطبی رحمه

۱- صحیح مسلم ۵۳- (۱۰۰۶).

الله می‌گوید: «إِنَّ الْأَعْمَالَ بِالنِّيَّاتِ، وَالْمَقَاصِدَ مُعْتَبَرَةٌ فِي التَّصَرُّفَاتِ مِنَ الْعِبَادَاتِ وَالْعَادَاتِ، وَالْأَدِلَّةُ عَلَى هَذَا المعنى لا تنحصر وَيَكْفِيكَ مِنْهَا أَنَّ الْمَقَاصِدَ تُفَرِّقُ بَيْنَ مَا هُوَ عَادَةٌ وَمَا هُوَ عِبَادَةٌ، وَفِي الْعِبَادَاتِ بَيْنَ مَا هُوَ وَاجِبٌ وَغَيْرُ وَاجِبٍ، وَفِي الْعَادَاتِ بَيْنَ الْوَاجِبِ وَالْمَنْدُوبِ، وَالْمُبَاحِ وَالْمَكْرُوهِ وَالْمُحَرَّمِ، والصحيح وَالْفَاسِدِ، وَغَيْرِ ذَلِكَ مِنَ الْأَحْكَامِ، وَالْعَمَلُ الْوَاحِدُ يُقْصَدُ بِهِ أَمْرٌ فَيَكُونُ عِبَادَةً، وَيُقْصَدُ بِهِ شيء آخر، فلا يكون كَذَلِكَ، بَلْ يُقْصَدُ بِهِ شَيْءٌ فَيَكُونُ إِيمَانًا، وَيُقْصَدُ بِهِ شَيْءٌ آخَرُ فَيَكُونُ كُفْرًا، كَالسُّجُودِ للهِ أَوْ لِلصَّنَمِ».

ترجمه: «اعمال به نیّت‌ها بستگی دارد، و مقاصد در عبادات و عادتات که از تصرفات هستند معتبر می‌باشد و دلایل بر این معنا در شمار نمی‌آید و از آن دلایل همین برای تو کافی است که: مقاصد بین واجب و مندوب و مباح و مکروه و حرام و صحیح و فاسد و دیگر از احکام، فرق می‌گذارد. و یک نوع عمل است و با آن قصد امری می‌شود و عبادت محسوب می‌شود و از همان عمل قصد چیز دیگری می‌شود و عبادت محسوب نمی‌شود، و یا از آن عمل قصد چیزی می‌شود و ایمان محسوب می‌شود و از همان عمل قصد چیز دیگری می‌شود و کفر محسوب می‌شود؛ مانند سجده برای الله و برای صنم».[1]

برای مثال عمل سجده را در نظر بگیرید که این عمل با توجه به قصد و نیّتی که فاعلش دارد هم می‌تواند عبادت برای الله باشد و هم می‌تواند برای غیر الله انجام شود و در عین حال عبادت غیر الله محسوب نشود. چنانکه سجدۀ ملائکه برای آدم، عبادت آدم محسوب نشد و همچنین سجدۀ پدر و برادران یوسف برای یوسف عبادت یوسف علیهم السلام محسوب نشد؛ چون نیّتشان از سجده، عبادت نبود، بلکه تحیّت و تعظیم و تکریم بود. و اگر عمل سجده ذاتاً و در هر حال و بدون در نظر گرفتن قصد و نیّت، عبادت محسوب می‌شد، پس چرا در شرایع پیشین سجده برای غیر الله جایز بود؟ با توجه به اینکه خداوند هرگز به شرک امر نمی‌کند و شرک بزرگ‌ترین فحشا است. و کسی

۱- الموافقات للشاطبی، ج ۳ صص ۷-۹، تحقیق: أبو عبیدة مشهور بن حسن آل سلمان، ناشر: دار ابن عفان.

که می‌گوید سجدۀ تحیت برای غیر الله در شرایع پیشین شرک نیست ولی در شریعت ما شرک است، مانند این است که خمر بنوشد و بگوید جایز است چون نام آن را آب گذاشته است! و بگوید که نوشیدن آب هم جایز است! در حالی که ماهیت خمر با تغییر اسم آن تغییر نمی‌کند و اگر سجدۀ تحیت برای غیر الله شرک است پس در همۀ شرایع باید شرک باشد و امکان ندارد که شرک جزو احکامی باشد که از شریعتی به شریعت دیگر متغیر باشد! امکان ندارد که خداوند به شرک امر نماید و به ملائکه دستور به شرک ورزیدن با سجده‌کردن برای آدم نماید. و بحث ما بر شرک نبودن سجدۀ تحیت در شریعت اسلام است، وگرنه اختلافی در حرام بودن آن در شریعت اسلام وجود ندارد.

پس عنصری که سجده را به عبادت تبدیل می‌کند، اعتقادی خاص نسبت به سجده‌شونده است و آن، اعتقاد به ربوبیت سجده‌شونده است که علما از آن، به نهایت خضوع و نهایت حب یاد می‌کنند.

و امام ذهبی رحمه الله دربارۀ سجده تکریم می‌گوید: «ألا ترى الصحابة من فرط حبهم للنبي –صلى الله عليه وسلم– قالوا: ألا نسجد لك؟ فقال: لا، فلو أذن لهم لسجدوا سجود إجلال وتوقير لا سجود عبادة كما سجد إخوة يوسف عليه السلام ليوسف، وكذلك القول في سجود المسلم لقبر النبي صلى الله عليه وسلم على سبيل التعظيم والتبجيل لا يكفر به أصلا بل يكون عاصيا. فليعرف أن هذا منهي عنه وكذلك الصلاة إلى القبر».

ترجمه: «آیا نمی‌بینی که صحابه از فرط محبتشان به پیامبر ﷺ، گفتند: آیا برایت سجده نکنیم؟ فرمود: نه. و اگر به آنان اجازه می‌داد، پس سجدۀ اجلال و توقیر می‌کردند نه سجدۀ عبادت، همانند سجدۀ برادران یوسف برای یوسف علیه السلام. و همچنین سجده‌کردن شخص مسلمان برای قبر پیامبر ﷺ بر سبیل تعظیم و گرامی‌داشتنش، اصلا با آن کافر نمی‌شود بلکه گناهکار می‌شود، و به او یاد داده می‌شود که از چنین سجدۀ تکریمی نهی شده است و نماز به سوی قبر نیز همینطور است».[1]

۱- معجم الشیوخ، ج ۱ ص ۷۳.

ابن الشاط السبتی رحمه الله می‌گوید: «من سجد للأصنام لم يسجد لها لمجرد التذلل والتعظيم بل لذلك مع اعتقاد أنها آلهة وأنها شركاء لله تعالى ولو وقع مثل ذلك مع الوالد أو العالم أو الولي لكان ذلك كفرا لا شك فيه وأما إذا وقع ذلك أو ما في معناه مع الوالد لمجرد التذلل والتعظيم لا لاعتقاد أنه إله وشريك لله عز وجل فلا يكون كفرا وإن كان ممنوعا سدا للذريعة».

ترجمه: «کسی که برای اصنام سجده کند، تنها به مجرد تذلل و تعظیم برای آنان سجده نکرده است، بلکه با این اعتقاد سجده کرده است که آن اصنام، آلهه هستند و شریکان خداوند متعال هستند. و اگر همانند چنین سجده‌ای برای پدر یا عالم یا ولی انجام شود این هم بدون شک کفر است، و امّا اگر سجده یا آنچه که در معنای سجده است را به مجرد تذلل و تعظیم برای پدرش انجام دهد، نه بخاطر اعتقاد به اینکه پدرش إله و شریک خداوند عزوجل است، پس چنین سجده‌ای کفر نیست؛ اگرچه هم بخاطر سد ذریعه ممنوع است».[1]

بعضی‌ها سعی می‌کنند که حقیقت این سجدۀ ملائکه برای آدم و سجدۀ آل یعقوب برای یوسف را تغییر دهند و می‌گویند منظور از سجده، افتادن بر پیشانی بر روی زمین به همانند سجدۀ نماز نیست، بلکه رکوع و خم شدن است! در پاسخ می‌گویم که اولا چنین ادعایی اشتباه است برای اینکه خداوند در کلامش قرآن کریم، با عربی فصیح صحبت می‌کند و هم کلمۀ سجده را می‌شناسد و هم کلمۀ رکوع، و آیا خداوند فصیح‌تر است و در بیان مراد خود تواناتر است یا اینهایی که کلام خداوند را به چیزی دیگر تاویل می‌کنند! و جالب است که همین‌ها از شدید ترین کسانی هستند که به ظواهر آیاتی که صفات خداوند در آن آمده است چنگ می‌زنند، در آیاتی که الفاظی مانند وجه، قدم، دست، و... برای الله متعال آمده است، می‌گویند حق تاویل این الفاظ وجود ندارد، امّا

۱- أنوار البروق فی أنواع الفروق، ج ۲ ص۳۳.

وقتی که به سجده می‌رسند آن را تاویل می‌کنند تا با عقاید خودشان همسو شود! خداوند به صراحت فرموده است: ﴿وَرَفَعَ أَبَوَيۡهِ عَلَى ٱلۡعَرۡشِ وَخَرُّواْ لَهُۥ سُجَّدٗاۖ﴾ [یوسف: ۱۰۰]

«و پدر و مادر خود را بر تخت نشاند، و (همگی) برای او به سجده افتادند».

کلمه ﴿خَرُّواْ﴾ از خرور آمده و به معنای افتادن است، و وقتی با سجده همراه می‌شود، به معنای سجده‌ای است که شخص بر روی خاک می‌افتد، در حالی که در رکوع، خرور وجود ندارد. پس کسانی که سجدۀ آل یعقوب برای یوسف را به رکوع تاویل می‌کنند، باطل است.

قرطبی رحمه الله می‌گوید: «وَاخْتَلَفَ النَّاسُ فِي كَيْفِيَّةِ سُجُودِ الْمَلَائِكَةِ لِآدَمَ بَعْدَ اتِّفَاقِهِمْ عَلَى أَنَّهُ لَمْ يَكُنْ سُجُودَ عِبَادَةٍ، فَقَالَ الْجُمْهُورُ: كَانَ هَذَا أَمْرًا لِلْمَلَائِكَةِ بِوَضْعِ الْجِبَاهِ عَلَى الْأَرْضِ، كَالسُّجُودِ الْمُعْتَادِ فِي الصَّلَاةِ».

ترجمه: «و مردم بعد از اتفاق نظرشان بر اینکه سجدۀ ملائکه برای آدم، سجدۀ عبادت نبود، دربارۀ کیفیت سجدۀ ملائکه برای آدم اختلاف کردند و جمهور می‌گویند که این سجده، دستور به ملائکه به گذاشتن پیشانی بر زمین است همانند سجده‌ای که در نماز انجام می‌شود».[1]

و اگر بالفرض منظور از سجدۀ آنان، رکوع و خم شدن از کمر باشد، خب مگر رکوع برای خداوند هم جزو عبادات نیست؟ مگر خداوند نمی‌فرماید: ﴿وَٱرۡكَعُواْ مَعَ ٱلرَّٰكِعِينَ ٤٣﴾ [البقرة: ٤٣]

«و با رکوع کنندگان رکوع کنید».

و به مریم علیها السلام می‌فرماید: ﴿يَٰمَرۡيَمُ ٱقۡنُتِي لِرَبِّكِ وَٱسۡجُدِي وَٱرۡكَعِي مَعَ ٱلرَّٰكِعِينَ ٤٣﴾ [آل عمران: ٤٣]

«ای مریم! فرمانبر پروردگار خود باش و سجده کن و با رکوع‌کنندگان رکوع کن».

۱- تفسیر القرطبی، ج ۱ ص ۲۹۳.

آیا در آیه فوق، فرقی بین سجده و رکوع وجود دارد؟

و می‌فرماید: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱرۡكَعُواْ وَٱسۡجُدُواْ وَٱعۡبُدُواْ رَبَّكُمۡ وَٱفۡعَلُواْ ٱلۡخَيۡرَ لَعَلَّكُمۡ تُفۡلِحُونَ ۩ ٧٧﴾ [الحج: ۷۷]

«ای کسانی‌که ایمان آورده‌اید! رکوع کنید، و سجده کنید، و پروردگارتان را بپرستید، و کار نیک انجام دهید باشد که رستگار شوید».

پس کسانی که می‌خواهند با تاویل کردن سجدۀ ملائکه برای آدم و سجدۀ آل یعقوب برای یوسف، از سجده به رکوع فرار کنند، در واقع شبیه فرار کردنشان از چاله به چاه است و توجیهشان بسیار زشت و زننده است. چون می‌خواهند بگویند که سجده عملی است که ذاتاً عبادت است و انجام آن برای غیر خدا، صرف عبادت برای غیر خدا و شرک است، لذا با تاویل سجده ملائکه و آل یعقوب به رکوع، می‌خواهند بگویند رکوع عبادت نیست! در حالی که این تناقضی آشکار است و خداوند در آیات فوق، رکوع را هم عبادت خود می‌داند.

پس تنها چیزی که بین سجدۀ ملائکه برای آدم و برای الله، فرق می‌گذارد، نیّت و اعتقاد سجده برنده نسبت به سجده شوند است، که در سجدۀشان برای آدم، قصد تکریم و بزرگداشت او را داشتند، و در سجدۀشان برای الله، قصد تعبد و تقرب داشتند.

تعریف‌هایی دیگر از عبادت

برخی دیگر از تعریف‌هایی که علما از عبادت کرده‌اند چنین است:

قرطبی رحمه الله می‌گوید: «وَ" نَعْبُدُ" مَعْنَاهُ نُطِيعُ، وَالْعِبَادَةُ الطَّاعَةُ وَالتَّذَلُّلُ. وَطَرِيقٌ مُعَبَّدٌ إِذَا كَانَ مُذَلَّلًا لِلسَّالِكِينَ، قَالَهُ الْهَرَوِيُّ».

ترجمه: «{عبادت می‌کنیم} معنایش اطاعت می‌کنیم است و عبادت: طاعت و تذلل است. و راهی که برای رهروان هموار شده باشد را راه معبد گویند، هروی این را گفته است».[1]

ابن کثیر رحمه الله می‌گوید: «الْعِبَادَةُ فِي اللُّغَةِ مِنَ الذِّلَّةِ، يُقَالُ: طَرِيقٌ مُعَبّد، وَبَعِيرٌ مُعَبّد، أَيْ: مُذَلَّلٌ، وَفِي الشَّرْعِ: عِبَارَةٌ عَمَّا يَجْمَعُ كَمَالَ الْمَحَبَّةِ وَالْخُضُوعِ وَالْخَوْفِ».

ترجمه: «عبادت در لغت از فروتنی آمده است، گفته می‌شود راه معبد و شتر معبد، یعنی مذلل. و در شرع عبارت است از آنچه که کمال محبت و خضوع و خوف را جمع می‌کند».[2]

فخر رازی رحمه الله می‌گوید: «الْعِبَادَةُ: فَهِيَ فِعْلٌ أَوْ قَوْلٌ أَوْ تَرْكُ فِعْلٍ أَوْ تَرْكُ قَوْلٍ وَيُؤْتَى بِهِ لِمُجَرَّدِ اعْتِقَادِ أَنَّ الْأَمْرَ بِهِ عَظِيمٌ يَجِبُ قَبُولُهُ».

ترجمه: «عبادت: کار یا سخنی است یا ترک کار یا ترک سخنی است و تنها بخاطر این اعتقاد انجام می‌شود که دستور به انجام آن، دستور عظیمی است و قبول آن واجب است».[3]

این تعاریف بر دو محور نهایت خضوع و نهایت تذلل می‌باشند، و عنصری که در خضوع وجود دارد «خوف و ترس» است و عنصری که در تذلل وجود دارد، «حب و

۱- تفسیر القرطبی، ج ۱ ص ۱۴۵.

۲- تفسیر ابن کثیر، ج ۱ ص ۱۳۴.

۳- تفسیر مفاتیح الغیب، ج ۲۶ ص ۴۲۰.

رجاء» است. پس خوف از متضرر شدن از یک موجود (بطوری که در ضرر رساندن قائم به ذات خود و مستقل باشد) و رجاء به نفع بردن از آن موجود (بطوری که در نفع رساندن قائم به ذات خود و مستقل باشد) و حب بخاطر ذات آن موجود، هرگاه اینها وجود داشته باشند، تبدیل به عبادت آن موجود می‌شود و این همان حقیقت تعریف عبادت از لحاظ شرعی است.

پس به مجرد اظهار تذلل و یا اظهار خضوع و یا اطاعت کردن از موجودی، عبادت آن حساب نمی‌شود؛ مگر اینکه برایش الهیت و ربوبیت قائل باشد. چنانکه بوسیدن پای مادر که نهایت تذلل و خضوع است، عبادت او محسوب نمی‌شود و خضوع شاگرد در مقابل استادش، و خبردار ایستادن سرباز در برابر فرمانده‌اش عبادت استاد و فرمانده محسوب نمی‌شود. و همچنین محبت و عشق و خضوع و تذلل عاشق در برابر معشوقش عبادت معشوق محسوب نمی‌شود؛ برای اینکه اعتقاد به الهیت و ربوبیت معشوق ولو در یک صفت جزئی هم باشد، ندارد در حالی که مشرکان آن چیزهایی که می‌پرسیدند را إله می‌پنداشتند از این رو بود که خضوع و تذلل آنان اگرچه به نهایت خضوع و تذلل هم نرسیده باشد، در برابر آن بت‌ها عبادت محسوب می‌شد. خداوند عز وجل می‌فرماید: ﴿أَمۡ لَهُمۡ إِلَٰهٌ غَيۡرُ ٱللَّهِۚ سُبۡحَٰنَ ٱللَّهِ عَمَّا يُشۡرِكُونَ ٤٣﴾ [الطور: ٤٣]

«آیا آن‌ها إلهی غیر الله دارند؟! پاک و منزّه است الله، از آنچه شریک او قرار می‌دهند».

این آیه نشان می‌دهد که مشرکان دقیقا به همان شکل که الله را إله می‌دانستند معبودانشان را هم إله می‌دانستند، و خداوند می‌فرماید: ﴿أَجَعَلَ ٱلۡأٓلِهَةَ إِلَٰهٗا وَٰحِدًاۖ إِنَّ هَٰذَا لَشَيۡءٌ عُجَابٞ ٥﴾ [ص: ٥]

«آیا (همهٔ) إله‌ها را یک إله قرار داده است؟ بی‌گمان این چیزی عجیبی است».

این آیه نیز نشان می‌دهد که مشرکان هیچ فرقی بین إله بودن الله با إله بودن معبودانشان قائل نبودند و عنصر و جوهر و خاصیت إلهیت را متعدد می‌دانستند و معبودانشان را به همانند الله، إله می‌دانستند.

و می‌فرماید: ﴿إِنَّهُمۡ كَانُوٓاْ إِذَا قِيلَ لَهُمۡ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا ٱللَّهُ يَسۡتَكۡبِرُونَ ٣٥﴾ [الصافات: ٣٥]

«آن‌ها چنان بودند که چون به آن‌ها گفته می‌شد: هیچ إلهی جز الله نیست سرکشی (و تکبر) می‌کردند».

و می‌فرماید: ﴿لَوۡ كَانَ فِيهِمَآ ءَالِهَةٌ إِلَّا ٱللَّهُ لَفَسَدَتَاۚ فَسُبۡحَٰنَ ٱللَّهِ رَبِّ ٱلۡعَرۡشِ عَمَّا يَصِفُونَ۝٢٢﴾ [الأنبياء: ٢٢]

«اگر در این دو (= آسمان و زمین) آلهه‌ای جز الله بود، مسلماً هر دو (= آسمان و زمین) تباه می‌شدند (و نظام هستی به هم می‌خورد) پس منزّه است الله، پروردگار عرش، از آنچه آن‌ها توصیف می‌کنند».

برهان تمانع و نفی تعدد آلهه که در این آیه آمده است، معنا پیدا نمی‌کند مگر اینکه إلهی که در این آیه آمده است را در معنای متصرف و مدبر و کسی که امور در دست اوست معنا کرد. و مشرکان به چنین إله‌هایی که من دون الله بودند معتقد بودند، از این رو آنان را عبادت می‌کردند. پس عبودیت زمانی صورت می‌گیرد که برای معبود، الهیت و ربوبیت قائل باشد؛ اگرچه هم تنها یک خصیصه و یک صفت از خصائص و صفات ربوبیت را برایش قائل باشد.

و آلهه باید حد اقل کاری که برای معبودش بکند این است که جلوی ورود عابدش به دوزخ را بگیرد، و قدرت انجام چنین کاری تنها زمانی بوجود می‌آید که آن آلهه، ربوبیت داشته باشد، چنانکه خداوند متعال می‌فرماید: ﴿إِنَّكُمۡ وَمَا تَعۡبُدُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ أَنتُمۡ لَهَا وَٰرِدُونَ۝٩٨ لَوۡ كَانَ هَٰٓؤُلَآءِ ءَالِهَةٗ مَّا وَرَدُوهَاۖ وَكُلّٞ فِيهَا خَٰلِدُونَ۝٩٩﴾ [الأنبياء: ٩٨-٩٩]

«یقیناً شما و آنچه به جای الله می‌پرستید، هیزم جهنم هستید، شما در آن وارد خواهید شد(۹۸) اگر این‌ها (= بت‌ها) آلهه بودند، هرگز وارد آن نمی‌شدند، و (آن‌ها) همگی در آن جاودان خواهند ماند».

و مشرکان معتقد بودند که إله‌هایشان مدبر و متصرف در کون هستند و یا اینکه خداوند تدبیر امور جهان را به آنان تفویض و واگذار نموده است، از این رو آنان را شریکان الله و آلهه می‌پنداشته و عبادت می‌کردند. و نوع اعتقاد خاص آنان نسبت به آن بت‌ها

بود که اعمال آنان برای بت‌ها را به عبادت تبدیل کرده بود. و اگر آن آلهه‌ای که در آیهٔ فوق ذکر شده است، صرفا معبودانی بودند که عبادت می‌شدند و مشرکان نسبت به آن بت‌ها هیچ صفت ربوبیتی قائل نبودند و کلمهٔ آلهه‌ای که در آیهٔ فوق آمده است را به معبودانی فارغ از صفات ربوبیت معنا کنیم، پس چه مانعی وجود دارد که چنین معبودی به دوزخ نرود؟ و اینکه خداوند در این آیه فرموده است که اگر آن بت‌ها واقعا آلهه بودند وارد دوزخ نمی‌شدند لازمهٔ آن این است که آن إله‌ها باید قدرتی داشته باشد که جلوی ورود عابدش و خودش به دوزخ را بگیرد و عقیده مشرکان نسبت به بت‌هایشان دقیقا همین بود که بت‌هایشان به این خاطر آلهه بودند که به آنان نفع و ضرر می‌رساندند و در فرمانروایی خداوند، با خداوند شریک هستند؛ از این رو بود که بت‌هایشان را عبادت می‌کردند. پس عبادت نشأت گرفته از اعتقاد عابد به ربوبیت و الهیت معبود است. وگرنه مجرد خضوع و تذلل و حب، به عبادت تبدیل نمی‌شود، بلکه نوعی اعتقاد خاص نسبت به آن کسی که برایش خضوع و تذلل انجام می‌شود است که آن را به عبادت تبدیل می‌کند.

پس مشرکان زمان پیامبر برای بت‌هایشان صفات الهیت و ربوبیت قائل بودند از این رو آنان را عبادت می‌کردند و تعظیم و خضوع و تذلل آنان عبادت آن بت‌ها محسوب می‌شد و سخن کسانی که مشرکان را در ربوبیت موحّد می‌دانند مردود است و باطل بودن ادعای آنان، به ضرورت نقل و عقل، آشکار می‌باشد.

اما نجدیه می‌گویند که مشرکان چون توحید ربوبیت داشته‌اند پس آنان مشرک نشده بودند مگر به این خاطر که از بت‌هایشان درخواست شفاعت می‌کردند و مگر بخاطر اینکه اعمالی که ذاتا عبادت هستند مانند سجده و طواف را برای بت‌هایشان بدون اعتقاد به ربوبیت و نفع و ضرر رساندن آن بت‌ها، انجام می‌دادند! و این فهم ناقص خود از شرک مشرکان را بر مسلمانان و اهل توحید قیاس کرده و می‌گویند مادامی‌که هم مشرکان و هم مسلمانان توحید ربوبیت داشته‌اند پس مسلمانان نیز به مجرد درخواست شفاعت از

غایب یا میّت دچار شرک اکبر شده و همانند مشرکان زمان پیامبر گشته‌اند که می‌گفتند:

﴿مَا نَعۡبُدُهُمۡ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَآ إِلَى ٱللَّهِ زُلۡفَىٰٓ﴾ [الزمر: ۳]

«این‌ها را نمی‌پرستیم جز برای این‌که ما را به الله نزدیک کنند».

در حالی که توجه نکرده‌اند و در فهم آیات به رسوخ نرسیده‌اند، چراکه مشرکان همان ابتدا گفتند که آن‌ها بت‌هایشان را عبادت می‌کنند. یعنی برای رسیدن به شفاعتی که معتقد بودند نیازی به اذن الله ندارد، بت‌ها را عبادت می‌کردند. پس مشرکان بخاطر درخواست شفاعت، عابد بت‌ها نشدند بلکه مشرکان بت‌ها را عبادت کردند که شافع آنان شوند و بین این دو فرق بسیاری وجود دارد. امّا شخص موحّد و مسلمان، شافعان را عبادت نمی‌کند تا با انجام عبادت برای شافع، در مقابل نیز شافع، بدون اذن الله برایش شفاعت کند، بلکه از شافع درخواست شفاعت می‌کند و همانطور که در فصل شفاعت گفتیم، درخواست شفاعت شرک نیست.

اما نجدیه چون در فهم شرک مشرکان دچار خطا و اشتباه شده‌اند و مشرکان را در ربوبیت موحّد می‌دانند، به این خاطر می‌گویند مجرد درخواست شفاعت از غایب یا میت، شرک اکبر است و می‌گویند چنین کاری، صرف نمودن دعای عبادت برای غیر الله است و دعا همان عبادت است و لذا عبادت غیر الله محسوب شده و شرک می‌باشد و مشرکان زمان پیامبر ﷺ نیز شرکی جز این نداشته‌اند!

این فهم آنان از دعا نیز نشأت گرفته از فهمی سطحی و ظاهر گرایانه و ناقص از نصوص شریعت است. و در ادامه دربارۀ این خطای آنان توضیح داده‌ام.

دعا همان عبادت است

نعمان بن بشیر ﷺ از پیامبر ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «الدُّعاءُ هُوَ الْعِبَادَةُ».

ترجمه: «دعا همان عبادت است».[1]

و ابو هریره ﷺ از پیامبر ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «لَيْسَ شَيْءٌ أَكْرَمَ عَلَى اللَّهِ مِنَ الدُّعَاءِ».

ترجمه: «چیزی با ارزش‌تر از دعا در نزد الله وجود ندارد».[2]

اما این دعا، کدام نوع دعا است که عبادت است؟ آیا هر دعایی عبادت است؟ قطعا نمی‌توان گفت هر آنچه که دعا باشد، عبادت هم باشد، چنانکه در ادامه توضیح آن خواهد آمد، پس منظور از دعایی که عبادت است، دعایی خاص است که یکی از ویژگی های این دعا، تغییر دادن تقدیر خداوند متعال است چنانکه پیامبر ﷺ می‌فرماید: «وَلَا يَرُدُّ الْقَدَرَ إِلَّا الدُّعَاءُ».

ترجمه: «فقط دعا تقدیر را رد می‌کند [و تغییر می‌دهد]».[3]

و همچنین پیامبر ﷺ می‌فرماید: «لا يُغْنِي حَذَرٌ مِنْ قَدَرٍ، وَالدُّعَاءُ يَنْفَعُ مِمَّا نَزَلَ، وَمِمَّا لَمْ يَنْزِلْ، وَإِنَّ الدُّعَاءَ لَيَلْقَى الْبَلاءَ فَيَعْتَلِجَانِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ».

۱- سنن ترمذی (۲۹۶۹) و آن را حسن و صحیح می‌داند - سنن ابی داود (۱۴۷۹) - سنن ابن ماجه (۳۸۲۸) - آلبانی در صحیح الجامع (۳۴۰۷) این روایت را صحیح دانسته است.

۲- مسند احمد، ج ۲، ص ۳۶۲ - بخاری در الآدب المفرد (۷۱۲) - ابن ماجه (۳۸۲۹) - سنن ترمذی (۳۳۷۰) - حاکم در المستدرک، ج ۱، ص ۴۹۰ روایت مذکور را صحیح دانسته و ذهبی با وی موافق است و نیز آلبانی در صحیح الأدب المفرد (۵۴۹) آن را حسن می‌داند.

۳- مسند احمد، ج ۵، ص ۲۷۷ - ابن ماجه (۹۰) - سنن ترمذی (۱۳۹) - آلبانی این روایت را در صحیح الجامع (۷۶۸۷) حسن دانسته است - السّلسلة الصّحیحة (۱۵۴).

ترجمه: «پرهیز و ترس از تقدیر سودی ندارد و دعا در آنچه رسیده و نرسیده، فایده دارد و بدون تردید دعا با بلا روبرو می‌شود و تا روز قیامت با یکدیگر زد و خورد دارند».[1]

پس آن دعا و به فریاد خواندنی، عبادت است که قرار است قدر خداوند را تغییر دهد، نه مطلقاً هر آنچه که به فریاد خواندن و دعا کردن باشد عبادت هم باشد.

کلمۀ دعا در قرآن در کاربردهای زیادی آمده است که مسلّما نمی‌توان همۀ آن‌ها را به همان معنایی که در حدیث: «الدُّعاءُ هُوَ الْعِبَادَةُ» آمده است، حمل نمود. برای مثال:

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَلَا يَأۡبَ ٱلشُّهَدَآءُ إِذَا مَا دُعُواْۚ﴾ [البقرة: ۲۸۲]

«و گواهان نباید به هنگامی‌که آن‌ها را (برای گواهی) فرا می‌خوانند، خود داری کنند».

در این آیه گواهان را دعا کرده و فراخوانده‌اند تا بیایند و حاضر شوند و گواهی بدهند. و صدا زدن و فراخواندن آنان، همان دعا کردن آنان است و شامل حدیث: «الدُّعاءُ هُوَ الْعِبَادَةُ» نمی‌شود.

و می‌فرماید: ﴿وَإِذَا دُعُوٓاْ إِلَى ٱللَّهِ وَرَسُولِهِۦ لِيَحۡكُمَ بَيۡنَهُمۡ إِذَا فَرِيقٞ مِّنۡهُم مُّعۡرِضُونَ ٤٨﴾ [النور: ٤٨]

«و هنگامی‌که به سوی الله و پیامبرش فراخوانده شوند تا در میان‌شان داوری کند، ناگهان گروهی از آن‌ها اعراض می‌کنند».

و می‌فرماید: ﴿فَلۡيَدۡعُ نَادِيَهُۥ ١٧ سَنَدۡعُ ٱلزَّبَانِيَةَ ١٨﴾ [العلق: ۱۷-۱۸]

«پس باید اهل مجلسش (و همدمانش) را بخواند(۱۷) ما (نیز) بزودی ماموران آتش را فرا می‌خوانیم(۱۸)».

مسلماً آن شخص کافری که اهل مجلس و همدمانش را دعا می‌کند و فرا می‌خواند، آنان را به دعای عبادت دعا نکرده و فرانخوانده است.

۱- الدّعاء، طبرانی، ج ۲، ص ۸۰۰ - معجم الأوسط، (۲۵۱۹) - حاکم، ج ۱، ص ۴۹۲ - بزار، (۲۱۶۵) - آلبانی در صحیح الجامع، (۷۷۳۹) این روایت را حسن دانسته است.

و می‌فرماید: ﴿يَوۡمَ نَدۡعُواْ كُلَّ أُنَاسِۭ بِإِمَٰمِهِمۡۖ فَمَنۡ أُوتِيَ كِتَٰبَهُۥ بِيَمِينِهِۦ فَأُوْلَٰٓئِكَ يَقۡرَءُونَ كِتَٰبَهُمۡ وَلَا يُظۡلَمُونَ فَتِيلٗا ٧١﴾ [الإسراء: ۷۱]

«(به یاد آورید) روزی را که هرگروهی را با پیشوایشان فرا خوانیم، پس کسی‌که نامۀ (اعمال) اش را به (دست) راستش داده شود، پس اینان نامه شان را (با شادمانی) می‌خوانند، و به‌اندازۀ رشتۀ شکاف هستۀ خرمایی ستم نمی‌بینند».

و می‌فرماید: ﴿قَالَ فَخُذۡ أَرۡبَعَةٗ مِّنَ ٱلطَّيۡرِ فَصُرۡهُنَّ إِلَيۡكَ ثُمَّ ٱجۡعَلۡ عَلَىٰ كُلِّ جَبَلٖ مِّنۡهُنَّ جُزۡءٗا ثُمَّ ٱدۡعُهُنَّ يَأۡتِينَكَ سَعۡيٗاۚ وَٱعۡلَمۡ أَنَّ ٱللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٞ ٢٦٠﴾ [البقرة: ۲۶۰]

«فرمود: پس چهار پرنده را برگیر، آنگاه آن‌ها را پیش خود قطعه قطعه کن (و در هم بیامیز) سپس بر هر کوهی قسمتی از آن را بگذار، آنگاه آن‌ها را بخوان؛ شتابان به سوی تو می‌آیند، و بدان که الله توانمند حکیم است».

در این آیه، ابراهیم علیه السلام، پرندگانی که قطعه قطعه کرده بود و بر روی کوه‌ها گذاشته بود را فرا می‌خواند و صدا می‌زند تا بیایند. آیا این صدا کردن و این دعا کردن، شامل حدیث: «الدُّعاءُ هُوَ الْعِبَادَةُ» می‌شود؟ قطعا خیر.

و می‌فرماید: ﴿۞إِذۡ تُصۡعِدُونَ وَلَا تَلۡوُۥنَ عَلَىٰٓ أَحَدٖ وَٱلرَّسُولُ يَدۡعُوكُمۡ فِيٓ أُخۡرَىٰكُمۡ﴾ [آل عمران: ۱۵۳]

«و (بیاد آورید) هنگامی‌را که (در حال گریز از کوه) بالا می‌رفتید، و به هیچ کس توجه نمی‌کردید و پیامبر از پشت سرتان شما را فرا می‌خواند».

در بخشی از غزوۀ أحد، اصحاب پیامبر ﷺ خود را با شکست روبرو می‌بینند و به سمت بالای کوه فرار می‌کنند و پیامبر ﷺ را رها می‌کنند و پیامبر آنان را صدا می‌زد که برگردند و بیایند. مسلّما چنین دعا کردن و صدا زدن و ندا کردنی، به معنای همان حدیث: «الدُّعاءُ هُوَ الْعِبَادَةُ» نیست. و درست نیست که با فهمی همچون خوارج، این دعای پیامبر ﷺ را دعای عبادت دانست و برای رد آن به چنین آیه‌ای استناد کرد: ﴿إِن تَدۡعُوهُمۡ لَا يَسۡمَعُواْ دُعَآءَكُمۡ وَلَوۡ سَمِعُواْ مَا ٱسۡتَجَابُواْ لَكُمۡۖ﴾ [فاطر: ١٤]

«اگر آن‌ها را بخوانید (صدای) خواندن شما را نمی‌شنوند، و (به فرض) اگر بشنوند به شما پاسخ نمی‌دهند».

یا به این آیه استناد کرد: ﴿وَلَا تَدۡعُ مِن دُونِ ٱللَّهِ مَا لَا يَنفَعُكَ وَلَا يَضُرُّكَۖ فَإِن فَعَلۡتَ فَإِنَّكَ إِذٗا مِّنَ ٱلظَّٰلِمِينَ ١٠٦﴾ [یونس: ۱۰۶]

«و به جای الله، چیزی را که نه سودی به تو می‌رساند و نه زیانی به تو می‌رساند؛ نخوان، پس اگر چنین کنی، بی‌گمان از ستمکاران خواهی بود».

پس دعای عبادت چیزی غیر از این نوع به دعا خواندن است.

همچنین خداوند متعال می‌فرماید: ﴿لَّا تَجۡعَلُواْ دُعَآءَ ٱلرَّسُولِ بَيۡنَكُمۡ كَدُعَآءِ بَعۡضِكُم بَعۡضٗاۚ﴾ [النور: ٦٣]

«صدا زدن پیامبر (الله) را در میان خود همچون صدا زدن یکدیگر قرار ندهید».

و می‌فرماید: ﴿ٱدۡعُ إِلَىٰ سَبِيلِ رَبِّكَ بِٱلۡحِكۡمَةِ وَٱلۡمَوۡعِظَةِ ٱلۡحَسَنَةِ﴾ [النحل: ۱۲۵]

«با حکمت و پند نیکو (مردم را) به راه پروردگارت دعوت نما».

در این آیه دعا در معنای دعوت کردن است.

و می‌فرماید: ﴿قَالَ رَبِّ إِنِّي دَعَوۡتُ قَوۡمِي لَيۡلٗا وَنَهَارٗا ٥﴾ [نوح: ٥]

«و نوح (پس از نهصد و پنجاه سال نصیحت‌گری و دعوت) گفت: پروردگارا! به راستی که من قوم خود را شب و روز (به ایمان) دعوت کردم».

و این نوع دعا کردن و فراخواندن و دعوت کردن، هیچ گونه ربطی به دعای عبادت ندارد.

و می‌فرماید: ﴿مُتَّكِـِٔينَ فِيهَا يَدۡعُونَ فِيهَا بِفَٰكِهَةٖ كَثِيرَةٖ وَشَرَابٖ ٥١﴾ [ص: ٥١]

«(اهل بهشت) در آنجا تکیه زده‌اند، و در آن میوهٔ فراوان و نوشیدنی را می‌طلبند».

دعا در این آیه به معنای عبادت کردن میوه و نوشیدنی نیست!

همچنین دعا در معنای ادعا کردن و نسبت دادن هم آمده است، مانند:

﴿دَعَوۡاْ لِلرَّحۡمَٰنِ وَلَدٗا ٩١﴾ [مریم: ٩١]

«برای (الله) رحمان فرزندی ادعا کرده‌اند».

یعنی فرزندی به خداوند نسبت داده‌اند یا فرزندی برای خداوند ادعا کرده و قرار داده‌اند.

و می‌فرماید: ﴿ٱدۡعُوهُمۡ لِأٓبَآئِهِمۡ هُوَ أَقۡسَطُ عِندَ ٱللَّهِۚ﴾ [الأحزاب: ٥]

«آن‌ها (= فرزند خوانده‌ها) را به نام پدران‌شان بخوانید که این (کار) نزد الله منصفانه‌تر است».

و آیات بسیار زیاد دیگری که در آن، معنای دعا چیزی جز تعاون و همکاری نیست که قوام زندگی انسان جز با آن نمی‌باشد و انسان‌ها روزانه به طور پیوسته همدیگر را صدا می‌زدند و خطاب می‌کنند و دعوت می‌کنند بدون اینکه شرکی رخ داده باشد.

دعا من دون الله

اما دعای من دون الله، وقتی با قید من دون الله می‌آید، تعریف دیگری پیدا می‌کند و همان دعای عبادت می‌شود و اگر آیاتی که در آن دعای من دون الله آمده است را نگاه کنید، متوجه می‌شوید که همگی، به صفتی از صفات و خصائص ربوبیت گره خورده‌اند، و این نکته را گوشزد می‌کند که آن کسانی را که مشرکان به جای الله به فریاد می‌خوانند، إله و رب نیستند تا بتوانند به فریاد آنان بیایند، برای مثال خداوند متعال می‌فرماید: ﴿قُلِ ٱدۡعُواْ ٱلَّذِينَ زَعَمۡتُم مِّن دُونِهِۦ فَلَا يَمۡلِكُونَ كَشۡفَ ٱلضُّرِّ عَنكُمۡ وَلَا تَحۡوِيلًا ٥٦﴾ [الإسراء: ٥٦]

«(ای پیامبر!) بگو: کسانی را که به جای او (إله خود) می‌پندارید؛ بخوانید، پس آن‌ها نه می‌توانند بلا (و مشکلی) را از شما دور سازند، و نه تغییر دهند».

مشرکان به این خاطر إله‌های من دون الله شان را صدا می‌زدند و به دعا می‌خواندند چون معتقد بودند که می‌توانند بلا و مشکلی را از آنان دور سازند یا تغییر دهند و هدف از به دعا خواندن و فریاد زدن آنان چیزی جز این نمی‌باشد، و بدون هیچ گونه شکی، اعتقاد به اینکه کسی بغیر از الله و بطور مستقل از الله، می‌تواند بلا و مشکل را از انسان دور سازد یا تغییر دهد، پس او را إله و رب گرفته و برایش خصائص ربوبیت قائل شده

است. پس ثابت می‌شود که دعایی که همان عبادت است یعنی به دعا خواندن کسی که نسبت به او معتقد است که خصائص ربوبیت دارد.

معنای آیه در واقع این است که خداوند به مشرکان می‌گوید: {کسانی که بجای الله گمان می‌کنید که إله هستند را بخوانید تا اگر راست می‌گویید بلا و مشکلی را از شما دور سازند یا تغییر دهند، امّا بدانید که آنان نمی‌توانند بلا و مشکلی را از شما دور سازند یا تغییر دهند}. و اگر مشرکان معتقد نبودند که بت‌هایشان قادر به دور ساختن بلا و مشکل یا تغییر دادن آن هستند، و چنانکه نجدیه ادعا می‌کنند که آنان توحید ربوبیت داشتند، پس باید هنگامی‌که این آیه را می‌شنیدند نزد پیامبر ﷺ می‌آمدند و می‌گفتند: ای محمد چرا خدای تو گمان می‌کند که ما بت‌هایمان را به دعا می‌خوانیم تا از ما بلایی را دور سازند یا تغییر دهند؟ در حالی که ما معتقد نیستیم که بت‌هایمان بتوانند چنین کاری بکنند و در حالی که ما توحید ربوبیت داریم! پس در این مطلب خوب تأمل کن تا متوجه علت به دعا و فریاد خواندن بت‌ها توسط مشرکان شده باشی.

طبری رحمه الله در تفسیر آیه می‌گوید: «يقول تعالى ذكره لنبيه محمد صلى الله عليه وسلم: قل يا محمد لمشركي قومك الذين يعبدون من دون الله من خلقه، ادعوا أيها القوم الذين زعمتم أنهم أرباب وآلهة من دونه عند ضرّ ينزل بكم، فانظروا هل يقدرون على دفع ذلك عنكم، أو تحويله عنكم إلى غيركم، فتدعوهم آلهة، فإنهم لا يقدرون على ذلك، ولا يملكونه، وإنما يملكه ويقدر عليه خالقكم وخالقهم. وقيل: إن الذين أمر النبيّ صلى الله عليه وسلم أن يقول لهم هذا القول، كانوا يعبدون الملائكة وعزيرا والمسيح، وبعضهم كانوا يعبدون نفرا من الجنّ».

ترجمه: «خداوند متعال به پیامبرش ﷺ می‌فرماید: ای محمد به مشرکان قومت که کسانی از مخلوقاتش را بجای او عبادت می‌کنند، بگو: ای قوم آن کسانی که **گمان می‌کنید آنان رب‌ها و إله‌هایی بغیر از او هستند** را، در هنگام ضرری که بر سر شما می‌آید، به فریاد بخوانید و ببینید که آیا بر دفع آن ضرر از شما یا برداشتن آن از شما به سوی

دیگری توانایی دارند؟ شما ادعا می‌کنید که آن‌ها آلهه هستند در حالی که آنان بر چنین کاری قادر نیستند و نمی‌توانند چنین کاری بکنند، بلکه تنها کسی می‌تواند چنین کاری بکند که خالق شما و خالق آنان است. و گفته شده: کسانی که پیامبر ﷺ امر شده بود که این سخن را به آنان بگویند، کسانی بودند که ملائکه و عزیر و مسیح را عبادت می‌کردند و بعضی از آنان هم افرادی از جن را».[1]

برحسب تعبیر طبری، مشرکان بت‌هایشان را هم رب و هم إله می‌دانستند، پس آن توحید ربوبیتی که برای مشرکان ادعایش می‌کنند کجاست؟ مشرکی که با این اعتقاد بت‌هایش را به دعا می‌خواند که بلا و مشکل و ضرری را از او دفع کند یا تغییر دهد آیا به معنای شرک در ربوبیت نیست؟

همچنین خداوند متعال می‌فرماید: ﴿قُلِ ٱدۡعُواْ ٱلَّذِينَ زَعَمۡتُم مِّن دُونِ ٱللَّهِ لَا يَمۡلِكُونَ مِثۡقَالَ ذَرَّةٖ فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَلَا فِي ٱلۡأَرۡضِ وَمَا لَهُمۡ فِيهِمَا مِن شِرۡكٖ وَمَا لَهُۥ مِنۡهُم مِّن ظَهِيرٖ ٢٢ وَلَا تَنفَعُ ٱلشَّفَٰعَةُ عِندَهُۥٓ إِلَّا لِمَنۡ أَذِنَ لَهُۥۚ﴾ [سبأ: ۲۲-۲۳]

«(ای پیامبر!) بگو: کسانی را که غیر از الله (إله خود) می‌پندارید، (به فریاد) بخوانید، (آن‌ها) هم‌وزن ذره‌ای در آسمان‌ها و در زمین مالک نیستند، و در (تدبیر) آن دو هیچ شرکتی ندارند، و او (= الله) از میان آن‌ها یاور و پشتیبانی ندارد. و شفاعت نزد او سود نبخشد؛ مگر برای کسی‌که (او خود) برایش اجازت داده باشد».

این آیه بر این دلالت دارد که مشرکان به چهار علت إله‌های مزعومۀشان را به دعا می‌خواندند:

۱- یا در آسمان‌ها و زمین مالکیت دارند، مالکیتی مستقل از الله. به این شکل که الله خودش مالک چیزهایی است و إله‌های دیگر نیز جداگانه مالک چیزهایی دیگر.

۲- و اگر مالکیت مستقلی نداشته باشند، پس در مالکیت آسمان‌ها و زمین، یا بخشی از آن، با الله شراکت دارند.

۱- تفسیر طبری، ج ۱۷، ص ۴۷۱.

۳- و اگر هم در مالکیت شراکت نداشته باشند، پس إله‌هایشان یاور و پشتیبان الله در تدبیر امور جهان هستی هستند و الله متعال بخاطر ضعفش و نیازی که به آلهه دارد، ادارۀ بخشی از جهان هستی را به آنها تفویض کرده است.

۴- و چون شریک الله در تدبیر جهان هستی هستند، پس می‌توانند شفاعت نافذ و بدون نیاز به اذن الله بکنند.

و همۀ اینها شرک صریح در ربوبیت می‌باشد، امّا متاسفانه سحر زبان کج اندیشان، چنان شرک مشرکان را تطهیر کرده است و چنان مقلدانشان را چشم‌بند کرده‌اند که گمان می‌کنند مشرکان حقیقتا موحدانی در ربوبیت بودند که هیچ خلل و ایرادی در ربوبیت نداشته‌اند و برای بت‌هایشان هیچ صفتی از صفات و خصائص ربوبیت قائل نبوده‌اند و با این کج اندیشی اهل قبله را تا سطح مشرکان زمان پیامبر ﷺ پایین آورده و هردو گروه را موحّد در ربوبیت می‌دانند و به بهانۀ توسل، مسلمانان مخالف خودشان را تکفیر کرده و مشرک می‌دانند.

برای مثال ابن باز می‌گوید: «أما كونه سبحانه ربَّ الجميع ُ وخالق الخلق ُ ورازقهم، وأنه كامل في ذاته ُ وأسمائه ُ وصفاته ُ وأفعاله، وأنه لا شبيه له، ولا ند له ُ ولا مثيل له، فهذا لم يقع فيه الخلاف بين الرسل والأمم، بل جميع المشركين من قريش وغيرهم مقرون به».

ترجمه: «اما اینکه خداوند سبحان پروردگار همه و خالق مخلوقات و رازقشان است و اینکه در ذاتش و اسمائش و صفاتش و افعالش کامل است و اینکه شبیهی ندارد و همتایی ندارد و مانندی ندارد، پس در بین پیامبران و امّت‌هایشان اختلافی در چنین اعتقادی رخ نداده است!! بلکه همۀ مشرکان، از قریش و غیر آنان، به چنین چیزی اقرار داشتند».[1]

و محمد باشمیل از علمای دعوت نجد می‌گوید: «فقد كان هؤلاء المشركون يؤمنون بوجود اللهّ إيمانًا جازمًا ُ ويوحدونه في الربوبية توحيدًا كاملًا لا تشوبه أية شائبة».

۱- مجموع فتاوى ومقالات متنوعة، ج ۲ ص ۷۲.

ترجمه: «آن مشرکان به وجود الله ایمانی جازم داشتند و در توحید ربوبیتش او را کاملاً یکتا می‌دانستند؛ طوری که هیچ شک و شائبه‌ای در آن نداشتند».[۱]

پس مشرکان به خاطر این چهار علت بود که إله‌های مزعومۀشان را به دعا می‌خواندند، و خداوند متعال به مشرکان می‌گوید که إله‌های مزعومۀتان را به فریاد بخوانید اگر راست می‌گویید، چراکه برخلاف گمانتان، آنان نه مالک مثقال ذره‌ای در آسمان‌ها و زمین هستند و نه در تدبیر و خلق کردن آن با الله شراکتی دارند، و نه یاور و پشیبانان الله هستند، و نه شفاعت آنان سودی می‌رساند.

پس به دعا خواندن کسی غیر از الله، با این اعتقاد که این چهار موردی که در آیه ذکر شده است در آن من دون الله وجود دارد، چنین به دعا خواندنی، عبادت او محسوب می‌شود.

طبری رحمه الله می‌گوید: «فقل یا محمد لهؤلاء المشرکین بربهم من قومك الجاحدین نعمنا عندهم: ادعوا أیها القوم الذین زعمتم أنهم لله شریك من دونه، فسلوهم أن یفعلوا بکم بعض أفعالنا بالذین وصفنا أمرهم من إنعام أو إیاس، فإن لم یقدروا علی ذلك فاعلموا أنکم مبطلون؛ لأن الشرکة في الربوبیة لا تصلح ولا تجوز، ثم وصف الذین یدعون من دون الله فقال: إنهم لا یملکون مثقال ذرة في السماوات ولا في الأرض من خیر ولا شر ولا ضر ولا نفع، فکیف یکون إلهًا من کان کذلك».

ترجمه: «ای محمد به آن مشرکان به پروردگارشان از قومت که نعمت‌های ما را که نزدشان است انکار می‌کنند {بگو: بخوانید}، ای قوم، {کسانی غیر از او را که گمان می‌کنید} آن‌ها شریک الله هستند، پس از آنان بخواهید که کاری با شما بکنند که ما با کسانی که آنان را وصف کردیم، کرده‌ایم مثل نعمت بخشیدن یا ناامید ساختن، پس اگر بر چنین کاری ناتوان بودند پس بدانید که آن‌ها باطل هستند، برای اینکه شرک در ربوبیت درست

۱- محمد بن احمد الباشمیل، کیف نفهم التوحید ص ۱۱.

نیست و جایز نمی‌باشد. سپس کسانی که بجای الله آنان را می‌خوانند وصف می‌کند و می‌فرماید: {آن‌ها هم وزن ذره‌ای} از خیر و شر و نفع و ضرر {را در آسمان‌ها و زمین مالک نیستند}، پس چگونه کسی که اینگونه است می‌تواند إله باشد».[۱]

بر حسب سخن طبری، مشرکان در ربوبیت مشرک بودند و چنین اعتقادی که مشرکان داشتند را شرک در ربوبیت می‌داند، پس چگونه گفته می‌شود مشرکان در ربوبیت مشرک نبودند و برای بت‌هایشان ربوبیت قائل نبوند؟

ابن تیمیه رحمه الله می‌گوید: «قوله تعالی: ﴿قُلِ ٱدۡعُواْ ٱلَّذِينَ زَعَمۡتُم مِّن دُونِ ٱللَّهِ لَا يَمۡلِكُونَ مِثۡقَالَ ذَرَّةٖ فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَلَا فِي ٱلۡأَرۡضِ وَمَا لَهُمۡ فِيهِمَا مِن شِرۡكٖ وَمَا لَهُۥ مِنۡهُم مِّن ظَهِيرٖ ٢٢ وَلَا تَنفَعُ ٱلشَّفَٰعَةُ عِندَهُۥٓ إِلَّا لِمَنۡ أَذِنَ لَهُۥۚ﴾ [سبأ: ۲۲-۲۳] فَهَذِهِ الْأَرْبَعَةُ هِيَ الَّتِي يُمْكِنُ أَنْ يَكُونَ لَهُمْ بِهَا تَعَلُّقٌ. الْأَوَّلُ: مِلْكُ شَيْءٍ وَلَوْ قَلَّ الثَّانِي: شِرْكُهُمْ فِي شَيْءٍ مِنْ الْمِلْكِ. فَلَا مِلْكَ وَلَا شَرِكَةَ وَلَا مُعَاوَنَةَ يَصِيرُ بِهَا نِدًّا. فَإِذَا انْتَفَتْ الثَّلَاثَةُ: بَقِيَتْ الشَّفَاعَةُ فَعَلَّقَهَا بِالْمَشِيئَةِ».

ترجمه: «این فرمودۀ خداوند متعال: {(ای پیامبر!) بگو: کسانی را که غیر از الله (معبود خود) می‌پندارید، (به فریاد) بخوانید، (آن‌ها) هم‌وزن ذره‌ای در آسمان‌ها و در زمین مالک نیستند، و در (آفرینش و تدبیر) آن دو هیچ شرکتی ندارند، و او (= الله) از میان آن‌ها یاور و پشتیبانی ندارد(۲۲) و شفاعت نزد او سود نبخشد؛ مگر برای کسی‌که (او خود) برایش اجازت داده باشد} اینها چهار موردی هستند که ممکن است مشرکان بخاطر این چهار مورد به معبودانشان تعلق داشته باشند. اول: مالک بودن چیزی اگرچه کم باشد. دوم: شراکتشان در چیزی از ملک. پس نه مالکیتی دارند و نه شراکتی و نه معاونتی دارند تا با آن به ند و همتا تبدیل شوند. پس وقتی که این سه مورد منتفی شد، تنها شفاعت می‌ماند که آن را هم معلق به مشیت خودش کرده است».[۲]

۱- تفسیر طبری، ج ۲۰ ص ۳۹۴.

۲- مجموع الفتاوی، ج ۱ ص ۱۱۴.

پس چنین دعایی که در آیهٔ فوق آمده است، شامل حدیث الدعاء هو العبادة می‌شود، یعنی به دعا خواندن کسی که اعتقاد به ربوبیت و الهیتش داری، وگرنه به دعا خواندن دیگر مخلوقات بدون اعتقاد به من دون الله بودنشان و بدون اعتقاد به استقلالیت آن‌ها در نفع و ضرر رساندن، تنها شامل اخذ اسباب و تعاون و همکاری انسان‌ها با یکدیگر می‌شود.

همچنین خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَٱلَّذِينَ تَدۡعُونَ مِن دُونِهِۦ لَا يَسۡتَطِيعُونَ نَصۡرَكُمۡ وَلَآ أَنفُسَهُمۡ يَنصُرُونَ١٩٧﴾ [الأعراف: ۱۹۷]

«و کسانی را که به جای او می‌خوانید، نمی‌توانند شما را یاری کنند، و نه خودشان را یاری دهند».

یک مشرک چرا باید إله‌هایش را به فریاد بخواند؟ آیا غیر از این است که چون معتقد است آلهه‌اش می‌تواند او را نصرت و یاری برساند، او را به دعا می‌خواند؟

خداوند در این آیه از دعا و خواندنی صحبت می‌کند که بر اعتقادی استوار است که شخص معتقد است که آن کسی که به دعایش می‌خواند قدرتی ماورایی دارد و نیرویی إلهی دارد و صفتی از صفات ربوبیت دارد که می‌تواند بصورت من دون الله، یعنی مستقل از الله او را یاری و نصرت برساند. پس وقتی کسی را با این اعتقاد به دعا و فریاد بخوانی، او را عبادت کرده‌ای. و این آیه و دیگر آیات این نکته را نشان می‌دهد که خداوند در صدد باطل کردن عقیدهٔ مشرکان است اینکه مشرکان چنین گمان می‌کردند که آنان إله‌هایی را به دعا می‌خوانند که می‌توانند آنان را یاری و نصرت برساند.

همچنین خداوند متعال می‌فرماید: ﴿ذَٰلِكُمُ ٱللَّهُ رَبُّكُمۡ لَهُ ٱلۡمُلۡكُۚ وَٱلَّذِينَ تَدۡعُونَ مِن دُونِهِۦ مَا يَمۡلِكُونَ مِن قِطۡمِيرٍ١٣﴾ [فاطر: ۱۳]

«این است الله پروردگار شما، فرمانروایی از آنِ اوست، و کسانی را که به جای او می‌خوانید (هم‌وزن) پوست نازک هستهٔ خرما مالک نیستند».

خداوند در این آیه آن نوع از به دعا خواندن بت‌هایی را رد کرده و شرک دانسته که مشرکان فکر می‌کردند و گمان می‌کردند که آن بت‌ها مالکیتی در آسمان‌ها و زمین دارند

و مشرکان بخاطر اعتقاد به اینکه بت‌هایشان در ملکوت آسمان‌ها و زمین تصرف من دون الله دارند و شریک خداوند هستند آن‌ها را عبادت می‌کردند و به دعا می‌خواندند.

چنانکه می‌بینید همهٔ آیاتی که دربارهٔ به دعا خواندن بت‌ها توسط مشرکان آمده است، دربارهٔ نفی صفات ربوبیت از آن بت‌ها است که بیانگر این مطلب است که مشرکان برای بت‌هایشان ربوبیت قائل بودند و به این خاطر آن‌ها را به دعا می‌خواندند و خداوند ربوبیت آن بت‌ها را رد می‌کند.

باز خداوند متعال می‌فرماید: ﴿قُلۡ أَرَءَيۡتُمۡ شُرَكَآءَكُمُ ٱلَّذِينَ تَدۡعُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ أَرُونِي مَاذَا خَلَقُواْ مِنَ ٱلۡأَرۡضِ أَمۡ لَهُمۡ شِرۡكٞ فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ أَمۡ ءَاتَيۡنَٰهُمۡ كِتَٰبٗا فَهُمۡ عَلَىٰ بَيِّنَتٖ مِّنۡهُۚ بَلۡ إِن يَعِدُ ٱلظَّٰلِمُونَ بَعۡضُهُم بَعۡضًا إِلَّا غُرُورًا ٤٠﴾ [فاطر: ٤٠]

«(ای پیامبر!) بگو: آیا شریکانتان که به جای الله می‌خوانید؛ دیده‌اید؟ به من نشان دهید چه چیزی از زمین را آفریده‌اند؟ یا اینکه در (آفرینش) آسمان‌ها شرکتی دارند؟ یا به آن‌ها کتابی داده‌ایم که آن‌ها دلیلی از آن (برای شرک خود) دارند؟ (نه هیچ‌یک از این‌ها نیست) بلکه ستمکاران جز فریب به یکدیگر وعدهٔ نمی‌دهند».

مشرکان چون معتقد بودند که بت‌هایشان شریک الله هستند و در عنصر الهیت با خداوند مشترک هستند و صفات و خصائص ربوبیت و الهیت دارند به این خاطر بت‌هایشان را به دعا می‌خواندند و به دعا خواندن بت‌هایشان عبادت آن بت‌ها محسوب می‌شد، و خداوند شریک بودن آن بت‌ها در خلق و تدبیر آسمان‌ها و زمین را نفی می‌کند. پس تنها نوع اعتقاد دعا کننده نسبت به دعا شونده است که مشخص می‌کند که او را به دعای عبادت خوانده است یا دعای تعاون و همکاری که در جهت اخذ اسباب است. پس اگر برای دعا شونده معتقد بود که بطور مستقل از الله یعنی بصورت من دون الله، می‌تواند به او نفعی برساند یا ضرری دفع کند، به دعا خواندنش شرک می‌باشد، امّا اگر معتقد باشد که دعا شونده، وسیله‌ای است که به اذن الله می‌تواند کاری بکند و او را بخواند تا کارش را انجام بدهد، این به دعا خواندن شرک نمی‌باشد.

همچنین خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَمَا ظَلَمۡنَٰهُمۡ وَلَٰكِن ظَلَمُوٓاْ أَنفُسَهُمۡۖ فَمَآ أَغۡنَتۡ عَنۡهُمۡ ءَالِهَتُهُمُ ٱلَّتِي يَدۡعُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ مِن شَيۡءٖ لَّمَّا جَآءَ أَمۡرُ رَبِّكَۖ وَمَا زَادُوهُمۡ غَيۡرَ تَتۡبِيبٖ ١٠١﴾ [هود: ۱۰۱]

«و (ما) به آن‌ها ستم نکردیم، و لیکن آن‌ها خود بر خویشتن ستم کردند، پس هنگامی‌که فرمان پروردگارت فرا رسید، إله‌هاشان که به جای الله می‌خواندند؛ پس چیزی از آنان دفع نکردند (و یاری‌شان ندادند) و آن‌ها را جز هلاکت (و نابودی) نیفزودند».

در این آیه نیز خداوند این نوع به دعا خواندن مشرکان را رد می‌کند، دعایی که سرچشمه‌اش اعتقاد دعا کننده به خصائص ربوبیت و الهیت نسبت به دعا شونده است. پس مشرکان معتقد بودند که بت‌هایشان می‌توانند آن‌ها را در برابر عذاب خداوند محفوظ کنند، حال چه با شفاعت نافذ باشد، چه با مبالغه و منازعه با حکم الله.

پس دعا و خواندنی که عبادت است، دعای عابد از معبودش است؛ معبودی که برایش صفات و خصائص ربوبیت بطور مستقل از الله قائل است، و به این هدف او را به دعا بخواند تا بصورت من دون الله و مستقل از الله به او نفعی برساند یا از او ضرری دفع کند. امّا چون خداوند متعال هیچ شریکی ندارد و فرمانروایی همه چیز از آن اوست و خلق و امر از آن اوست، پس هیچ کسی نمی‌تواند بغیر از او و بصورت مستقل از اوتعالی نفع یا ضرری برساند.

اما اگر شخصی، مخلوقی را به دعا بخواند با این اعتقاد که این مخلوق، استقلالیتی ندارد، و شریک خداوند نیست و مالک چیزی نیست و ولی و ظهیر خداوند نیست، این به دعا خواندن، عبادت آن مخلوق محسوب نمی‌شود. پس مناط شرک بودن دعا این است که دعا کننده معتقد باشد که دعا شونده بصورت مستقل از الله، بر اجابت دعای دعا کننده قادر باشد. امّا اگر معتقد باشد که به اذن الله وسیله‌ای برای رسیدن به نیازش است، از شرک بودن خارج می‌شود. به عبارتی دیگر، اعتقاد دعا کننده بررسی می‌شود که آیا دعا شونده را مالک و خالق اسباب نفع و ضرر خودش می‌داند، یا دعا شونده را سببی می‌داند که خدا مقدر کرده است؟ اگر معتقد باشد که دعا شونده خودش به طور

مستقل از الله اسباب دفع ضرر و جلب منفعت را ایجاد و خلق می‌کند، به دعا خواندنش شرک است، و امّا اگر معتقد باشد که خداوند دعا شونده را سببی قرار داده است و او به عنوان اخذ اسباب، آن سبب را به دعا بخواند این شرک نمی‌شود.

درخواست دعا از مردگان

درخواست دعا از مردگان یعنی اینکه نزد قبر شخصی که اعتقاد به صالح بودن او داری، مانند پیامبر یا ولی از اولیاء الله، بروی و از او بخواهی که برایت دعای خیر کند. یعنی از خود میّت درخواست برآورده شدن نیازهایت را بصورت مستقل از الله و من دون الله نمی‌کنی، بلکه به میّت می‌گویی که نیازهایت را از خداوند برای تو درخواست کند و خداوند را با دعای عبادت برایت بخواند. مثلاً به میّت بگویی که در نزد الله برایت استغفار کند یا طلب رزق کند.

مشابه عمل فوق، درخواست دعا از زندگان است، اینکه نزد شخص زنده‌ای که اعتقاد به صالح بودن او داری بروی و از او بخواهی که برایت دعا خیر کند. یعنی از خود شخص زنده درخواست برآورده شدن نیازهایت را بصورت مستقل از الله و من دون الله نمی‌کنی، بلکه به شخص زنده می‌گویی که نیازهایت را از خداوند برای تو درخواست کند و خداوند را با دعای عبادت برایت بخواند. مثلاً به شخص زنده بگویی که در نزد الله برایت استغفار کند یا طلب رزق کند.

درخواست دعا از زندگان با تفصیل فوق، جایز است. خداوند دربارۀ درخواست دعا از پیامبر ﷺ می‌فرماید: ﴿وَلَوۡ أَنَّهُمۡ إِذ ظَّلَمُوٓاْ أَنفُسَهُمۡ جَآءُوكَ فَٱسۡتَغۡفَرُواْ ٱللَّهَ وَٱسۡتَغۡفَرَ لَهُمُ ٱلرَّسُولُ لَوَجَدُواْ ٱللَّهَ تَوَّابٗا رَّحِيمٗا ٦٤﴾ [النساء: ٦٤]

«و اگر آن‌ها هنگامی‌که بر خویشتن ستم می‌کردند، نزد تو می‌آمدند، و از الله طلب آمرزش می‌کردند، و پیامبر برایشان طلب آمرزش می‌کرد، بی‌گمان الله را توبه‌پذیر مهربان می‌یافتند».

و می‌فرماید: ﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمۡ تَعَالَوۡاْ يَسۡتَغۡفِرۡ لَكُمۡ رَسُولُ ٱللَّهِ لَوَّوۡاْ رُءُوسَهُمۡ وَرَأَيۡتَهُمۡ يَصُدُّونَ وَهُم مُّسۡتَكۡبِرُونَ ٥﴾ [المنافقون: ٥]

«و هنگامی‌که به آن‌ها گفته شود: بیایید تا رسول الله برای شما آمرزش بخواهد سرهای خود را تکان می‌دهند، و آن‌ها را می‌بینی که (از سخنان تو) اعراض می‌کنند و تکبر می‌ورزند».

و کسی که در زمان حیات پیامبر ﷺ نزد پیامبر می‌آمد و به پیامبر می‌گفت برایم استغفار کن، پیامبر ﷺ به او نمی‌گفت: که چرا شرک می‌ورزی؟ نمی‌گفت که خدا از رگ گردنت نزدیک‌تر است چرا واسطه‌ای بین خود و خدایت قرار دادی و آن واسطه را به دعا می‌خوانی تا برایت شفاعت کند؟! و نمی‌گفت: که هرکس بین خود و خدایش واسطه‌هایی قرار بدهد و آن‌ها را به دعا بخواند کافر شده است!

و دربارۀ درخواست دعای فرزندان یعقوب علیه السلام از پدرشان می‌فرماید: ﴿قَالُواْ يَٰٓأَبَانَا ٱسۡتَغۡفِرۡ لَنَا ذُنُوبَنَآ إِنَّا كُنَّا خَٰطِـِٔينَ ٩٧ قَالَ سَوۡفَ أَسۡتَغۡفِرُ لَكُمۡ رَبِّيٓۖ إِنَّهُۥ هُوَ ٱلۡغَفُورُ ٱلرَّحِيمُ ٩٨﴾ [یوسف: ۹۷-۹۸]

«گفتند: ای پدر (جان) ما! برای ما (دربارۀ) گناهان‌مان آمرزش بخواه، بی‌گمان ما خطا کار بودیم(۹۷) (یعقوب) گفت: به زودی برای شما از پروردگارم آمرزش می‌طلبم، بدون شک او آمرزندۀ مهربان است(۹۸)».

و یعقوب علیه السلام هم به فرزندانش نگفت که شما با درخواست دعا از من، اینکه من برایتان خداوند را بخوانم و از او بخواهم که گناهان شما را ببخشد، با این کارتان مشرک شدید؛ چرا که هرکس بین خود و خدایش واسطه‌ای قرار بدهد و آن واسطه را بخواند و از او درخواست شفاعت کند کافر شده است! و به فرزندانش نگفت که خداوند از رگ گردن به شما نزدیک‌تر است و به فرزندانش نگفت که شما با این کارتان الله را به پادشاهان زمینی تشبیه و قیاس کرده‌اید و مرا نیز به دربانیان آن پادشاه تشبیه کرده‌اید تا شما از من درخواست کنید و من نیز درخواستتان را به خدا برسانم! و به فرزندانش نگفت که شفاعت همگی از آنِ الله است و خداوند به من اجازۀ شفاعت و استغفار کردن داده است، امّا شما را از درخواست شفاعت کردن از من نهی کرده است و بلکه باید می‌گفتید که خدایا شفاعت پدرمان که پیامبر توست را شامل حال ما کن! و به فرزندانش نگفت که شماها با درخواست شفاعت از من پس معتقد شده‌اید که من بدون اذن الله

می‌توانم شفاعت کنم و گمان کردید که شفاعت من بدون اینکه نیازی به رضایت الله از مشفوع داشته باشد، به شما نفعی می‌رساند و به این خاطر دچار شرک شدید!

و آل فرعون از موسی علیه السلام درخواست دعا کرده و خداوند دربارۀ آن می‌فرماید: ﴿وَلَمَّا وَقَعَ عَلَيۡهِمُ ٱلرِّجۡزُ قَالُواْ يَٰمُوسَى ٱدۡعُ لَنَا رَبَّكَ بِمَا عَهِدَ عِندَكَۖ لَئِن كَشَفۡتَ عَنَّا ٱلرِّجۡزَ لَنُؤۡمِنَنَّ لَكَ وَلَنُرۡسِلَنَّ مَعَكَ بَنِيٓ إِسۡرَٰٓءِيلَ ١٣٤﴾ [الأعراف: ١٣٤]

«و هنگامی‌که عذاب بر آن‌ها واقع می‌شد، می‌گفتند: ای موسی! پروردگارت را برای ما بخوان، به آنچه به تو وحی (و عهد) کرده است، اگر این عذاب را از ما بر طرف کنی، قطعاً به تو ایمان می‌آوریم، و بنی اسرائیل را با تو خواهیم فرستاد».

و موسی علیه السلام به آل فرعون نگفت که خدای من نزدیک است و نیازی ندارد که من خدا را برای شما بخوانم، بلکه خودتان بروید از خدا طلب آمرزش کنید! و به آل فرعون نگفت که شما با درخواست دعا از من اینکه من به خداوند بگویم که عذاب را از شما برطرف کند، در واقع من را همانند بتی قرار داده و پرستش کرده‌اید. این در حالی است که آل فرعون برطرف کردن عذاب را به موسی نسبت داده‌اند و گفتند: ﴿لَئِن كَشَفۡتَ عَنَّا ٱلرِّجۡزَ﴾ و بدون شک این نسبت دادن، مجازی است نه حقیقی و جز الله کسی بر برطرف کردن آن عذاب قادر نمی‌باشد.

بلکه در همۀ این حالاتی که در آیات فوق آمده است، درخواست دعا مستحب و جایز می‌باشد و نفس عمل «درخواست دعا کردن» از انسان‌های زنده‌ای که در آیات فوق آمده است، عبادت دعا شونده نبود، و شامل حدیث: «الدُّعاءُ هُوَ الْعِبَادَةُ» نیست.

و یک مورد دیگر دربارۀ اویس القرنی ذکر می‌کنم که پیامبر ﷺ او را مستجاب الدعوه معرفی کرده و به اصحابش گفته که اگر او را ملاقات کردید به او بگویید که برای شما دعا و استغفار کند.

در صحیح مسلم آمده است که عمر بن الخطاب ﷺ می‌گوید: «إِنِّي سَمِعْتُ رَسُول الله صلى الله عليه وسلم، يقول: إِنَّ خَيْرَ التَّابِعِينَ رَجُلٌ يُقَالُ لَهُ: أُوَيْسٌ، وَلَهُ وَالِدَةٌ وَكَانَ بِهِ بَيَاضٌ، فَمُرُوهُ، فَلْيَسْتَغْفِرْ لَكُمْ».

ترجمه: «از پیامبر ﷺ شنیدم که می‌فرمود: به حقیقت، بهترین تابعین، مردی است که به او اویس گفته می‌شود، مادری دارد و قبلاً بیماری برص داشته (و شفا یافته) است، (با او رفت و آمد کنید و) به او بگویید که برای شما دعای خیر و طلب مغفرت کند».

و باز در صحیح مسلم از اُسَیر بن جابر ﷺ روایت شده که گفت: «أَنَّ أَهْلَ الْكُوفَةِ وَفَدُوا إِلَى عُمَرَ وَفِيهِمْ رَجُلٌ مِمَّنْ كَانَ يَسْخَرُ بِأُوَيْسٍ[1] فَقَالَ عُمَرُ هَلْ هَا هُنَا أَحَدٌ مِنَ الْقَرَنِيِّينَ فَجَاءَ ذَلِكَ الرَّجُلُ فَقَالَ عُمَرُ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ -صلى الله عليه وسلم- قَدْ قَالَ «إِنَّ رَجُلاً يَأْتِيكُمْ مِنَ الْيَمَنِ يُقَالُ لَهُ أُوَيْسٌ لاَ يَدَعُ بِالْيَمَنِ غَيْرَ أُمٍّ لَهُ قَدْ كَانَ بِهِ بَيَاضٌ فَدَعَا اللَّهَ فَأَذْهَبَهُ عَنْهُ إِلاَّ مَوْضِعَ الدِّينَارِ أَوِ الدِّرْهَمِ فَمَنْ لَقِيَهُ مِنْكُمْ فَلْيَسْتَغْفِرْ لَكُمْ».

ترجمه: «جمعی از اهل کوفه به خدمت حضرت عمر ﷺ آمدند و در میان آن‌ها مردی بود که اویس را مسخره می‌کرد حضرت عمر ﷺ گفت، آیا اینجا مردی از طایفهٔ قرن وجود دارد؟ آن مرد جلو آمد، حضرت عمر ﷺ گفت: پیامبر ﷺ فرمودند: مردی از یمن نزد شما می‌آید که اویس نام دارد و در یمن، جز مادرش، کسی را ندارد، ابتدا دارای بیاض (مرض برص و سفید شدن پوست) بوده است و به درگاه خدا دعا کرده و خداوند

۱- امام نووی رحمه الله در شرح عبارت «كَانَ يَسْخَرُ بِأُوَيْسٍ»، می‌گوید: «أي يحتقره، ويستهزئ به، وهذا دليل على أنه يخفي حاله، ويكتم السر الذي بينه وبين الله عز وجل، ولا يظهر منه شيء يدل لذلك، وهذه طريق العارفين وخواص الأولياء رضي الله عنهم». ترجمه: «یعنی او را تحقیر و استهزاء می‌کرد، و این دلیلی است بر اینکه حال اویس پوشیده بود و رازی که بین او و بین الله عزوجل بود را پنهان می‌کرد و از او چیزی که دلالت بر حال و مقام او داشته باشد را آشکار نمی‌کرد. و اینگونه است طریقهٔ عارفان و خواص اولیاء، الله از آنان راضی باد».

او را شفا داده و جز به‌اندازۀ یک سکه، آن را از بدن او رفع کرده است، هر کدام از شما، او را ملاقات کرد، (از او بخواهد که) برای شما طلب مغفرت کند».

و عمر بن الخطاب توفیق ملاقات با اویس القرنی را یافته و از او درخواست دعا و استغفار می‌کند. اسیر بن جابر می‌گوید: «كَانَ عُمَرُ بْنُ الخَطَّابِ رضي الله عنه إِذا أَتَى عَلَيْهِ أَمْدادُ أَهْلِ الْيمنِ سأَلَهُمْ: أَفيكُمْ أُوَيْسُ بْنُ عَامِرٍ؟ حتَّى أَتَى عَلَى أُوَيْسٍ رضي الله عنه، فقال له: أَنْتَ أُوَيْس بْنُ عامِرٍ؟ قال: نَعَمْ، قال: مِنْ مُرَادٍ ثُمَّ مِنْ قَرَنٍ؟ قال: نعَمْ، قال: فكَانَ بِكَ بَرَصٌ، فَبَرَأْتَ مِنْهُ إِلاَّ مَوْضعَ دِرْهَمٍ؟ قال: نَعَمْ. قال: لَكَ والِدَةٌ؟ قال: نَعَمْ. قال سَمِعْتُ رسول اللَّه صَلّى اللهُ عَلَيْهِ وسَلَّم يقول: "يَأْتِي علَيْكُمْ أُوَيْسُ بْنُ عَامِرٍ مع أَمْدَادِ أَهْلِ الْيَمَنِ مِنْ مُرَادٍ، ثُمَّ مِنْ قَرَنٍ كَانَ بِهِ برصٌ، فَبَرَأَ مِنْهُ إِلاَّ مَوْضعَ دِرْهَمٍ، لَهُ وَالِدَةٌ هُو بِها برٌّ لَوْ أَقْسمَ على اللَّه لأَبَرَّهُ، فَإِن اسْتَطَعْتَ أَنْ يَسْتَغْفِرَ لَكَ فَافْعَلْ" فَاسْتَغْفِرْ لي فَاسْتَغْفَرَ لَهُ».

ترجمه: «هر وقت عده‌ای از امداد اهل یمن (یعنی کسانی که در جنگ به مسلمانان کمک می‌کردند) از کنار حضرت عمر ﷺ می‌گذشتند، وی از آن‌ها می‌پرسید: آیا در میان شما "اویس بن عامر" هست؟ تا این که بر اویس آمد و گفت: تو اویس بن عامری؟ گفت: بله، فرمود: از طایفه "مراد" از تبار "قَرَن"؟ گفت: بله، فرمود: قبلاً برص داشتی و سپس خوب شدی و تنها به‌اندازۀ یک درهم از آن باقی مانده است؟ گفت: بله، فرمود: مادری هم داری؟ گفت: بله، حضرت عمر ﷺ گفت: از پیامبر ﷺ شنیدم که می‌فرمود: "اویس بن عامر از طایفۀ مراد و از تبار قرن، با گروهی از یاریگران یمنی نزد شما خواهد آمد که برص داشته و از آن شفا یافته و جز به‌اندازۀ درهمی، علامت آن در بدنش باقی نمانده است، مادری دارد که اویس با او نیکوکار و مهربان است، اگر خدا را برای چیزی سوگند دهد، خداوند حتماً سوگند او را برآورده می‌کند، اگر توانستی از او بخواه که برایت طلب مغفرت کند، این کار را بکن". (عمر به اویس) گفت: پس برای من طلب آمرزش کن، اویس هم برای او طلب آمرزش کرد».[1]

۱- صحیح مسلم (۲۵۴۲).

اکنون مسالۀ درخواست دعا از مردگان پیش می‌آید اینکه شخصی به همان صورت و کیفیت و حد و نوعی که از یک زنده درخواست دعا می‌کرد، برود و از یک مرده درخواست دعا کند، اکنون آیا چنین درخواست دعایی از مردگان، شرک محسوب می‌شود و عبادت آن مرده به حساب می‌آید یا خیر؟

دلایل مخالفان بر شرک اکبر بودن درخواست دعا از میت

علمای دعوت نجد می‌گویند درخواست دعا از میّت شرک اکبر است و دلایلی برای آن ذکر می‌کنند، اینکه:

۱- مرده با زنده برابر نیست و مرده نمی‌شنود، لذا درخواست دعا از میّت یا غایبی که نمی‌شنود این معنا را می‌رساند که برایش صفات ربوبیت مثل علم غیب و سمیع و بصیر بودن قائل شده است، لذا شرک اکبر است.

۲- اگر هم ثابت شود که میّت صدای زنده را می‌شنود، پس انسان با مردن پروندهٔ اعمال او بسته شده و عمل او قطع شده است و نمی‌تواند دعا کند، و دعا کردن برای زائر توسط میّت نیز از عمل میّت است. پس در واقع از میّت چیزی خواسته که جز الله بر آن قادر نیست.

۳- عمل درخواست دعا از میت، عبادت است و شامل حدیث الدعاء هو العبادة می‌شود و لذا نفس عمل «درخواست دعا و استغفار و طلب شفاعت» از میت، عبادت کردن میّت محسوب می‌شود.

۴- باعث می‌شود که یک نوع کشش درونی به سوی میت، و توکل کردن بر او بوجود بیاید.

۵- چنین کسی معتقد شده است که میّت بدون اذن الله برایش شفاعت می‌کند و الله را به پادشاهان زمینی تشبیه کرده و میّت را به دربانیان آن پادشاه که آن دربانیان، خواسته و نیاز او را به الله می‌رسانند.

۶- شرک مشرکان نیز چیزی غیر از این نبود که می‌گفتند بت‌های ما نزد الله برای ما شفاعت می‌کنند و ما را به الله نزدیک می‌گردانند، و کسی که از میّت درخواست دعا می‌کند نیز مشابه مشرکان شده و معتقد شده که مردگان برایش نزد الله شفاعت می‌کنند و او را به الله نزدیک می‌گردانند، پس تفاوتی بین او و بین مشرکان وجود ندارد.

۷- مشرکان إله‌هایشان را مستقل از الله نمی‌دانستند بلکه به اذن الله می‌دانستند.

اکنون به هر یک از این شبهات به طور جداگانه پاسخ داده و دلایل آنان را نقد کرده و مورد بررسی قرار می‌دهیم.

شبهۀ اول: مرده با زنده برابر نیست و مرده نمی‌شنود، لذا درخواست دعا از میّت یا غایبی که نمی‌شنود این معنا را می‌رساند که برایش صفات ربوبیت مثل علم غیب و سمیع و بصیر بودن قائل شده است، لذا شرک اکبر است!

پاسخ: دربارۀ این شبهه از شیخ الإسلام ابن تیمیه رحمه الله سوال شد: «هَلْ الْمَيِّتُ يَسْمَعُ كَلَامَ زَائِرِهِ وَيَرَى شَخْصَهُ؟ وَهَلْ تُعَادُ رُوحُهُ إلَى جَسَدِهِ فِي ذَلِكَ الْوَقْتِ أَمْ تَكُونُ تُرَفْرِفُ عَلَى قَبْرِهِ فِي ذَلِكَ الْوَقْتِ وَغَيْرِهِ؟».

ترجمه: «آیا میّت کلام زائرش را می‌شنود و او را می‌بیند؟ و آیا در آن وقت روحش به جسدش بر می‌گردد یا در آن وقت و غیر آن وقت، روحش در دور و بر قبرش است؟».

ابن تیمیه در جواب می‌گوید: «الْحَمْدُ للهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، نَعَمْ يَسْمَعُ الْمَيِّتُ فِي الْجُمْلَةِ كَمَا ثَبَتَ فِي الصَّحِيحَيْنِ عَنْ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ: {يَسْمَعُ خَفْقَ نِعَالِهِمْ حِينَ يُوَلُّونَ عَنْهُ} . وَثَبَتَ عَنْ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ {أَنَّهُ تَرَكَ قَتْلَى بَدْرٍ ثَلَاثًا ثُمَّ أَتَاهُمْ فَقَالَ: يَا أَبَا جَهْلِ بْنَ هِشَامٍ يَا أُمَيَّةَ بْنَ خَلَفٍ يَا عتبة بْنَ رَبِيعَةَ يَا شَيْبَةَ بْنَ رَبِيعَةَ هَلْ وَجَدْتُمْ مَا وَعَدَكُمْ رَبُّكُمْ حَقًّا؟ فَإِنِّي وَجَدْت مَا وَعَدَنِي رَبِّي حَقًّا فَسَمِعَ عُمَرُ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ ذَلِكَ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللهِ كَيْفَ يَسْمَعُونَ وَأَنَّى يُجِيبُونَ وَقَدْ جُيِّفُوا فَقَالَ: وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ مَا أَنْتَ بِأَسْمَعَ لِمَا أَقُولُ مِنْهُمْ وَلَكِنَّهُمْ لَا يَقْدِرُونَ أَنْ يُجِيبُوا} ثُمَّ أَمَرَ بِهِمْ فَسُحِبُوا فِي قَلِيبِ بَدْرٍ وَكَذَلِكَ فِي الصَّحِيحَيْنِ عَنْ عَبْدِ اللهِ بْنِ عُمَرَ {أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَقَفَ عَلَى قَلِيبِ بَدْرٍ فَقَالَ: هَلْ وَجَدْتُمْ مَا وَعَدَكُمْ رَبُّكُمْ حَقًّا؟ وَقَالَ: إنَّهُمْ يَسْمَعُونَ الْآنَ مَا أَقُولُ} . وَقَدْ ثَبَتَ عَنْهُ فِي الصَّحِيحَيْنِ مِنْ غَيْرِ وَجْهٍ أَنَّهُ كَانَ يَأْمُرُ بِالسَّلَامِ عَلَى أَهْلِ الْقُبُورِ. وَيَقُولُ: {قُولُوا السَّلَامُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الدِّيَارِ مِنْ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُسْلِمِينَ وَإِنَّا إنْ شَاءَ اللهُ بِكُمْ لَاحِقُونَ وَيَرْحَمُ اللهُ الْمُسْتَقْدِمِينَ مِنَّا وَمِنْكُمْ وَالْمُسْتَأْخِرِين نَسْأَلُ اللهَ لَنَا وَلَكُمْ

الْعَافِيَةَ اللَّهُمَّ لَا تَحْرِمْنَا أَجْرَهُمْ وَلَا تَفْتِنَّا بَعْدَهُمْ وَاغْفِرْ لَنَا وَلَهُمْ} فَهَذَا خِطَابٌ لَهُمْ وَإِنَّمَا يُخَاطَبُ مَنْ يَسْمَعُ، وَرَوَى ابْنُ عَبْدِ الْبَرِّ عَنْ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ: {مَا مِنْ رَجُلٍ يَمُرُّ بِقَبْرِ رَجُلٍ كَانَ يَعْرِفُهُ فِي الدُّنْيَا فَيُسَلِّمُ عَلَيْهِ إلَّا رَدَّ اللهُ عَلَيْهِ رُوحَهُ حَتَّى يَرُدَّ عَلَيْهِ السَّلَامَ.} . وَفِي السُّنَنِ عَنْهُ أَنَّهُ قَالَ: {أَكْثِرُوا مِنْ الصَّلَاةِ عَلَيَّ يَوْمَ الْجُمُعَةِ وَلَيْلَةَ الْجُمُعَةِ فَإِنَّ صَلَاتَكُمْ مَعْرُوضَةٌ عَلَيَّ فَقَالُوا: يَا رَسُولَ اللهِ وَكَيْفَ تُعْرَضُ صَلَاتُنَا عَلَيْك؟ وَقَدْ أَرَمْت - يَعْنِي صِرْت رَمِيمًا - فَقَالَ: إنَّ اللهَ تَعَالَى حَرَّمَ عَلَى الْأَرْضِ أَنْ تَأْكُلَ لُحُومَ الْأَنْبِيَاءِ} وَفِي السُّنَنِ أَنَّهُ قَالَ: {إنَّ اللهَ وَكَّلَ بِقَبْرِي مَلَائِكَةً يُبَلِّغُونِي عَنْ أُمَّتِي السَّلَامَ.} . فَهَذِهِ النُّصُوصُ وَأَمْثَالُهَا تُبَيِّنُ أَنَّ الْمَيِّتَ يَسْمَعُ فِي الْجُمْلَةِ كَلَامَ الْحَيِّ وَلَا يَجِبُ أَنْ يَكُونَ السَّمْعُ لَهُ دَائِمًا بَلْ قَدْ يَسْمَعُ فِي حَالٍ دُونَ حَالٍ كَمَا قَدْ يَعْرِضُ لِلْحَيِّ فَإِنَّهُ قَدْ يَسْمَعُ أَحْيَانًا خِطَابَ مَنْ يُخَاطِبُهُ وَقَدْ لَا يَسْمَعُ لِعَارِضٍ يَعْرِضُ لَهُ وَهَذَا السَّمْعُ سَمْعُ إدْرَاكٍ لَيْسَ يَتَرَتَّبُ عَلَيْهِ جَزَاءٌ وَلَا هُوَ السَّمْعُ الْمَنْفِيُّ بِقَوْلِهِ: {إنَّكَ لَا تُسْمِعُ الْمَوْتَى} فَإِنَّ الْمُرَادَ بِذَلِكَ سَمْعُ الْقَبُولِ وَالِامْتِثَالِ، فَإِنَّ اللهَ جَعَلَ الْكَافِرَ كَالْمَيِّتِ الَّذِي لَا يَسْتَجِيبُ لِمَنْ دَعَاهُ وَكَالْبَهَائِمِ الَّتِي تَسْمَعُ الصَّوْتَ وَلَا تَفْقَهُ الْمَعْنَى، فَالْمَيِّتُ وَإِنْ سَمِعَ الْكَلَامَ وَفَقِهَ الْمَعْنَى فَإِنَّهُ لَا يُمْكِنُهُ إجَابَةُ الدَّاعِي وَلَا امْتِثَالُ مَا أَمَرَ بِهِ وَنَهَى عَنْهُ فَلَا يَنْتَفِعُ بِالْأَمْرِ وَالنَّهْيِ، وَكَذَلِكَ الْكَافِرُ لَا يَنْتَفِعُ بِالْأَمْرِ وَالنَّهْيِ وَإِنْ سَمِعَ الْخِطَابَ وَفَهِمَ الْمَعْنَى، كَمَا قَالَ تَعَالَى: {وَلَوْ عَلِمَ اللهُ فِيهِمْ خَيْرًا لَأَسْمَعَهُمْ.} . وَأَمَّا رُؤْيَةُ الْمَيِّتِ: فَقَدْ رُوِيَ فِي ذَلِكَ آثَارٌ عَنْ عَائِشَةَ وَغَيْرِهَا.

فَصْلٌ: وَأَمَّا قَوْلُ الْقَائِلِ: هَلْ تُعَادُ رُوحُهُ إلَى بَدَنِهِ ذَلِكَ الْوَقْتَ أَمْ تَكُونُ تُرَفْرِفُ عَلَى قَبْرِهِ فِي ذَلِكَ الْوَقْتِ وَغَيْرِهِ؟ فَإِنَّ رُوحَهُ تُعَادُ إلَى الْبَدَنِ فِي ذَلِكَ الْوَقْتِ، كَمَا جَاءَ فِي الْحَدِيثِ، وَتُعَادُ أَيْضًا فِي غَيْرِ ذَلِكَ، وَأَرْوَاحُ الْمُؤْمِنِينَ فِي الْجَنَّةِ كَمَا فِي الْحَدِيثِ الَّذِي رَوَاهُ النَّسَائِي وَمَالِكٌ وَالشَّافِعِيُّ وَغَيْرُهُمْ: {أَنَّ نَسَمَةَ الْمُؤْمِنِ طَائِرٌ يُعَلَّقُ فِي شَجَرِ الْجَنَّةِ حَتَّى يُرْجِعَهُ اللهُ إلَى جَسَدِهِ يَوْمَ يَبْعَثُهُ} وَفِي لَفْظٍ {ثُمَّ تَأْوِي إلَى قَنَادِيلَ مُعَلَّقَةٍ بِالْعَرْشِ} وَمَعَ ذَلِكَ فَتَتَّصِلُ بِالْبَدَنِ مَتَى شَاءَ اللهُ وَذَلِكَ فِي

اللَّحْظَةِ بِمَنْزِلَةِ نُزُولِ الْمَلَكِ وَظُهُورِ الشُّعَاعِ فِي الْأَرْضِ وَانْتِبَاهِ النَّائِمِ. هَذَا وَجَاءَ فِي عِدَّةِ آثَارٍ أَنَّ الْأَرْوَاحَ تَكُونُ فِي أَفْنِيَةِ الْقُبُورِ قَالَ مُجَاهِدٌ: الْأَرْوَاحُ تَكُونُ عَلَى أَفْنِيَةِ الْقُبُورِ سَبْعَةَ أَيَّامٍ مِنْ يَوْمِ دَفْنِ الْمَيِّتِ لَا تُفَارِقُهُ فَهَذَا يَكُونُ أَحْيَانًا وَقَالَ مَالِكُ بْنُ أَنَسٍ: بَلَغَنِي أَنَّ الْأَرْوَاحَ مُرْسَلَةٌ تَذْهَبُ حَيْثُ شَاءَتْ. وَاللهُ أَعْلَمُ».

ترجمه: «الحمد لله رب العالمين. بله، ميّت جملتاً مى‌شنود، چنانكه در صحيحين ثابت گشته از پيامبر كه فرمود: {يَسْمَعُ خَفْقَ نِعَالِهِمْ حِينَ يُوَلُّونَ عَنْهُ؛ صداى كفش‌هايشان را مى‌شوند هنگامى‌كه از نزدش بر مى‌گردند} و از پيامبر ﷺ ثابت شده كه ايشان كشته شدگان بدر را سه روز ترک كرد سپس نزدشان رفت و گفت: {اى ابوجهل بن هشام اى اميه بن خلف اى عتبه بن ربيعه‌اى شيبه بن ربيعه، آيا آنچه كه پروردگارتان به شما وعده داد را حق يافتيد؟ چرا كه من آنچه كه پروردگارم به من وعده داد را حق يافتم. عمر رضي الله عنه شنيد و گفت: اى رسول خدا چگونه مى‌شنوند و چگونه جواب مى‌دهند در حالى كه پوسيده شده‌اند؟ فرمود: سوگند به كسى كه جانم به دست اوست تو از آنان شنواتر نيستى نسبت به آنچه كه به آنان مى‌گويم، منتها نمى‌توانند كه جواب بدهند. سپس دستور داد تا آنان را در چاه بدر بياندازد}.

و همچنين در صحيحين از عبد الله بن عمر آمده كه پيامبر ﷺ نزد چاه بدر ايستاد و گفت: {آيا آنچه كه پروردگارتان به شما وعده داد را حق يافتيد؟ و فرمود آنان الآن آنچه مى‌گويم را مى‌شنوند}.

و در صحيحين باز از ايشان ثابت گشته است از وجهى ديگر اينكه ايشان دستور به سلام كردن به اهل قبور داده است و مى‌فرمود: {قُولُوا السَّلَامُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الدِّيَارِ مِنْ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُسْلِمِينَ وَإِنَّا إِنْ شَاءَ اللَّهُ بِكُمْ لَاحِقُونَ وَيَرْحَمُ اللَّهُ الْمُسْتَقْدِمِينَ مِنَّا وَمِنْكُمْ وَالْمُسْتَأْخِرِين نَسْأَلُ اللَّهَ لَنَا وَلَكُمْ الْعَافِيَةَ اللَّهُمَّ لَا تَحْرِمْنَا أَجْرَهُمْ وَلَا تَفْتِنَّا بَعْدَهُمْ وَاغْفِرْ لَنَا وَلَهُمْ}. و اين خطاب به آنان است و تنها كسى خطاب قرار مى‌گيرد كه مى‌شنود. و از ابن عبد البر از پيامبر ﷺ روايت شده كه فرمود: {مَا مِنْ رَجُلٍ يَمُرُّ بِقَبْرِ رَجُلٍ كَانَ يَعْرِفُهُ

فِي الدُّنْيَا فَيُسَلِّمُ عَلَيْهِ إِلَّا رَدَّ اللَّهُ عَلَيْهِ رُوحَهُ حَتَّى يَرُدَّ عَلَيْهِ السَّلَامَ؛ هیچ کس نیست که بر قبر کسی عبور کند که او را در دنیا می‌شناخت و بر او سلام کند، الا اینکه خداوند روحش را به او برمی‌گرداند تا اینکه سلامش را پاسخ دهد}.

و در سنن از پیامبر روایت شده که گفت: {أَكْثِرُوا مِنْ الصَّلَاةِ عَلَيَّ يَوْمَ الْجُمُعَةِ وَلَيْلَةَ الْجُمُعَةِ فَإِنَّ صَلَاتَكُمْ مَعْرُوضَةٌ عَلَيَّ فَقَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ وَكَيْفَ تُعْرَضُ صَلَاتُنَا عَلَيْك؟ وَقَدْ أَرَمْت - يَعْنِي صِرْت رَمِيمًا - فَقَالَ: إنَّ اللَّهَ تَعَالَى حَرَّمَ عَلَى الْأَرْضِ أَنْ تَأْكُلَ لُحُومَ الْأَنْبِيَاءِ؛ در روز جمعه زیاد بر من صلوات بفرستید برای اینکه صلوات شما بر من عرضه می‌شود. گفتند: ای رسول الله صلات ما چگونه بر تو عرضه می‌شود در حالی که پوسیده شده و به خاک تبدیل می‌شوی. فرمود: همانا خداوند متعال بر زمین حرام کرده است که گوشت انبیا را بخورد}.

و در سنن از ایشان روایت است که فرمود: {إِنَّ اللَّهَ وَكَّلَ بِقَبْرِي مَلَائِكَةً يُبَلِّغُونِي عَنْ أُمَّتِي السَّلَامَ؛ همانا خداوند برای قبر من ملائکه‌ای را قرار داده که سلام امّت من را به من می‌رسانند}.

پس این نصوص و امثال آن روشن می‌سازد که میّت جملتاً کلام زنده را می‌شنود و لازم نیست که شنیدن او دائمی باشد، بلکه در حالتی می‌شنود و در حالتی دیگر نمی‌شنود. همانطور که برای زنده اینگونه است و در بعضی احیان خطاب کسی که او را خطاب می‌کند می‌شنود و گاه بخاطر عارضه‌ای که برای او عارض گشته است نمی‌شنود. و این شنیدن، شنیدن ادراک است و پاداش بر آن مترتب نمی‌شود و این شنیدن، آن شنیدنی نیست که در این آیه آن را نفی کرده است: ﴿إِنَّكَ لَا تُسْمِعُ الْمَوْتَىٰ﴾ «همانا تو نمی‌توانی مردگان را شنوا گردانی». برای اینکه مراد از این آیه، شنیدن قبول و امتثال است، چون خداوند کافر را مانند میّتی قرار داده که به کسی که او را فرا خواند جواب نمی‌دهد و مانند بهائم هستند که صوت را می‌شنوند و معنایش را نمی‌فهمند. پس میّت گرچه هم کلام را می‌شنود و معنایش را می‌فهمند، امّا نمی‌تواند کسی که او را فرا بخواند استجابت نماید و به آنچه که امرش می‌کند یا نهی‌اش می‌کند امتثال و پایبند شود، پس

از امر و نهی‌اش نفع نمی‌برد. و شخص کافر هم همینطور است که با امر و نهی شدنش نفع نمی‌برد هرچند که خطاب را می‌شنود و معنا را می‌فهمد. چنانکه خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَلَوْ عَلِمَ اللَّهُ فِيهِمْ خَيْرًا لَأَسْمَعَهُمْ﴾ «اگر در آنان خیری می‌دید آنان را شنوا می‌گرداند».

و امّا رؤیت و دیدن توسط میّت که در این باره آثاری از عایشه و غیر ایشان روایت شده است... آیا در آن وقت روحش به بدنش بر می‌گردد، یا آنکه در آن وقت و غیر آن وقت روحش کنار قبرش در حرکت و جریان است. پس روحش به بدنش در آن وقت بر می‌گردد، چنانکه در حدیث آمده است و نیز در غیر آن حالت باز می‌گردد. و ارواح مومنان در بهشت است، چنانکه در حدیثی که نسائی و مالک و شافعی و غیر آنان روایت کرده‌اند: {أَنَّ نَسَمَةَ الْمُؤْمِنِ طَائِرٌ يُعَلَّقُ فِي شَجَرِ الْجَنَّةِ حَتَّى يُرْجِعَهُ اللَّهُ إِلَى جَسَدِهِ يَوْمَ يَبْعَثُهُ؛ روح مومن پرنده‌ای است که در بهشت آویزان می‌شود تا اینکه خداوند در روز قیامت آن روح را به جسدش بر می‌گرداند}.

و در لفظی دیگر: {ثُمَّ تَأْوِي إِلَى قَنَادِيلَ مُعَلَّقَةٍ بِالْعَرْشِ؛ سپس ارواحشان در قنادیلی که به عرش آویزان شده‌اند قرار می‌گیرند}.

و علاوه بر این هرگاه که خداوند بخواهد روحشان به بدنشان متصل می‌گردد و این متصل شدن در یک لحظهٔ چشم به هم زدن انجام می‌شوند، مانند نازل شدن فرشته و آشکار شدن شعاع نور خورشید در زمین و بیدار شدن شخص خوابیده، و در بسیاری از آثار آمده است که ارواح در گرداگرد قبور هستند. مجاهد می‌گوید ارواح هفت روز از روزِ دفن میّت گرداگرد قبر هستند و از آن جدا نمی‌شوند. و این ممکن است در بعضی احیان باشد. و مالک بن انس می‌گوید به من ابلاغ شده که ارواح فرستاده می‌شوند و هرجا که بخواهند می‌روند والله دانا تر است».[1] انتها

۱- مجموع الفتاوی ج ۲۴ صص ۳۶۴ - ۳۶۵.

و امام شوکانی رحمه الله در نیل الأوطار دربارۀ حیات برزخی میّت می‌گوید: «وَقَدْ أَخْرَجَ ابْنُ مَاجَهْ بِإِسْنَادٍ جَيِّد أَنَّهُ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ لِأَبِي الدَّرْدَاءِ: {إِنَّ اللهَ عَزَّ وَجَلَّ حَرَّمَ عَلَى الْأَرْضِ أَنْ تَأْكُلَ أَجْسَادَ الْأَنْبِيَاءِ} وَفِي رِوَايَة لِلطَّبَرَانِيِّ {لَيْسَ مِنْ عَبْدٍ يُصَلِّي عَلَيَّ إِلَّا بَلَغَنِي صَلَاتُهُ، قُلْنَا: وَبَعْدَ وَفَاتِك؟ قَالَ: وَبَعْدَ وَفَاتِي، إِنَّ اللهَ عَزَّ وَجَلَّ حَرَّمَ عَلَى الْأَرْضِ أَنْ تَأْكُلَ أَجْسَادَ الْأَنْبِيَاءِ}

وَقَدْ ذَهَبَ جَمَاعَة مِنْ الْمُحَقِّقِينَ إِلَى أَنَّ رَسُولَ اللهَ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حَيّ بَعَدَ وَفَاته، وَأَنَّهُ يُسَرُّ بِطَاعَاتِ أُمَّته، وَأَنَّ الْأَنْبِيَاءَ لَا يُبْلَوْنَ، مَعَ أَنَّ مُطْلَق الْإِدْرَاك كَالْعِلْمِ وَالسَّمَاع ثَابِت لِسَائِرِ الْمَوْتَى .

وَقَدْ صَحَّ عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ مَرْفُوعًا: {مَا مِنْ أَحَدٍ يَمُرُّ عَلَى قَبْرِ أَخِيهِ الْمُؤْمِن وَفِي رِوَايَة: بِقَبْرِ الرَّجُلِ كَانَ يَعْرِفُهُ فِي الدُّنْيَا فَيُسَلِّمُ عَلَيْهِ إِلَّا عَرَفَهُ وَرَدَّ عَلَيْهِ}

وَلِابْنِ أَبِي الدُّنْيَا {إِذَا مَرَّ الرَّجُلُ بِقَبْرٍ يَعْرِفُهُ فَيُسَلِّمُ عَلَيْهِ رَدَّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَعَرَفَهُ، وَإِذَا مَرَّ بِقَبْرٍ لَا يَعْرِفُهُ رَدَّ عَلَيْهِ السَّلَامُ}

وَصَحَّ {أَنَّهُ كَانَ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَخْرُجُ إِلَى الْبَقِيعِ لِزِيَارَةِ الْمَوْتَى وَيُسَلِّمُ عَلَيْهِمْ}

وَوَرَدَ النَّصّ فِي كِتَابِ اللهَ فِي حَقّ الشُّهَدَاءِ أَنَّهُمْ أَحْيَاء يُرْزَقُونَ وَأَنَّ الْحَيَاة فِيهِمْ مُتَعَلِّقَة بِالْجَسَدِ فَكَيْف بِالْأَنْبِيَاءِ وَالْمُرْسَلِينَ؟!

وَقَدْ ثَبَتَ فِي الْحَدِيثِ {أَنَّ الْأَنْبِيَاءَ أَحْيَاءٌ فِي قُبُورِهِمْ} رَوَاهُ الْمُنْذِرِيُّ وَصَحَّحَهُ الْبَيْهَقِيُّ .

وَفِي صَحِيحِ مُسْلِمٍ عَنْ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: {مَرَرْتُ لَيْلَةَ أُسْرِيَ بِي بِمُوسَى عِنْدَ الْكَثِيبِ الْأَحْمَرِ وَهُوَ قَائِمٌ يُصَلِّي فِي قَبْرِهِ}».

ترجمه: «ابن ماجه با اسناد جید تخریج کرده که پیامبر ﷺ به ابو درداء فرمودند: {همانا خداوند عزوجل بر زمین حرام کرده است که اجساد انبیا را بخورد}. و در روایت

طبرانی آمده: {هیچ بنده‌ای نیست که بر من صلوات بفرستد جز اینکه صلواتش به من ابلاغ می‌گردد. گفتیم: آیا بعد از وفاتت هم؟ فرمود: بله بعد از وفاتم هم. همانا الله عز وجل بر زمین حرام کرده است که اجساد انبیا را بخورد}.

و جماعتی از محققین بر این رفته‌اند که رسول خدا ﷺ بعد از وفاتش زنده هستند و اینکه ایشان با طاعات امّتش خوشحال می‌گردد و اینکه پیامبران بدنشان نمی‌پوسد، علاوه بر اینکه مطلقِ ادراک، مانند علم و شنیدن، برای سایر مردگان هم ثابت می‌باشد.

و از ابن عباس رضی الله عنهما به شکل مرفوع ثابت گشته که گفت: {هیچ کسی نیست که بر قبر برادر مومنش عبور کند و در روایتی، بر قبر مردی که در دنیا او را می‌شناخت، عبور کند، و بر او سلام کند، إلا اینکه او را می‌شناسد و به او پاسخ می‌دهد}.

و ابن ابی دنیا روایت کرده: {هرگاه مردی از نزد قبری عبور کند که او را می‌شناسد، و بر او سلام کند، (صاحب آن قبر) به سلام او پاسخ می‌دهد و او را می‌شناسد. و اگر از نزد قبری که او را نمی‌شناسد برود هم، به سلام او جواب خواهد داد}.

و در حدیث صحیح آمده که: {پیامبر ﷺ برای زیارت مردگان به سوی بقیع بیرون آمد و بر آنان سلام کرد}.

و در کتاب خداوند، در حق شهداء نص آمده است که آنان زنده هستند و روزی می‌خورند و حیات آنان متعلق به جسدشان می‌باشد، پس به نسبت پیامبران و فرستادگان خدا چگونه خواهد بود؟

و در حدیث ثابت گشته که: {پیامبران در قبرهایشان زنده هستند} به روایت منذری و بیهقی آن را صحیح دانسته است.

و در صحیح مسلم از پیامبر ﷺ آمده که فرمود: {در شب اسری از کنار موسی عبور کردم در نزد الکثیب الاحمر که او در قبرش ایستاده بود و نماز می‌خواند}».[1]

۱- نیل الأوطار ج ۳، ص ۳۰۵.

و ابن القیم رحمه الله در فصل اول از کتابش «الروح»، اجماع سلف را نقل می‌کند که میّت، زیارت کننده‌اش را می‌شناسد و می‌گوید: «وقد شرع النبي لأمته إذا سلموا على أهل القبور أن يسلموا عليهم سلام من يخاطبونه فيقول السلام عليكم دار قوم مؤمنين وهذا خطاب لمن يسمع ويعقل ولولا ذلك لكان هذا الخطاب بمنزلة خطاب المعدوم والجماد. والسلف مجمعون على هذا وقد تواترت الآثار عنهم بأن الميت يعرف زيارة الحي له ويستبشر به».

ترجمه: «و پیامبر به امتش سفارش کرده است که به اهل قبرستان سلام که کردند آنطور سلام کنند که انگار با آنان صحبت می‌کنند «السلام علیکم دار قوم مؤمنین». و این صحبت کردن برای کسی است که می‌شنود و عقل دارد و اگر چنین نمی‌بود پس این خطاب به منزلهٔ خطاب قرار دادن شخص معدوم و جماد می‌بود. و سلف بر این موضوع اجماع دارند و از آنان آثار به تواتر رسیده که میّت شخص زنده‌ای که به زیارتش می‌آید را می‌شناسد و با آن خوشحال می‌شود».

و همچنین می‌گوید: «ويكفي في هذا تسمية المسلم عليهم زائرا ولولا أنهم يشعرون به لما صح تسميته زائرا فإن المزور إن لم يعلم بزيارة من زاره لم يصح أن يقال زاره هذا هو المعقول من الزيارة عند جميع الأمم وكذلك السلام عليهم أيضا فإن السلام على من لا يشعر ولا يعلم بالمسلم محال وقد علم النبي أمته إذا زاروا القبور أن يقولوا سلام عليكم أهل الديار من المؤمنين والمسلمين وإنا إن شاء الله بكم لاحقون يرحم الله المستقدمين منا ومنكم والمستأخرين نسأل الله لنا ولكم العافية، وهذا السلام والخطاب والنداء لموجود يسمع ويخاطب ويعقل ويردو إن لم يسمع المسلم الرد وإذا صلى الرجل قريبا منهم شاهدوه وعلموا صلاته وغبطوه على ذلك».

ترجمه: «و در این باره همین کفایت می‌کند که سلام کننده بر آنان را زائر نامیده‌اند و اگر مردگان متوجه زائران نمی‌شدند پس درست نبود که اسمشان را زائر می‌گذاشتیم

برای اینکه زیارت شونده اگر متوجه کسی که به زیارت او آمده است نشود صحیح نیست که گفته شود فلانی او را زیارت کرد و این معنا، نزد همهٔ امت‌ها به نسبت زیارت، چیزی معقول می‌باشد و همچنین سلام بر آنان نیز همینطور است، چون سلام کردن بر کسی که احساس نمی‌کند و متوجه نمی‌شود و متوجه سلام کننده نمی‌شود محال است و پیامبر ﷺ به امتش یاد داده که هرگاه قبور را زیارت کردند بگویند: {سلام بر شما ای اهل دیار از مومنان و مسلمانان و ما ان شاء الله به شما ملحق می‌شویم خداوند پیشی گرفتگان از ما و شما و تاخیر کنندگان را بیامرزد، از الله برای شما و خودمان عافیت را می‌خواهیم}. و این سلام و خطاب و ندا برای موجودی است که می‌شنود و مورد خطاب قرار می‌گیرد و عقل دارد و پاسخ می‌دهد اگرچه هم سلام کننده پاسخ را نشنود و اگر مردی نزدیک آنان نماز بخواند او را می‌بینند و متوجه نمازش می‌شوند و به نمازش غبطه (و حسرت) می‌خورند».

پس مردگان در کنار قبرهایشان صدای زائرانشان را می‌شنوند، و اصل سماع مردگان توسط شرع ثابت شده می‌باشد و شخص با مردن به فنا و نابودی نپیوسته است بلکه از این دنیا به دنیای دیگری که برزخ است منتقل شده است و جسم او از بین رفته (به استثناء اجساد انبیا) امّا روح او باقی مانده است.

اکنون، فرض می‌کنیم که در حقیقت و واقعیت، میّت صدای زائرش را نمی‌شنود امّا در پندار زائر، میّت می‌شنود و چنین گمان کرده باشد که میّت می‌تواند بشنود، ولی در حقیقت و واقعیت میّت نشنیده باشد، اکنون با توجه به این فرض، اگر شخصی چنین میتی را خطاب کند و به آن میّت بگوید برایم استغفار کن، آیا دچار شرک اکبر شده است؟!

شخصی را در نظر بگیرید که گمان می‌کند مردگان صدای زیارت کنندگانشان را می‌شنوند امّا در حقیقت مردگان صدایی را نشنیده باشند، اگر چنین شخصی به نزد قبر پیامبر یا ولی یا صالحی برود و به او بگوید برایم دعای خیر و استغفار کن، آیا نفس عمل او شرک بوده و دچار شرک شده است؟

برای مثال شخصی را در نظر بگیرید که در زمان حیات پیامبر ﷺ، نزد خانۀ پیامبر ﷺ می‌آید و پیامبر ﷺ خوابیده باشد و آن شخص متوجه خواب پیامبر نشده باشد و از پشت در به پیامبر سلام کند و بگوید یا رسول الله من این آیه را شنیده: ﴿وَلَوۡ أَنَّهُمۡ إِذ ظَّلَمُوٓاْ أَنفُسَهُمۡ جَآءُوكَ فَٱسۡتَغۡفَرُواْ ٱللَّهَ وَٱسۡتَغۡفَرَ لَهُمُ ٱلرَّسُولُ لَوَجَدُواْ ٱللَّهَ تَوَّابٗا رَّحِيمٗا ٦٤﴾ [النساء: ٦٤]

«و اگر آن‌ها هنگامی‌که بر خویشتن ستم می‌کردند، نزد تو می‌آمدند، و از الله طلب آمرزش می‌کردند، و پیامبر برایشان طلب آمرزش می‌کرد، بی‌گمان الله را توبه‌پذیر مهربان می‌یافتند».

و به آن عمل کرده‌ام و اکنون نزد تو آمده‌ام تا برایم استغفار کنی، پس برایم استغفار کن. و سپس آن شخص به خانۀ خودش برگردد. و در تمام این مدّت پیامبر ﷺ خوابیده باشد و اصلاً متوجه آمدن آن شخص نشده باشد و کلامش را نشنیده باشد، آیا به این معناست که این شخص دچار شرک اکبر شده چون کسی را خطاب کرده که نشنیده است؟ یا نهایت حکمی که دارد این است که این شخص دچار خطا شده و به خطا گمان می‌کرده که پیامبر صدایش را می‌شنیده است؟

و به همان شکل کسی که رأی اجماع اهل سنّت و جماعت را قبول دارد چنانکه ابن القیم این اجماع را نقل کرده است، اینکه میّت متوجه زائرش می‌شود و او را می‌شناسد و صدایش را می‌شنوند، اگر چنین کسی با این اعتقاد که میّت صدایش را می‌شنود، به میّت بگوید برایم دعای خیری کن، چرا باید این شرک باشد؟ بلکه نهایت حکمی که می‌تواند داشته باشد این است که او در اعتقاد به شنیدن مردگان دچار خطا شده و شخصی را خطاب کرده که نمی‌شنیده است لذا کارش عبث و بیهوده است. امّا اینکه کار او را به شرک وصف کرد، خطای بزرگی است.

و امّا اینکه می‌گویند: «درخواست دعا از میّت یا غایبی که نمی‌شنود این معنا را می‌رساند که برایش صفات ربوبیت مثل علم غیب و سمیع و بصیر بودن قائل شده است، لذا شرک اکبر است» این ادعا خودش به تنهایی تمام آنچه که بنا کرده‌اند را در هم می‌ریزد به نسبت این ادعایشان که مشرکان توحید ربوبیت داشته‌اند! چراکه علمای

دعوت نجد معتقد هستند که مشرکان بت‌هایشان را به دعا می‌خواندند، پس باید عمل مشرکان نیز به این معنا باشد که برای بت‌هایشان صفات ربوبیت مثل علم غیب و سمیع و بصیر بودن قائل بوده باشند. پس چرا مشرکانی که بت‌هایشان را برای دفع ضرر و جلب منفعت آن هم بدون اذن الله، بلکه بصورت من دون الله و مستقل از الله، به دعا می‌خواندند را در ربوبیت موحّد می‌دانند، امّا مسلمانان را بخاطر درخواست دعا از میّتی که ایمان دارند هیچ نفع و ضرری در دست او نیست، مرتکب شرک اکبر می‌دانند؟ آیا این خودش تناقض نیست؟

پس میّت در قبرش می‌شنود و چون می‌شنود پس خطاب کردن او و درخواست دعا از او، نمی‌تواند شرک اکبر باشد، بلکه تنها دربارۀ سنّت یا بدعت بودن یا حلال و حرام بودن آن صحبت می‌شود و چون شرک اکبر نیست و یک مسالۀ فقهی و اختلافی است پس وارد دایرۀ کفر و شرک نمی‌شود و تکفیر کسانی که درخواست دعا از میّت می‌کنند و متهم کردن آنان به شرک، اشتباه بزرگی است.

شبهۀ دوم: اگر هم ثابت شود که میّت صدای زنده را می‌شنود، پس انسان با مردن پروندۀ اعمال او بسته شده و عمل او قطع شده است و نمی‌تواند دعا کند، و دعا کردن توسط میّت برای زائر نیز از عمل میّت است. پس در واقع از میّت چیزی خواسته که جز الله بر آن قادر نیست.

خلاصۀ این شبهه این است که اگر از مخلوقی چیزی بخواهی که نتواند آن را انجام بدهد، دچار شرک شده‌ای و عمل درخواست تو از او در واقع صرف دعای عبادت برای اوست و به این خاطر دچار شرک شده‌ای برای اینکه در واقع از او چیزی خواسته‌ای که جز الله بر آن قادر نبوده است!

باید گفت که حقیقتاً ضابطۀ «فیما لا یقدر علیه إلا الله» بسیار نامنظم و غیر دقیق و گنگ است. چون:

۱- اینکه به میّت بگوید: «برایم نزد الله دعا کن»، یا «خدا را برایم بخوان» از دعایی نیست که صرف آن برای غیر خداوند عبادت باشد و شامل حدیث: «الدُّعَاءُ هُوَ

العِبَادَةُ» نمی‌شود؛ بلکه اینکه به میّت بگوید: «برایم نزد الله دعا کن»، یا «خدا را برایم بخوان»، دعایی است که مختص مخلوقات است و اصلاً صرف آن برای خداوند جایز نیست، مثلاً به خداوند خالق آسمان‌ها و زمین گفته نمی‌شود: «برایم نزد الله دعا کن»، یا «خدا را برایم بخوان»! چراکه چنین چیزی ممکن نیست.

پس اینکه به میّت بگوید: «برایم نزد الله دعا کن»، یا «خدا را برایم بخوان» در واقع درخواست و طلب دعای عبادت از میّت است یعنی میّت برای او خدا را بخواند. و در این حالت، دعایی که عبادت است و صرف آن جز برای خداوند جایز نیست را نکرده است، و نه بر میّت توکل کرده است و نه توقع قبول کردن درخواستش را دارد و نه شفاعت او را بدون اذن خداوند نافذ می‌داند، بلکه برای مثال، فقط و تنها نزد قبر پیامبر ﷺ می‌رود و به او سلام می‌کند و می‌گوید برایم نزد خداوند دعای خیری هم کن. و درخواست دعا از میت، شامل «فیما لا یقدر علیه إلا الله» نمی‌شود.

۲- اگر شخصی از یک نفر بخواهد که وزنه‌ای ۵۰۰ کیلویی بردارد و او نتواند آن را بردارد و بر برداشتن آن قادر نباشد، آیا باید بگوییم که از او چیزی خواسته است که جز الله بر آن قادر نیست و لذا دچار شرک شده است؟

۳- اگر درخواست کردن چیزی از شخصی که جز الله بر آن قادر نیست، عبادت آن شخص محسوب بشود، پس عکس آن یعنی درخواست کردن چیزی از الله، که هم الله و هم غیر الله در قادر بودن بر آن مشترک هستند، عبادت الله محسوب نمی‌شود!!! و این نیز اشتباه است. برای اینکه:

اولاً: کوچکترین درخواست ما از الله نیز عبادت الله محسوب می‌شود چنانکه ابن حبان در صحیحیش از انس بن مالک رضی الله عنه روایت کرده که می‌گوید پیامبر ﷺ فرمود: «یسأَلُ أحَدُکم ربَّه حاجتَه کلَّها حتَّی شِسْعَ نَعْلِه إذا انقطَع».

ترجمه: «هریک از شما همهٔ حاجاتش را از الله درخواست کند، حتی بند کفشش را هنگامی‌که پاره می‌شود».[۱]

و الهیثمی با این لفظ آن را تخریج کرده: «لِيَسْأَلَنَّ أحدُكم ربَّه حاجتَه أو حوائجَه كلَّها حتَّى يسألَه شِسْعَ نعلِه إذا انقَطع وحتَّى يسألَه المِلحَ».

ترجمه: «هریک از شما حاجتش یا حاجت‌هایش را همگی از پروردگارش درخواست کند، حتی بند کفشش را وقتی که پاره می‌شود از او درخواست کند و حتی نمک غذایش را از او درخواست کند».[۲]

و عروه بن زبیر ﷺ می‌گوید که عایشه ﵂ می‌گفت: «سَلُوا اللهَ كلَّ شيءٍ حتَّى الشِّسْعَ فإنَّ اللهَ إنْ لم يُيَسِّرْه لم يَتَيَسَّرْ».

ترجمه: «همه چیز را از الله درخواست کنید حتی بند کفش را، برای اینکه اگر الله آن را آسان نگرداند آسان نمی‌شود».[۳]

دوماً: اعتقاد به اینکه دیگران بغیر از الله بر بعضی چیزها قادر هستند خودش شرک و کفر می‌باشد. حتی اعتقاد به اینکه یک نفر می‌تواند یک لیوان آب بدون اذن الله و بدون حول و قوة الله بردارد، شرک محسوب می‌شود؛ برای اینکه چنین چیزی به معنای خارج کردن بعضی چیزها از اراده و قدرت الله است.

پس این قاعده: "درخواست از غیر الله در آنچه که جز الله بر آن قادر نیست، عبادت آن غیر الله محسوب می‌شود"، ضابط و قاعده‌ای اشتباه و غیر کامل و غیر صحیح است، برای اینکه از چنین قاعده‌ای چنین توهم می‌شود که انگار درخواست کردن از غیر الله در آنچه که غیر الله هم بر آن قادر است، عبادت آن غیز محسوب نشود. و این خود باطل است برای اینکه غیر الله را با الله در قادر بودن بر بعضی چیزها شریک کرده است، و

۱- صحیح ابن حبان (۸۶۶).

۲- مجمع الزوائد (۵۳/۱۰)

۳- مجمع الزوائد (۱۵۳/۱۰)

کسی که چنین قاعده‌ای را می‌گوید و به شرک متهم شود، اولی تر است نسبت به کسی که مخالف با این قاعده را به شرک متهم می‌کند.

پس مناط عبادت بودن دعا، قادر بودن یا قادر نبودن بر اجابت آن دعا و انجام آن درخواست نیست تا بخواهیم بر اساس چنین مناطی بگوییم: درخواست از میّت یا غایب چون بر آن قادر نیست پس شرک است! و امّا اگر بر آن قادر بود پس شرک نیست! بلکه مناط عبادت بودن دعا، مستقل دانستن دعا شونده در اجابت دعا و خواستهٔ دعا شونده است؛ چراکه در این حالت برای دعا شونده قدرت نفع و ضرر رساندن مستقل از الله قائل شده و به عبارتی دیگر برایش صفات ربوبیت قائل شده است.

پس گریزی نیست مگر اینکه بگوییم مناط عبادت بودن دعا و درخواست، این است که برای دعا شونده معتقد باشی که بعضی از خصائص ربوبیت در او وجود دارد که بطور مستقل از الله و من دون الله می‌تواند نفع یا ضرری برساند.

پس درخواست از مخلوقات بصورت درخواستی مستقل از الله و من دون الله، حتی اگر درخواست آوردن یک لیوان آب هم باشد، بدون شک شرک اکبر است، چه رسد به درخواست‌های دیگری مانند دادن فرزند یا شفای مریض یا بارانیدن باران یا دفع ضرری یا جلب منفعتی یا دیگر موارد. و فرق گذاشتن بین زنده با مرده و غایب، و فرق گذاشتن بین آنچه که الله بر آن قادر است و آنچه که غیر الله هم بر آن قادر است و قرار دادن چنین تفریقی به عنوان مناط شرک بودن یا نبودن درخواست، باطل است؛ برای اینکه هیچ مخلوقی خارج از حیطه و قدرت خداوند متعال نیست و اگر خداوند بخواهد و اراده کند و اذن بدهد، در این صورت بنده‌ای از بندگانش می‌تواند در یک چشم به هم زدن تخت بلقیس را از یمن به شام بیاورد و اگر هم خدا نخواهد، همان بنده نمی‌تواند یک لیوان آب را هم بردارد. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَلَا تَقُولَنَّ لِشَاْيۡءٍ إِنِّي فَاعِلٞ ذَٰلِكَ غَدًا ٢٣ إِلَّآ أَن يَشَآءَ ٱللَّهُۚ﴾ [الکهف: ۲۳-۲٤]

«و هرگز دربارهٔ هیچ چیز نگو: من فردا آن را انجام می‌دهم. مگر اینکه الله بخواهد».

و همچنین باری تعالی جلّ شأنه می‌فرماید: ﴿وَمَا تَشَآءُونَ إِلَّآ أَن يَشَآءَ ٱللَّهُ رَبُّ ٱلۡعَٰلَمِينَ ٢٩﴾ [التکویر: ۲۹]

«و شما نمی‌خواهید مگر آنکه پروردگار جهانیان بخواهد».

و می‌فرماید: ﴿وَمَا تَشَآءُونَ إِلَّآ أَن يَشَآءَ ٱللَّهُۚ إِنَّ ٱللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا ٣٠﴾ [الإنسان: ۳۰]

«و شما چیزی را نمی‌خواهید مگر این‌که الله بخواهد، بی‌گمان الله دانای حکیم است».

پس کسی که معتقد باشد زنده بر خلاف مرده، بطور مستقل از الله قادر بر انجام کاری باشد، چنین کسی عقیده‌اش فاسد است، برای اینکه نه زنده و نه مرده اگر الله نخواهد و الله اجازه ندهد، و الله امکان انجام آن را به او ندهد، قادر به انجام هیچ کاری نخواهد بود. پس همه چیز تنها به قدرت و اذن الله و حول و قوة الله است، و متصرف همان الله است و حرکت دهندهٔ هر ساکنی همان الله است چنانکه می‌فرماید: ﴿وَٱللَّهُ خَلَقَكُمۡ وَمَا تَعۡمَلُونَ ٩٦﴾ [الصافات: ۹۶]

«و الله شما را و آنچه را که انجام می‌دهید (و می‌سازید) آفریده است».

شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمه الله می‌گوید: «أَفْعَالُ الْعِبَادِ مَخْلُوقَةٌ بِاتِّفَاقِ سَلَفِ الْأُمَّةِ وَأَئِمَّتِهَا كَمَا نَصَّ عَلَى ذَلِكَ سَائِرُ أَئِمَّةِ الْإِسْلَامِ: الْإِمَامُ أَحْمَد وَمَنْ قَبْلَهُ وَبَعْدَهُ حَتَّى قَالَ بَعْضُهُمْ: مَنْ قَالَ: إنَّ أَفْعَالَ الْعِبَادِ غَيْرُ مَخْلُوقَةٍ، فَهُوَ بِمَنْزِلَةِ مَنْ قَالَ: إنَّ السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ غَيْرُ مَخْلُوقَةٍ وَقَالَ يَحْيَى بْنُ سَعِيدٍ الْعَطَّارُ: مَا زِلْتُ أَسْمَعُ أَصْحَابَنَا يَقُولُونَ أَفْعَالُ الْعِبَادِ مَخْلُوقَةٌ».

ترجمه: «افعال بندگان، به اتفاق سلف و امامان امت، مخلوق می‌باشد، چنانکه سایر ائمهٔ اسلام بر آن نص گذاشته‌اند، مانند امام احمد و کسانی که قبل از او و بعد از او بودند حتی بعضی از آنان می‌گویند: هرکس بگوید افعال بندگان مخلوق نیست مانند کسی

است که می‌گویند آسمان و زمین مخلوق نیست و یحیی بن سعید العطار می‌گوید: پیوسته می‌شنیدم که اصحابمان می‌گفتند که افعال بندگان مخلوق است».[۱]

برخلاف قدریه و معتزله که می‌گویند انسان خودش خالق افعال خودش است تا با این گمان خداوند را تنزیه نموده باشند از اینکه خداوند خالق افعال انسان‌هایی باشد که خداوند به آن افعال راضی نیست و به این شکل خالقی غیر از الله قرار داده‌اند حال آنکه الله خالق همه چیز است: ﴿وَٱللَّهُ خَلَقَكُمۡ وَمَا تَعۡمَلُونَ٩٦﴾ [الصافات: ۹۶]

«و الله شما را و آنچه را که انجام می‌دهید (و می‌سازید) آفریده است».

پس چون تا زمانی که خداوند به فعلی اذن ندهد و انجام آن فعل را نخواهد، آن فعل هم انجام نمی‌شود، پس شرک دانستن «درخواست دعا از میّت یا غائب» را منوط به قاعده «فیما لا یقدر علیه إلا الله» کردن، اشتباه است. و اینکه گفته شود: "زنده قادر به دعا کردن است امّا مرده قادر به دعا کردن نیست پس درخواست دعا از مرده به معنای درخواست چیزی است که جز الله بر آن قادر نیست" چنین سخنی بسیار باطل است برای اینکه زنده هم قادر به انجام هیچ کاری نخواهد بود در صورتی که الله به انجام آن اجازه نداده باشد. پس اگر شخصی معتقد باشد که کسی غیر از الله می‌تواند بصورت «من دون الله» یا «مع الله» و بطور مستقل از الله، نفعی برساند یا ضرری دفع کند یا خارج از حیطه و اختیار و اذن الله، کاری انجام بدهد، در این صورت دچار شرک شده است. امّا اگر معتقد باشد که به اذن الله می‌تواند کاری انجام بدهد از شرک خارج می‌شود.

و مادامی که مردگان در قبرهایشان می‌شنوند و زائرشان را می‌شناسند و به سلام آنان پاسخ می‌دهند، پس دعا کردن آنان برای زائرشان: اینکه مثلاً بگویند: خداوند بخاطر اینکه به زیارت من آمدی از شما راضی باشد، یا به شما جزای خیر بدهد یا الله شما را مغفرت نماید. چنین دعا کردنی توسط مردگان، عقلاً و شرعا غیر ممکن نیست و زائر هم معتقد است که آن میّت به اذن الله چنین دعایی را برایش می‌کند. پس مادامی که

۱- مجموع الفتاوی، ج ۸ ص ۴۰۶.

معتقد است به اذن الله چنین توانایی دارد، از شرک‌بودن خارج می‌شود، امّا حتماً به معنای جایزبودن یا مستحب‌بودن یا سنّت‌بودن چنین درخواستی از میّت نیست بلکه یک حکم فقهی و شرعی است که باید مستحب‌بودن یا نبودن چنین درخواستی ثابت شود. امّا چون مادامی که موضوع این کتاب دربارۀ شرک است، پس به تفاصیل این موضوع که آیا سنّت است یا بدعت است وارد نمی‌شویم چراکه در هر حال از دایرۀ حلال و حرام بیرون نمی‌رود و صاحبش را به مجرد چنین درخواستی کافر و مشرک نمی‌گرداند. پس هر شرکی حرام است امّا هر حرامی شرک و کفر نیست و تنها خوارج مردمان را با گناه کبیره تکفیر می‌کنند و اگر درخواست دعا از میّت حرام هم باشد، فاعلش مرتکب حرام شده است نه کفر و شرک.

مجاز و حقیقت

وقتی حاکم به وزیرش می‌گوید و وزیر به فرماندار می‌گوید و فرماندار به پلیسش می‌گوید که فلان نفر بنا بر حکم حاکم بازداشت و زندانی شود، مردم می‌گویند که حاکم فلان نفر را دستگیر کرد، در حالی که خود حاکم شخصاً برای دستگیر کردن او نرفته بود، بلکه پلیسِ حاکم او را دستگیر کرده بود. و در عرف جامعه، مردم می‌گویند که حاکم فلان نفر را دستگیر کرد، و این هم صحیح است که بگویند فلان پلیس فلان نفر را دستگیر کرد. پس نسبت انجام کار به پلیس، مجاز است و نسبت انجام کار به حاکم، حقیقی است. یعنی تا حاکم دستور ندهد، پلیس بصورت سرخود اجازۀ دستگیر کردن کسی را ندارد. و نکتۀ مهمی که مدّ نظر ما در اینجاست این است که وقتی پلیس آن فرد را دستگیر می‌کند دیگران نمی‌گویند که پلیس شریک حاکم در امر و نهی و دستگیر کردن و آزاد کردن و نفع رساندن و ضرر رساندن به مردم است! بلکه پلیس تنها امر حاکم را به اذن او، طبق سلسله مراتبی که دارد اجرا می‌کند.

به همانند آن احکم الحاکمین و رب الأرباب و شاه شاهان الله رب العزة، که بی‌نیازترین بی‌نیازان از بندگانش است، می‌توانست در یک کن فیکون و کمتر از یک چشم به هم

زدن، آسمان‌ها و زمین را خلق کند، امّا در شش روز و به صورت مرحله به مرحله خلق کرد تا قانون حیات دنیوی را که بر اخذ اسباب و مسببات است نشان داده باشد.

و به همان شکل الله متعال می‌تواند خودش حامل عرش خود باشد و کوچکترین احتیاجی به حاملان عرشش ندارد، امّا در عین حال وظیفهٔ انجام آن را به ملائکه‌ای بسیار والامقام سپرده است: ﴿ٱلَّذِينَ يَحۡمِلُونَ ٱلۡعَرۡشَ وَمَنۡ حَوۡلَهُۥ يُسَبِّحُونَ بِحَمۡدِ رَبِّهِمۡ وَيُؤۡمِنُونَ بِهِۦ وَيَسۡتَغۡفِرُونَ لِلَّذِينَ ءَامَنُواْ﴾ [غافر: ۷]

«کسانی‌که عرش را حمل می‌کنند، و آنان که بر گرد آن هستند به ستایش پروردگارشان تسبیح می‌گویند، و به او ایمان دارند و برای کسانی‌که ایمان آورده‌اند استغفار می‌کنند».

یا عمل کشیدن روح انسان‌ها در هنگام مردنشان، حقیقتا کار خداوند متعال است چنانکه می‌فرماید: ﴿ٱللَّهُ يَتَوَفَّى ٱلۡأَنفُسَ حِينَ مَوۡتِهَا﴾ [الزمر: ٤٢]

«الله جان‌ها را به هنگام مرگ‌شان قبض می‌کند».

اما در آیه‌ای دیگر کشیدن روح انسان‌ها را به ملک الموت نسبت می‌دهد و می‌فرماید:

﴿۞قُلۡ يَتَوَفَّىٰكُم مَّلَكُ ٱلۡمَوۡتِ ٱلَّذِي وُكِّلَ بِكُمۡ﴾ [السجدة: ١١]

«بگو: فرشتهٔ مرگ که بر شما گماشته شده؛ جان‌تان را می‌گیرد»

و در آیه‌ای دیگر کشیدن روح را به ملک الموت و دیگر از ملائکه‌ای که دستیاران او هستند نسبت می‌دهد و می‌فرماید: ﴿وَهُوَ ٱلۡقَاهِرُ فَوۡقَ عِبَادِهِۦۖ وَيُرۡسِلُ عَلَيۡكُمۡ حَفَظَةً حَتَّىٰٓ إِذَا جَآءَ أَحَدَكُمُ ٱلۡمَوۡتُ تَوَفَّتۡهُ رُسُلُنَا وَهُمۡ لَا يُفَرِّطُونَ ٦١﴾ [الأنعام: ٦١]

«و او بر بندگانش چیره است و نگهبانانی (از فرشتگان) بر شما می‌فرستد تا زمانی که یکی از شما را مرگ فرا رسد؛ فرستادگان ما (ملک الموت و دست‌یارانش) جانش را می‌گیرند، و آن‌ها (در انجام مأموریت خود) کوتاهی نمی‌کنند».

بدون شکن عمل کشیدن روح انسان‌ها توسط ملائکه، مجازی است یعنی به اذن و فرمان الله مسئول و گماشته شده و موکّل کشیدن روح هستند، و عمل کشیدن روح انسان توسط الله، حقیقی است یعنی الله آمر و خالق آن است چنانکه می‌فرماید:

﴿أَلَا لَهُ ٱلۡخَلۡقُ وَٱلۡأَمۡرُ﴾ [الأعراف: ٥٤]

«آگاه باشید که آفرینش و فرمانروایی از آنِ او است».

و اینکه ملک الموت و دستیارانی که به همراه او هستند، روح‌ها را می‌کشند، به معنای شریک قرار دادن ملائکه با خداوند در امر کشیدن روح انسان‌ها نمی‌باشد، برای اینکه ملک الموت به اذن خود و از جانب خود و بطور مستقل از الله، روح‌ها را نمی‌کشد، بلکه زیر نظر خداوند و به دستور خداوند روح‌ها را می‌کشد، چنانکه در روایتی از الطبرانی و ابو نعیم و ابن منده آمده و السیوطی هم در الدر المنثور آن را نقل کرده است که ملک الموت می‌گوید: «والله لو أردت أن أقبض روح بعوضة، ما قدرت على ذلك حتى يكون الله هو يأذن بقبضها».

ترجمه: «به خدا سوگند اگر بخواهم که روح پشه‌ای را بگیرم، نمی‌توانم چنین کاری بکنم تا اینکه خداوند به گرفتن آن اجازه بدهد».[1]

و اگر هم عمل کشیدن روح را به ملک الموت نسبت بدهیم، نسبتی مجازی می‌باشد نه حقیقی.

و علاوه بر این، هنگامی که ملک الموت همزمان روح انسان‌های بسیار زیادی که در مکان‌های مختلف وجود دارند را -به اذن الله- می‌کشد، دلیل بر این نیست که ما برای ملک الموت صفات ربوبیت مانند سمیع و بصیر و محیط و علیم و حاضر و ناظر در همه جا و... قائل شده باشیم. اینکه ملک المومت در آنِ واحد می‌تواند در مکان‌های مختلف از شرق و غرب و دریا و خشکی و زمین و هوا و ... باشد و قبض روح نماید، به این معنا نیست که ما او را شریک خداوند قرار داده باشیم یا به او صفات خدایی داده باشیم؛ بلکه تنها خداوند به اذن خودش به او چنین نیرو و قدرتی داده است. ابو الشیخ الأصبهانی در کتاب «العظمة» باب «صِفَةُ مَلَكِ الْمَوْتِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَعِظَمِ خَلْقِهِ وَقُوَّتِهِ» از سماک بن الولید الحنفی تخریج کرده که او ابن عباس رضی الله عنهما را بعد از آنکه چشمانش را از دست داد، در مدینه ملاقات کرده و به او گفت: «هِيَ يَا ابْنَ عَبَّاسٍ مَا تَقُولُ فِي أَمْرٍ غَمَّنِي وَاهْتَمَمْتُ

۱- الدر المنثور، ج ۶ ص ۵۴۲.

بِهِ؟ قَالَ: قُلْتُ: نَفْسَانِ اتَّفَقَ مَوْتُهُمَا فِي طَرْفَةِ عَيْنٍ: وَاحِدٌ فِي الْمَشْرِقِ، وَوَاحِدٌ فِي الْمَغْرِبِ كَيْفَ قَدَرَ عَلَيْهِمَا مَلَكُ الْمَوْتِ؟ قَالَ: وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ مَا قُدْرَةُ مَلَكِ الْمَوْتِ عَلَى أَهْلِ الْمَشَارِقِ وَالْمَغَارِبِ وَالظُّلُمَاتِ وَالنُّورِ وَالْبُحُورِ إِلَّا كَقُدْرَةِ الرَّجُلِ عَلَى مَائِدَتِهِ يَتَنَاوَلُ مِنْ أَيِّهَا شَاءَ».

ترجمه: «ای ابن عباس دربارۀ مساله‌ای که مرا پریشان کرده و بسیار به آن فکر می‌کنم چه می‌گویی، اینکه دو نفر هستند که همزمان می‌میرند یکی در مشرق و دیگری در مغرب، ملک الموت چگونه روح آنان را می‌کشد؟ ابن عباس گفت: سوگند به کسی که جانم به دست اوست قدرت ملک الموت بر مشرق‌ها و مغرب‌ها، و تاریکی‌ها و نور، و دریاها، همانند قدرت یک شخص بر سفرۀ غذایش است که از هرجا بخواهد می‌تواند بخورد».[1]

مورچه‌ای را بر روی کف دستتان تصور کنید، او در آنِ واحد نمی‌تواند همۀ سطح دست شما را ببیند و بر همۀ آن اطلاع داشته باشد مگر اینکه به نقاط مختلف سطح دستتان حرکت کند. اما شما در همان حال تمام سطح دستتان را می‌بینید و اگر بر روی دستتان ده مورچه هم وجود داشته باشد همگی زیر نظر شما هستند. این مورچه را با عقاید نجدیه در نظر بگیرد. سپس مورچه‌ای دیگر به او می‌گوید که موجودی وجود دارد که در آنِ واحد بر تمام مملکست سطح دست آ گاهی و علم دارد و همۀ فراز و نشیب‌های آن را می‌بیند. آن مورچۀ نجدی بخاطر ضعف و ناتوانی خودش و قیاس کردن خودش بر دیگران، به این مورچه می‌گوید که تو مشرک گشتی برای اینکه صفت سمیع و بصیر و محیط و حاضر و ناظر بودن در همه جای کف دست را برای آن موجود قائل شده‌ای و چیزی که لا یقدر علیه إلا الله است را برای آن موجود قائل شده‌ای!

نجدیه هم همین‌گونه فکر می‌کنند، وقتی به آنان گفته می‌شود زمین با همۀ بزرگی‌اش به نسبت بزرگی و قدرت ملک الموت همانند کف دستی است برای او و اگرچه

۱- العظمة از أبو محمد عبد الله بن محمد بن جعفر بن حيان الأنصاري المعروف بأبِي الشيخ الأصبهاني (المتوفى: ۳۶۹هـ)، ج ۳ ص ۸۹۳.

خودش یک نفر است اما از هرجای آن زمین که بخواهد می‌تواند «به اذن الله» قبض روح کند، نجدیه تعجب می‌کنند. اما راه گریزی هم ندارند چراکه حقیقتاً ملک الموت چنین قدرتی را به اذن الله دارد و اینکه خداوند به او چنین قدرتی داده است به معنای شریک شدن او در قدرت‌های الله نیست و به معنای ند و همتا قرار دادن او با الله نیست چراکه از خود هیچ گونه قدرتی ندارد و با اختیار خود هیچ کاری نمی‌تواند انجام بدهد و خداوند هیچ قدرت و اختیاری را به او تفویض و واگذار نکرده است. پس مادام که به اذن الله مخلوقی مانند ملک الموت چنین قدرتی دارد، و شرک محسوب نشد، پس چرا اگر کسی معتقد باشد میّت برای زائرش می‌تواند دعا کند، آن هم به اذن الله، چرا چنین کسی باید مرتکب شرک اکبر شده باشد؟

یا نوشتن اعمال را خداوند در این آیه به ملائکه نسبت داده و می‌فرماید: ﴿أَمۡ يَحۡسَبُونَ أَنَّا لَا نَسۡمَعُ سِرَّهُمۡ وَنَجۡوَىٰهُمۚ بَلَىٰ وَرُسُلُنَا لَدَيۡهِمۡ يَكۡتُبُونَ ٨٠﴾ [الزخرف: ۸۰]

«آیا آن‌ها می‌پندارند که ما راز گویی و (سخنان) در گوشی آنان را نمی‌شنویم؟! آری، (می‌شنویم) و فرستادگان ما (از فرشتگان) نزد آن‌ها (هستند) و می‌نویسند».

و در آیه‌ای دیگر نوشتن را به خودش نسبت داده و می‌فرماید: ﴿وَيَقُولُونَ طَاعَةٞ فَإِذَا بَرَزُواْ مِنۡ عِندِكَ بَيَّتَ طَآئِفَةٞ مِّنۡهُمۡ غَيۡرَ ٱلَّذِي تَقُولُۖ وَٱللَّهُ يَكۡتُبُ مَا يُبَيِّتُونَۖ فَأَعۡرِضۡ عَنۡهُمۡ وَتَوَكَّلۡ عَلَى ٱللَّهِۚ وَكَفَىٰ بِٱللَّهِ وَكِيلًا ٨١﴾ [النساء: ۸۱]

«و آنان (در حضور تو) می‌گویند: فرمانبرداریم و چون از نزد تو بیرون روند؛ گروهی از آنان بر خلاف گفته‌های تو، جلسات سرّی شبانه تشکیل می‌دهند و الله آنچه (در آنجا) شبانه نقشه می‌کشند، می‌نویسد. پس از آنان روی بگردان، و بر الله توکل کن، و او یار و مدافع تو باشد کافی است».

یا زینت دادن به عمل کافران را الله متعال به خودش نسبت داده و می‌فرماید: ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ لَا يُؤۡمِنُونَ بِٱلۡأٓخِرَةِ زَيَّنَّا لَهُمۡ أَعۡمَٰلَهُمۡ فَهُمۡ يَعۡمَهُونَ ٤﴾ [النمل: ٤]

«بی‌گمان کسانی‌که به آخرت ایمان نمی‌آورند، اعمال‌شان را برای آن‌ها زینت داده‌ایم، پس آن‌ها سرگردان می‌شوند».

و در آیه‌ای دیگر زینت دادن به اعمال کافران را به شیطان نسبت داده و می‌فرماید: ﴿وَزَيَّنَ لَهُمُ ٱلشَّيۡطَٰنُ أَعۡمَٰلَهُمۡ فَصَدَّهُمۡ عَنِ ٱلسَّبِيلِ وَكَانُواْ مُسۡتَبۡصِرِينَ۝٣٨﴾ [العنکبوت: ۳۸]

«و شیطان اعمال‌شان را برای آن‌ها بیاراست، پس آن‌ها را از راه (الله) بازداشت در حالی‌که بینا بودند».

پس شیطان خارج از اراده و سلطه و قدرت الله متعال نیست تا بتواند با قدرت قائم به ذات خود و بصورت مستقل از قدرت و ارادۀ خداوند کاری انجام بدهد. چراکه اگر چنین معتقد باشیم، پس ابلیس را خارج از حیطه قدرت الله دانسته‌ایم در حالی که هیچ چیز خارج از قدرت خداوند نیست. و ابلیس قدرت خارج شدن از سلطه و نیروی الله متعال را ندارد و مخالفت او با امر الله از لحاظ تشریعی است نه تکوینی. ﴿وَهُوَ ٱلۡقَاهِرُ فَوۡقَ عِبَادِهِۦۚ وَهُوَ ٱلۡحَكِيمُ ٱلۡخَبِيرُ۝١٨﴾ [الأنعام: ۱۸]

«و اوست که بر بندگان خود مسلط و چیره است، و او حکیم آ گاه است».

و کشتن کافران و انداختن تیر را در این آیه خداوند حقیقتاً به خودش نسبت داده و می‌فرماید: ﴿فَلَمۡ تَقۡتُلُوهُمۡ وَلَٰكِنَّ ٱللَّهَ قَتَلَهُمۡۚ وَمَا رَمَيۡتَ إِذۡ رَمَيۡتَ وَلَٰكِنَّ ٱللَّهَ رَمَىٰ وَلِيُبۡلِيَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ مِنۡهُ بَلَآءً حَسَنًاۚ إِنَّ ٱللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ۝١٧﴾ [الأنفال: ۱۷]

«پس شما آن‌ها را نکشتید، بلکه الله آن‌ها را کشت و هنگامی‌که (به سوی آن‌ها خاک و سنگ) انداختی، تو نینداختی، بلکه الله‌انداخت، تا مؤمنان را به آزمایشی نیکو از جانب خود بیازماید، بی‌گمان الله شنوای داناست».

و شکی نیست که منظور از نفی کشتن کافران توسط مومنان و نفی انداختن توسط پیامبر، نفی حقیقت عمل توسط آنان نبوده است چراکه در خود آیه با عبارت ﴿إِذۡ رَمَيۡتَ﴾ اثبات اصل عمل برای پیامبر شده است. بلکه نفی موثر واقع شدن عمل آنان و نفی مستقل بودن عمل آنان از الله را کرده است؛ یعنی کسی که حقیقتاً رمی کرد و انداخت، الله بود و کسی که حقیقتاً کافران را کشت الله بود و شماها فقط سببی بودید و سبب بدون اذن الله هیچ تاثیری نمی‌تواند داشته باشد.

یا نفخ و دمیدن روح در جنین، حقیقتاً فقط کار خداوند متعال است، چنانکه دربارۀ آدم علیه السلام می‌فرماید: ﴿فَإِذَا سَوَّيْتُهُۥ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِن رُّوحِي فَقَعُواْ لَهُۥ سَٰجِدِينَ﴾ [ص: ۷۲]

«پس هنگامی‌که درستش کردم، و از روح خود در آن دمیدم، برای او سجده‌کنان بیفتید».

و دربارۀ مریم علیها السلام می‌فرماید: ﴿وَٱلَّتِيٓ أَحۡصَنَتۡ فَرۡجَهَا فَنَفَخۡنَا فِيهَا مِن رُّوحِنَا وَجَعَلۡنَٰهَا وَٱبۡنَهَآ ءَايَةً لِّلۡعَٰلَمِينَ﴾ [الأنبیاء: ۹۱]

«و زنی (مریم) را که شرمگاهش را پاک نگاه داشت، پس (ما) از روح خود در آن دمیدیم، و او و فرزندنش را نشانه‌ای برای جهانیان قرار دادیم».

اما نفخ روح را به ملائکه نیز نسبت داده است چنانکه در حدیث متفق علیه آمده که عبد الله بن مسعود رضی الله عنه گفت: «حدثنا رسول الله صلی الله علیه وسلم وهو الصّادِقُ الْمَصْدُوق: إنّ أحَدَكُمْ يُجْمَعُ خَلْقُهُ في بَطْنِ أُمِّهِ أربَعِينَ يوماً نُطْفَةً، ثُمّ يَكُونُ عَلَقَةً مِثْلَ ذلِكَ، ثُمّ يَكُونُ مُضْغَةً مِثْلَ ذلِكَ، ثُمّ يُرْسَلُ المَلَكُ، فَيَنْفُخُ فِيهِ الرُوحَ، وَيُؤْمَرُ بِأرْبَعِ كَلِمَاتٍ: بِكَتْبِ رِزْقِهِ وَأجَلِهِ وَعَمَلِهِ وَشَقِيٌّ أَوْ سَعِيدٌ».

ترجمه: «رسول خدا صلی الله علیه وسلم به ما فرمود و اوست پیغمبر راستگو و تصدیق شده: محققاً خلقت یکی از شما در شکم مادرش چنین انجام می‌گیرد: چهل روز به حالت نطفه است، پس از آن لخته‌ای از خون می‌شود در چهل روز، پس از آن تکه گوشتی می‌شود در چنین مدتی، پس از سه چهل روز (که جمعاً صد و بیست روز خواهد بود) خداوند فرشته‌ای بسوی او می‌فرستد تا در آن روح بدمد، و فرشته مأمور است به نوشتن چهار کلمه: نوشتن روزیش، مدت عمرش، کردارش، و اینکه بدبخت یا نیک بخت است».[1]

یا دمیدن روح توسط عیسی علیه السلام در پرنده‌ای که از خاک درست کرده و زنده شدن آن به اذن الله، چنانکه می‌فرماید: ﴿وَإِذۡ تَخۡلُقُ مِنَ ٱلطِّينِ كَهَيۡـَٔةِ ٱلطَّيۡرِ بِإِذۡنِي فَتَنفُخُ فِيهَا فَتَكُونُ طَيۡرَۢا بِإِذۡنِي﴾ [المائدة: ۱۱۰]

۱- صحیح مسلم ۱- (۲۶۴۳).

«و هنگامی‌که به فرمان من از گِل چیزی مانند شکل پرنده‌ای ساختی؛ پس در آن می‌دمیدی و به فرمان من پرنده‌ای می‌شد».

و می‌فرماید: ﴿أَنِّيٓ أَخۡلُقُ لَكُم مِّنَ ٱلطِّينِ كَهَيۡـَٔةِ ٱلطَّيۡرِ فَأَنفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيۡرَۢا بِإِذۡنِ ٱللَّهِۖ﴾ [آل عمران: ٤٩]

«من از گِل برای شما (چیزی) به شکل پرنده می‌سازم، آنگاه در آن می‌دمم، پس به فرمان الله پرنده‌ای می‌شود».

بدون شک نسبت‌دادن عمل دمیدن روح به عیسی یا ملائکه، نسبتی مجازی می‌باشد نه حقیقی، برای اینکه آن‌ها تنها به اذن الله و به فرمان الله نفخ روح کرده‌اند.

یا عمل بخشیدن فرزند: که تنها کار خداوند متعال است و هرکسی که گمان کند غیر از خداوند کسی دیگر می‌تواند بصورت مستقل از الله فرزند ببخشد، بدون شک دچار شرک اکبر شده است، امّا وقتی خداوند یکی از مخلوقاتش را مامور می‌کند که به اذن الله فرزند ببخشد، هنگامی که آن مخلوق می‌گوید من فرزند بخشیدم، نسبت دادن بخشیدن فرزند به خودش، نسبتی مجازی است نه حقیقی. چنانکه جبرئیل علیه السلام بخشیدن فرزند به مریم علیها السلام را مجازا به خودش نسبت می‌دهد و می‌گوید: ﴿قَالَ إِنَّمَآ أَنَا۠ رَسُولُ رَبِّكِ لِأَهَبَ لَكِ غُلَٰمٗا زَكِيّٗا ١٩﴾ [مریم: ١٩]

«(جبرئیل) گفت: یقیناً من فرستادۀ پروردگار تو هستم، تا پسر پاکیزه‌ای به تو ببخشم».

پس حقیقت این است که فاعل و کسی که فرزند می‌بخشد همان الله سبحان است و نسبت دادن بخشیدن فرزند به جبرئیل از باب مجاز است.

یا تدبیر امور که تنها کار خداوند متعال است چنانکه می‌فرماید: ﴿وَمَن يُدَبِّرُ ٱلۡأَمۡرَۚ فَسَيَقُولُونَ ٱللَّهُۚ﴾ [یونس: ٣١]

«و چه کسی کار (جهان) را تدبیر می‌کند؟ پس بی درنگ خواهند گفت: الله».

و می‌فرماید: ﴿يُدَبِّرُ ٱلۡأَمۡرَ مِنَ ٱلسَّمَآءِ إِلَى ٱلۡأَرۡضِ﴾ [السجدة: ٥]

«کار (جهان هستی) را از آسمان تا زمین تدبیر می‌کند».

اما بصورت مجازی، تدبیر امور را به ملائکه نسبت داده است چنانکه می‌فرماید: ﴿فَٱلۡمُدَبِّرَٰتِ أَمۡرٗا۝٥﴾ [النازعات: ٥]

«و سوگند به فرشتگانی که کارها را تدبیر می‌کنند».

و می‌فرماید: ﴿فَٱلۡمُقَسِّمَٰتِ أَمۡرًا۝٤﴾ [الذاریات: ٤]

«و سوگند به فرشتگانی که کارها را تقسیم می‌کنند».

یا کلام خداوند که قرآن است را خداوند بر پیامبر نازل کرده است، چنانکه می‌فرماید: ﴿وَءَامِنُواْ بِمَآ أَنزَلۡتُ﴾ [البقرة: ٤١]

«و به آنچه نازل کرده‌ام (= قرآن) ایمان بیاورید».

و می‌فرماید: ﴿رَبَّنَآ ءَامَنَّا بِمَآ أَنزَلۡتَ﴾ [آل عمران: ٥٣]

«پروردگارا! به آنچه نازل کرده‌ای، ایمان آوردیم»

و در جایی دیگر عمل نازل کردن قرآن به اذن الله را به جبرئیل نسبت می‌دهد و می‌فریاد: ﴿قُلۡ مَن كَانَ عَدُوّٗا لِّجِبۡرِيلَ فَإِنَّهُۥ نَزَّلَهُۥ عَلَىٰ قَلۡبِكَ بِإِذۡنِ ٱللَّهِ﴾ [البقرة: ٩٧]

«بگو: کسی‌که دشمن جبرئیل باشد، (در حقیقت دشمن الله است) زیرا که او به اذن الله قرآن را بر قلب تو نازل کرده است»

و می‌فرماید: ﴿قُلۡ نَزَّلَهُۥ رُوحُ ٱلۡقُدُسِ مِن رَّبِّكَ بِٱلۡحَقِّ﴾ [النحل: ١٠٢]

«بگو: روح القدس (= جبرئیل) آن را از جانب پروردگارت به حق نازل کرده است».

و می‌فرماید: ﴿نَزَلَ بِهِ ٱلرُّوحُ ٱلۡأَمِينُ۝١٩٣ عَلَىٰ قَلۡبِكَ لِتَكُونَ مِنَ ٱلۡمُنذِرِينَ۝١٩٤﴾ [الشعراء: ١٩٣-١٩٤]

«روح الامین (= جبرئیل) آن را فرود آورده است(١٩٣) بر قلب تو، تا از هشدار دهندگان باشی».

یا حرکت دادن ابرها که خداوند در این آیه حرکت ابرها را به باد نسبت داده است و می‌فرماید: ﴿ٱللَّهُ ٱلَّذِي يُرۡسِلُ ٱلرِّيَٰحَ فَتُثِيرُ سَحَابٗا﴾ [الروم: ٤٨]

«الله همان کسی است که بادها را می‌فرستد، آنگاه ابرها را به حرکت در می‌آورد».

و در آیه‌ای دیگر حرکت ابرها را به خودش نسبت داده می‌فرماید: ﴿أَلَمۡ تَرَ أَنَّ ٱللَّهَ يُزۡجِي سَحَابٗا ثُمَّ يُؤَلِّفُ بَيۡنَهُۥ ثُمَّ يَجۡعَلُهُۥ رُكَامٗا﴾ [النور: ٤٣]

«آیا ندیدی که الله ابرهایی را به آرامی می‌راند، سپس بین آن‌ها پیوند می‌دهد، آنگاه آن را متراکم می‌کند».

یا رویدن گیاهان را خداوند به تاثیر آب نسبت داده و می‌فرماید: ﴿وَنَزَّلۡنَا مِنَ ٱلسَّمَآءِ مَآءٗ مُّبَٰرَكٗا فَأَنۢبَتۡنَا بِهِۦ جَنَّٰتٖ وَحَبَّ ٱلۡحَصِيدِ ٩﴾ [ق: ۹]

«و از آسمان آبی پر برکت نازل کردیم، پس با آن باغ‌ها و دانه (های) درو شدنی رویاندیم».

و در آیه‌ای دیگر می‌فرماید: ﴿ٱللَّهُ ٱلَّذِي خَلَقَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضَ وَأَنزَلَ مِنَ ٱلسَّمَآءِ مَآءٗ فَأَخۡرَجَ بِهِۦ مِنَ ٱلثَّمَرَٰتِ رِزۡقٗا لَّكُمۡۖ﴾ [إبراهيم: ٣٢]

«الله (همان) کسی است که آسمان‌ها و زمین را آفرید، و از آسمان، آبی (گوارا) نازل کرد، پس با آن (آب) میوه‌ها(ی گوناگون) برای روزی شما (از زمین) بیرون آورد».

و می‌فرماید: ﴿أَوَ لَمۡ يَرَوۡاْ أَنَّا نَسُوقُ ٱلۡمَآءَ إِلَى ٱلۡأَرۡضِ ٱلۡجُرُزِ فَنُخۡرِجُ بِهِۦ زَرۡعٗا تَأۡكُلُ مِنۡهُ أَنۡعَٰمُهُمۡ وَأَنفُسُهُمۡۚ أَفَلَا يُبۡصِرُونَ ٢٧﴾ [السجدة: ٢٧]

«آیا ندیدند که ما آب را به سوی زمین خشک (و بی گیاه) می‌رانیم، پس به (و سیلۀ) آن کشتزار را بیرون می‌آوریم، که چهارپایان‌شان و خودشان از آن می‌خورند، آیا نمی‌بینند؟!».

عبارات: ﴿فَأَخۡرَجَ بِهِۦ﴾ و ﴿فَنُخۡرِجُ بِهِۦ﴾ و ﴿فَأَنۢبَتۡنَا بِهِۦ﴾ به صراحت تاثیر آب در رویانیدن گیاهان را نشان می‌دهد، و آب را به عنوان سببی برای زنده کردن زمین مقرر کرده است، امّا فاعل و مسبب حقیقی تنها الله متعال است چنانکه می‌فرماید: ﴿ٱعۡلَمُوٓاْ أَنَّ ٱللَّهَ يُحۡيِ ٱلۡأَرۡضَ بَعۡدَ مَوۡتِهَاۚ قَدۡ بَيَّنَّا لَكُمُ ٱلۡأٓيَٰتِ لَعَلَّكُمۡ تَعۡقِلُونَ ١٧﴾ [الحديد: ١٧]

«بدانید که الله زمین را بعد از مردنش زنده می‌کند، به راستی ما آیات (خود) را برای شما (به روشنی) بیان کردیم باشد که شما اندیشه کنید».

و می‌فرماید: ﴿وَءَايَةٞ لَّهُمُ ٱلۡأَرۡضُ ٱلۡمَيۡتَةُ أَحۡيَيۡنَٰهَا وَأَخۡرَجۡنَا مِنۡهَا حَبّٗا فَمِنۡهُ يَأۡكُلُونَ ٣٣﴾ [يس: ٣٣]

«و زمین مرده برایشان نشانه (و عبرتی) است که ما آن را زنده گردانیدیم، و دانهٔ (غذایی) که از آن می‌خورند، بیرون آوردیم».

پس نسبت زنده کردن زمین توسط باران، نسبت مجاز می‌باشد، و نسبت زندن کردن زمین توسط الله، حقیقی می‌باشد و خداوند امور را بوسیلهٔ اسبابش جریان می‌دهد.

پس آب به اذن الله تاثیر می‌گذارد و سبب واقع شده است، و استقلالیتی در تاثیر گذاشتن ندارد و فاعل و تاثیر گذار حقیقی فقط الله متعال است، امّا مشرکان بت‌هایشان را مستقل از الله در نفع و ضرر رساندن می‌دانستند و آیات قرآن فراوان عبارت «من دون الله» و «مع الله» را ذکر کرده است که بیانگر اعتقاد مشرکان در مستقل دانستن بت‌هایشان می‌باشد.

ابن قیم رحمه الله دربارهٔ قدرت‌ها و اموری که ملائکه به اذن الله انجام می‌دهند می‌گوید: «إِذَا ثَبَتَ هَذَا فَمَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا مِنْ حَرَكَاتِ الْأَفْلَاكِ وَالشَّمْسِ وَالْقَمَرِ وَالنُّجُومِ وَالرِّيَاحِ وَالسَّحَابِ وَالْمَطَرِ وَالنَّبَاتِ وَحَرَكَاتِ الْأَجِنَّةِ فِي بُطُونِ أُمَّهَاتِهَا، فَإِنَّمَا هِيَ بِوَاسِطَةِ الْمَلَائِكَةِ وَالْمُدَبِّرَاتِ أَمْرًا وَالْمُقَسِّمَاتِ أَمْرًا، كَمَا دَلَّ عَلَى ذَلِكَ فِي نُصُوصٍ مِنَ الْقُرْآنِ وَالسُّنَّةِ فِي غَيْرِ مَوْضِعٍ، وَالْإِيمَانُ بِذَلِكَ مِنْ تَمَامِ الْإِيمَانِ بِالْمَلَائِكَةِ، فَإِنَّ اللهَ وَكَّلَ بِالرَّحِمِ مَلَائِكَةً، وَبِالْقَطْرِ مَلَائِكَةً، وَبِالنَّبَاتِ مَلَائِكَةً، وَبِالرِّيَاحِ مَلَائِكَةً، وَبِالْأَفْلَاكِ وَالشَّمْسِ وَالْقَمَرِ وَالنُّجُومِ، وَوَكَّلَ بِكُلِّ عَبْدٍ أَرْبَعَةً مِنَ الْمَلَائِكَةِ، كَاتِبَيْنِ عَنْ يَمِينِهِ وَشِمَالِهِ، وَحَافِظَيْنِ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ، وَوَكَّلَ مَلَائِكَةً بِقَبْضِ رُوحِهِ وَتَجْهِيزِهَا إِلَى مُسْتَقَرِّهَا فِي الْجَنَّةِ وَالنَّارِ، وَمَلَائِكَةً بِمُسَاءَلَتِهِ وَامْتِحَانِهِ فِي قَبْرِهِ، وَمَلَائِكَةً بِتَعْذِيبِهِ فِي النَّارِ أَوْ نَعِيمِهِ فِي الْجَنَّةِ، وَوَكَّلَ بِالْجِبَالِ مَلَائِكَةً، وَبِالسَّحَابِ مَلَائِكَةً تَسُوقُهُ حَيْثُ أُمِرَتْ بِهِ، وَبِالْقَطْرِ مَلَائِكَةً تَنْزِلُ بِأَمْرِ اللهِ بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ كَمَا شَاءَ اللهُ، وَوَكَّلَ مَلَائِكَةً بِغَرْسِ الْجَنَّةِ وَعَمَلِ آلَتِهَا وَفُرُشِهَا وَالْقِيَامِ عَلَيْهَا، وَمَلَائِكَةً بِالنَّارِ كَذَلِكَ.

فَأَعْظَمُ جُنْدِ اللهِ الْمَلَائِكَةُ، وَلَفْظُ الْمَلَكِ يُشْعِرُ بِأَنَّهُ رَسُولٌ مُنَفِّذٌ غَيْرِهِ وَلَيْسَ لَهُمْ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ، بَلِ الْأَمْرُ كُلُّهُ للهِ، وَهُمْ يُدَبِّرُونَ الْأَمْرَ وَيُقَسِّمُونَهُ بِأَمْرِ اللهِ وَإِذْنِهِ، قَالَ تَعَالَى إِخْبَارًا عَنْهُمْ: {وَمَا نَتَنَزَّلُ إِلَّا بِأَمْرِ رَبِّكَ لَهُ مَا بَيْنَ أَيْدِينَا وَمَا خَلْفَنَا وَمَا بَيْنَ ذَلِكَ وَمَا كَانَ رَبُّكَ نَسِيًّا} [سُورَةُ مَرْيَمَ: ٦٤].

وَقَالَ تَعَالَى: {وَكَمْ مِنْ مَلَكٍ فِي السَّمَاوَاتِ لَا تُغْنِي شَفَاعَتُهُمْ شَيْئًا إِلَّا مِنْ بَعْدِ أَنْ يَأْذَنَ اللهُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَرْضَى} [سُورَةُ النَّجْمِ: ٢٦].

وَأَقْسَمَ سُبْحَانَهُ بِطَوَائِفَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ الْمُنَفِّذِينَ لِأَمْرِهِ فِي الْخَلِيقَةِ كَمَا قَالَ تَعَالَى: {وَالصَّافَّاتِ صَفًّا - فَالزَّاجِرَاتِ زَجْرًا - فَالتَّالِيَاتِ ذِكْرًا} [سُورَةُ الصَّافَّاتِ: ١ - ٣].

وَقَالَ: {وَالْمُرْسَلَاتِ عُرْفًا - فَالْعَاصِفَاتِ عَصْفًا - وَالنَّاشِرَاتِ نَشْرًا - فَالْفَارِقَاتِ فَرْقًا - فَالْمُلْقِيَاتِ ذِكْرًا - عُذْرًا أَوْ نُذْرًا} [سُورَةُ الْمُرْسَلَاتِ: ١ - ٦].

وَقَالَ تَعَالَى: {وَالنَّازِعَاتِ غَرْقًا - وَالنَّاشِطَاتِ نَشْطًا - وَالسَّابِحَاتِ سَبْحًا - فَالسَّابِقَاتِ سَبْقًا - فَالْمُدَبِّرَاتِ أَمْرًا} [سُورَةُ النَّازِعَاتِ: ١ - ٥]».

ترجمه: «حال که این ثابت گشت در آسمان‌ها و زمین و بین آن دو، هر حرکتی اعم از حرکت افلاک و خورشید و ماه و ستارگان و باد و ابر و باران و نباتات و حرکات جنین در شکم مادرانشان همه بوسیلۀی ملائکه (فرشتگان) تدبیرگر و تقسیم‌گر صورت می‌گیرد، چنانکه نصوص قرآن و سنّت بر آن دلالت دارد و ایمان به آن از کمال ایمان به ملائکه است. خداوند ملائکه‌ای را موکل رحم قرار داده است و ملائکه‌ای را بر قطره‌های باران موکل قرار داده و ملائکه‌ای بر نباتات و ملائکه‌ای بر باد، و نیز بر افلاک و خورشید و ماه و ستارگان ملائکه‌ای گماشته شده است و بر هر شخص چهار ملائکه گماشته شده است، دو کاتب در چپ و راست او و دو محافظ در جلو و پشت او، و نیز ملائکه‌ای به قبض روحش گماشته شده است و ملائکه‌ای بر سؤال و جواب قبر و عذاب و نعمت در آنجا، و ملائکه‌ای که هنگام برخاستن از قبر او را به سمت محشر می‌برند و ملائکه‌ای که او را در آتش عذاب می‌دهند یا در بهشت نعمت می‌دهند و بر کوه‌ها ملائکه‌ای گماشته

شده است و بر ابرها نیز ملائکه‌ای که آن‌ها را هرکجا که امر شود سوق می‌دهند و بر قطرات باران ملائکه‌ای که آن‌ها را به امر خدا به‌اندازه‌ی مشخصی که خدا بخواهد فرو می‌فرستند و ملائکه‌ای که بر کاشتن بهشت و فرش کردن و بر پا کردن آن گماشته شده‌اند و همین گونه بر آتش نیز ملائکه‌ای قرار دارند.

بزرگ‌ترین سربازان خدا ملائکه او هستند و چنانکه از لفظ ملک حس می‌شود که منظور ملائکه‌ای هستند که امر غیر خود را اجرا می‌کنند و خود امری نمی‌کنند بلکه امر همه از جانب خدا است و آن‌ها امور را تدبیر می‌کنند و به امر و اذن خدا تقسیم و توزیع می‌کنند، چنانکه خداوند از قول آنان می‌فرماید:

﴿وَمَا نَتَنَزَّلُ إِلَّا بِأَمۡرِ رَبِّكَۖ لَهُۥ مَا بَيۡنَ أَيۡدِينَا وَمَا خَلۡفَنَا وَمَا بَيۡنَ ذَٰلِكَۚ وَمَا كَانَ رَبُّكَ نَسِيّٗا ٦٤﴾ [مریم: ٦٤].

«ما (فرشتگان) جز به فرمان پروردگارت فرود نمی‌آئیم، از آن او است آنچه پیش روی ما و آنچه پشت سر ما و آنچه میان این دو است و پروردگارت فراموشکار نبوده (و نیست)».

﴿۞وَكَم مِّن مَّلَكٖ فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ لَا تُغۡنِي شَفَٰعَتُهُمۡ شَيۡـًٔا إِلَّا مِنۢ بَعۡدِ أَن يَأۡذَنَ ٱللَّهُ لِمَن يَشَآءُ وَيَرۡضَىٰٓ ٢٦﴾ [النجم: ٢٦].

«چه بسیار فرشتگانی که در آسمان‌ها هستند و شفاعت ایشان سودی نمی‌بخشد و کاری نمی‌سازد، مگر بعد از آنکه خدا بخواهد به کسی اجازه دهد، و راضی و خوشنود گردد».

خداوند به گروهی از فرشتگان که فرمانش را میان خلایق اجرا می‌کند قسم می‌خورد چنانکه می‌فرماید: ﴿وَٱلصَّٰٓفَّٰتِ صَفّٗا ١ فَٱلزَّٰجِرَٰتِ زَجۡرٗا ٢ فَٱلتَّٰلِيَٰتِ ذِكۡرًا ٣﴾ [الصافات: ١-٣].

«قسم به آنان که محکم صف کشیده‌اند و قسم به آنان که سخت باز می‌دارند! و قسم به آنان که پیاپی (آیات خدا را) تلاوت می‌کنند!».

و می‌فرماید: {سوگند به فرشتگانی که پی در پی فرستاده شدند(۱) پس سوگند به فرشتگانی که همچون تندباد می‌روند(۲) و سوگند به فرشتگانی که (ابرها را) پراکنده می‌کنند(۳) پس سوگند به فرشتگانی که جداکننده (حق از باطل) اند(۴) و سوگند به

فرشتگانی که وحی (الهی) را (به پیامبران) القا می‌کنند(۵) برای اتمام حجت یا برای بیم و هشدار(۶)}.

و می‌فرماید: {سوگند به فرشتگانی که جان‌های (کافران) را به شدّت بیرون می‌کشند(۱) و سوگند به فرشتگانی که جان‌های (مؤمنان) را به نرمی‌و آسانی می‌گیرند(۲) و سوگند به فرشتگانی که شناورند(۳) و سوگند به فرشتگانی که (در اجرای اوامر الهی) بر یگدیگر سبقت می‌گیرند(۴) و سوگند به فرشتگانی (که به امر الهی) کارها را تدبیر می‌کنند}.[1] انتها

و همهٔ این اموری که ملائکه انجام می‌دهند و همهٔ این تصرفاتی که در جهان دارند، همگی به اذن الله است و آن‌ها اجرا کنندهٔ اوامر خداوند هستند و نسبت انجام آن امور به آنان، مجازی است و نسبت انجام آن امور به خداوند، حقیقی است.

و همچنین مسیح علیه السلام تصرفاتی به اذن الله داشت چنانکه خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَرَسُولًا إِلَىٰ بَنِيٓ إِسۡرَٰٓءِيلَ أَنِّي قَدۡ جِئۡتُكُم بِـَٔايَةٖ مِّن رَّبِّكُمۡ أَنِّيٓ أَخۡلُقُ لَكُم مِّنَ ٱلطِّينِ كَهَيۡـَٔةِ ٱلطَّيۡرِ فَأَنفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيۡرَۢا بِإِذۡنِ ٱللَّهِۖ وَأُبۡرِئُ ٱلۡأَكۡمَهَ وَٱلۡأَبۡرَصَ وَأُحۡيِ ٱلۡمَوۡتَىٰ بِإِذۡنِ ٱللَّهِۖ وَأُنَبِّئُكُم بِمَا تَأۡكُلُونَ وَمَا تَدَّخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمۡۚ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَأٓيَةٗ لَّكُمۡ إِن كُنتُم مُّؤۡمِنِينَ﴿٤٩﴾﴾ [آل عمران: ٤٩]

«و (عیسی را به عنوان) پیامبری به سوی بنی اسرائیل (می‌فرستد که او به آنان می‌گوید:) من از سوی پروردگارتان برایتان نشانه‌ای آورده‌ام، من از گِل برای شما (چیزی) به شکل پرنده می‌سازم، آنگاه در آن می‌دمم، پس به فرمان الله پرنده‌ای می‌شود و به فرمان الله کور مادر زاد و مبتلایان به برص (پیسی) را بهبودی می‌بخشم، و مردگان را زنده می‌کنم، و از آنچه می‌خورید و در خانه‌هایتان ذخیره می‌کنید؛ به شما خبر می‌دهم، مسلماً در این‌ها، نشانه‌ای برای شماست اگر ایمان داشته باشید».

و همچنین تصرف سلیمان علیه السلام در کَون به اذن الله، چنانکه خداوند متعال می‌فرماید: ﴿فَسَخَّرۡنَا لَهُ ٱلرِّيحَ تَجۡرِي بِأَمۡرِهِۦ رُخَآءً حَيۡثُ أَصَابَ﴿٣٦﴾ وَٱلشَّيَٰطِينَ كُلَّ بَنَّآءٖ

۱- الجواب الكافي لمن سأل عن الدواء الشافي أو الداء والدواء، صص ۲۰۰-۲۰۱.

وَغَوَّاصٍ ۝٣٧ وَءَاخَرِينَ مُقَرَّنِينَ فِي ٱلۡأَصۡفَادِ ۝٣٨ هَٰذَا عَطَآؤُنَا فَٱمۡنُنۡ أَوۡ أَمۡسِكۡ بِغَيۡرِ حِسَابٖ ۝٣٩﴾ [ص: ٣٦-٣٩]

«پس (ما) باد را برای او مسخر کردیم، تا به فرمانش به نرمی‌حرکت کند، هر کجا می‌خواست، برود(۳۶) و (نیز) شیاطین را، هر بنّا و غواصی (از آن‌ها را برای او مسخر کردیم)(۳۷) و (گروه) دیگری (از شیاطین) را (که همه) در غل و زنجیر بودند (برایش مسخر کردیم)(۳۸) این عطای ماست، پس (به هر کس می‌خواهی) ببخش، و یا نگه دار، حسابی بر تو نیست(۳۹)».

و همچنین می‌فرماید: ﴿وَلِسُلَيۡمَٰنَ ٱلرِّيحَ عَاصِفَةٗ تَجۡرِي بِأَمۡرِهِۦٓ إِلَى ٱلۡأَرۡضِ ٱلَّتِي بَٰرَكۡنَا فِيهَاۚ وَكُنَّا بِكُلِّ شَيۡءٍ عَٰلِمِينَ ۝٨١ وَمِنَ ٱلشَّيَٰطِينِ مَن يَغُوصُونَ لَهُۥ وَيَعۡمَلُونَ عَمَلٗا دُونَ ذَٰلِكَۖ وَكُنَّا لَهُمۡ حَٰفِظِينَ ۝٨٢﴾ [الأنبياء: ٨١-٨٢]

«و تند باد را مسخر (و مطیع) سلیمان کردیم، که به فرمان او به سوی سرزمینی که در آن برکت دادیم، حرکت می‌کرد، و ما بر هر چیز آگاهیم(۸۱) و (نیز) از شیاطین کسانی را (مسخر کردیم) که برایش غواصی می‌کردند، و کارهایی غیر از این (نیز) انجام می‌دادند، و (ما) حافظ آن‌ها بودیم(۸۲)».

و می‌فرماید: ﴿وَلِسُلَيۡمَٰنَ ٱلرِّيحَ غُدُوُّهَا شَهۡرٞ وَرَوَاحُهَا شَهۡرٞۖ وَأَسَلۡنَا لَهُۥ عَيۡنَ ٱلۡقِطۡرِۖ وَمِنَ ٱلۡجِنِّ مَن يَعۡمَلُ بَيۡنَ يَدَيۡهِ بِإِذۡنِ رَبِّهِۦۖ وَمَن يَزِغۡ مِنۡهُمۡ عَنۡ أَمۡرِنَا نُذِقۡهُ مِنۡ عَذَابِ ٱلسَّعِيرِ ۝١٢﴾ [سبأ: ١٢]

«و برای سلیمان باد را (مسخر ساختیم) که صبحگاهان مسیر یک ماه را طی می‌کرد، و شامگاهان مسیر یک ماه را، و چشمهٔ مس (مذاب) را برایش روان ساختیم، و از جن کسانی را (مسخر کردیم) که به فرمان پروردگارش در پیش او کار می‌کردند، و هر که از آنان که از فرمان ما سرپیچی می‌کرد، او را از عذاب آتش سوزان می‌چشاندیم».

مسخر بودن ابرها و جنیان برای سلیمان، و حرف زدن با پردنگان و حیوانات و حشرات و امر کردن آنان و اطاعت نمودن امر سلیمان توسط آنان و مجازات کردن کسانی که از امر او سرپیچی می‌کردند در واقع تصرف در کَون توسط سلیمان به اذن

الله متعال می‌باشد، سلیمان علیه السلام به ابرها اشاره می‌کرد و امر می‌کرد که به هرجایی که او می‌گوید حرکت کنند و سهولت انجام این کار توسط سلیمان، به همانند سهولت حرکت دادن یک لیوان آب از روی میز به روی زمین توسط ما می‌باشد. در واقع سلیمان وقتی می‌خواست که ابرها را حرکت دهد، دعا نمی‌کرد که خدایا این ابر را از اینجا به آنجا ببر، به همان شکلی که وقتی ما لیوانی را برمی‌داریم دعا نمی‌کنیم و نمی‌گوییم خدایا این لیوان را بوسیلۀ دست من بردار. برای اینکه شخص مسلمان و موحّد در عقیده و اندرونش لا حول ولا قوة إلا بالله نقش بسته و ملکۀ ذهنش می‌باشد. پس خداوند به سلیمان چنین قدرتی داده بود که با اشاره کردن به ابرها، آن‌ها را حرکت می‌داد به همان شکلی که خداوند چنان قدرتی به ما داده است که لیوان آب را بر داشته و حرکت بدهیم. و بدون شک حرکت دادن یک لیوان آب توسط ما انسان‌ها نیز تصرف در کَون با اذن الله متعال می‌باشد و اگر اذن خداوند نبود برداشتن یک لیوان که سهل است، حتی پلک زدن هم ممکن نبود.

پس خداوند ما را در تصرف در مملکت خودش با اذن خودش توانا ساخته است و با اذن او می‌سازیم و خراب می‌کنیم و راه می‌رویم و می‌بخشیم و منع می‌کنیم و مظهر آن رزق است خداوند همان رزاقی است که جز او کسی نمی‌تواند رزق بدهد و هرکسی رازقی من دون الله ثابت کند مشرک شده است، امّا خداوند در رزقی که به ما داده است قدرت تصرف داده و ما را نیز رازق نامیده است چنانکه می‌فرماید:﴿وَإِذَا حَضَرَ ٱلۡقِسۡمَةَ أُوْلُواْ ٱلۡقُرۡبَىٰ وَٱلۡيَتَٰمَىٰ وَٱلۡمَسَٰكِينُ فَٱرۡزُقُوهُم مِّنۡهُ وَقُولُواْ لَهُمۡ قَوۡلٗا مَّعۡرُوفٗا٨﴾ [النساء: ۸]

«و هر گاه، خویشاوندان و یتیمان و مستمندان بر تقسیم (میراث) حاضر شدند، (چیزی) از آن (اموال) به آنان رزق بدهید، و با آنان بطور شایسته و نیک سخن بگویید».

و آصف بن برخیا نیز تصرف در کَون داشت. به همان سهولتی که ما یک لیوان آب را بر می‌داریم، آصف بن برخیا علیه السلام نیز در یک چشم به هم زدن تخت و قصر سلطنت بلقیس که در یمن بود را برداشته و به شام می‌آورد چنانکه خداوند می‌فرماید: ﴿قَالَ يَٰٓأَيُّهَا ٱلۡمَلَؤُاْ أَيُّكُمۡ يَأۡتِينِي بِعَرۡشِهَا قَبۡلَ أَن يَأۡتُونِي مُسۡلِمِينَ٣٨ قَالَ عِفۡرِيتٞ مِّنَ

ٱلۡجِنِّ أَنَا۠ ءَاتِيكَ بِهِۦ قَبۡلَ أَن تَقُومَ مِن مَّقَامِكَۖ وَإِنِّي عَلَيۡهِ لَقَوِيٌّ أَمِينٞ ٣٩ قَالَ ٱلَّذِي عِندَهُۥ عِلۡمٞ مِّنَ ٱلۡكِتَٰبِ أَنَا۠ ءَاتِيكَ بِهِۦ قَبۡلَ أَن يَرۡتَدَّ إِلَيۡكَ طَرۡفُكَۚ﴾ [النمل: ۳۸-۴۰]

«(سلیمان) گفت: ای بزرگان! کدام‌یک از شما تخت او را برای من می‌آورد، پیش از آن‌که تسلیم شده نزد من آیند؟(۳۸) عفریتی از جن گفت: من آن را نزد تو می‌آورم پیش از آنکه از جایت برخیزی، و همانا من بر آن توانای امین هستم(۳۹) کسی‌که دانشی از کتاب (الهی) داشت گفت: من پیش از آن‌که چشم بر هم زنی، آن را نزد تو می‌آورم».

چنانکه در این آیه آمده است، سلیمان علیه السلام می‌گوید: ﴿أَيُّكُمۡ يَأۡتِينِي بِعَرۡشِهَا﴾ یعنی کدام یک از شما تخت او را برای من می‌آورد. و آصف بن برخیا که دانشی از کتاب الهی داشت، در جوابش گفت: ﴿أَنَا۠ ءَاتِيكَ بِهِۦ﴾ یعنی من آن را نزد تو می‌آورم و آوردن آن را به خودش نسبت داده است. در اینجا، عمل آوردن تخت بلقیس توسط آصف بن برخیا، با عمل برداشتن یک لیوان آب توسط ما، کاملا شبیه و برابر است و به همان شکلی که ما هنگامی‌که یک لیوان آب را بر می‌داریم در ملکۀ ذهنمان این عقیده را داریم که هیچ حول و قوتی جز الله وجود ندارد، به همان شکل وقتی آصف بن برخیا تخت بلقیس را آورد، همین اعتقاد را داشت و معتقد بود که خداوند به او چنین نیرویی داده که بدون بلند شدن از مکانش و در کمتر از یک چشم به هم زدن می‌تواند تخت بلقیس را از یمن بردارد و به شام بیاورد و این عدم کردن و ایجاد کردن به اذن الله بود نه قائم به ذات آصف بر برخیا. پس نمی‌توان قید: «فیما لا یقدر علیه إلا الله» را برای درخواست و طلب سلیمان از همراهانش بکار برد و بگوییم که سلیمان علیه السلام چیزی را از همراهانش خواسته که جز الله بر آن قادر نبوده است! برای اینکه همانطور که گفتم برداشتن یک لیوان و کمتر از آن پلک زدن هم از اموری است که در قدرت ما نیست بلکه تنها به اذن و قدرت الله متعال قادر به انجام آن هستیم، و امور خارق العاده‌ای که پیامبران و اولیا انجام می‌دهند نیز در حیطۀ قدرت آنان نیست؛ بلکه تنها به اذن الله است.

حتی شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمه الله می‌گوید که بنده می‌تواند به اذن الله به قدرت کن فیکون برسد، در مجموع الفتاوی می‌گوید: «وقد جاء في الأثر: " {يَا عَبْدِي أَنَا أَقُولُ لِلشَّيْءِ كُنْ فَيَكُونُ أَطِعْنِي أَجْعَلْك تَقُولُ لِلشَّيْءِ كُنْ فَيَكُونُ يَا عَبْدِي أَنَا الْحَيُّ الَّذِي لَا يَمُوتُ أَطِعْنِي أَجْعَلْك حَيًّا لَا تَمُوتُ} " وفي أثر: " {إنَّ الْمُؤْمِنَ تَأْتِيهِ التُّحَفُ مِنْ اللَّهِ: مَنْ الْحَيُّ الَّذِي لَا يَمُوتُ إلَى الْحَيِّ الَّذِي لَا يَمُوتُ} " فهذه غاية ليس وراءها مرمى كيف لا وهو بالله يسمع وبه يبصر وبه يبطش وبه يمشي؟».

ترجمه: «در اثر آمده است: {(خداوند می‌فرماید) ای بندۀ من، من به چیزی می‌گویم باش پس می‌شود، تو هم از من اطاعت کن تا تو را چنین قرار بدهم که به چیزی بگویی باش و بشود، ای بندۀ من، من زنده‌ای هستم که نمی‌میرد، تو هم از من اطاعت کن تا تو را زنده‌ای که نمی‌میرد قرار بدهم} و در اثر آمده است: {بی‌گمان مؤمن تحفه (و هدیه)ای از طرف الله که زنده است و نمی‌میرد به او داده می‌شود که زنده بودن و نمردن است} و این نهایتی است که بیشتر از آن چیزی وجود ندارد. چطور اینگونه نباشد در حالی که بندۀ مؤمن بوسیلۀ خداوند می‌شنود و بوسیلۀ او می‌بیند و بوسیلۀ او می‌گیرد و بوسیلۀ او راه می‌رود؟».[1]

چنانکه مشاهده می‌کنیم: شیخ الإسلام ابن تیمیه رحمه الله با استناد به حدیث قدسی: {يَا عَبْدِي أَنَا أَقُولُ لِلشَّيْءِ كُنْ فَيَكُونُ أَطِعْنِي أَجْعَلْك تَقُولُ لِلشَّيْءِ كُنْ فَيَكُونُ يَا عَبْدِي أَنَا الْحَيُّ الَّذِي لَا يَمُوتُ أَطِعْنِي أَجْعَلْك حَيًّا لَا تَمُوتُ} می‌گوید که انسان‌ها در صورت اطاعت و بندگی مخلصانه برای پروردگارشان، خداوند به آنان قدرت‌های بسیاری می‌دهد، از جمله قدرت کن فیکون را می‌دهد. و بدون شک رسیدن به چنین قدرتی در گرو اطاعت از الله و به اذن الله است و اصلاً به معنای شریک قرار دادن برای الله نیست. و کسی که به اذن الله کن فیکون می‌کند به معنای شریک قرار دادن او در صفات خداوند

۱- مجموع الفتاوی، ج ۴ ص ۳۷۷.

نیست، بلکه تنها به معنای قدرتی است که خداوند به او داده است. مثال آن این است که خداوند می‌شنود و می‌بیند و ما هم می‌شنویم و می‌بینیم و اینکه ما چنین صفاتی داریم و خداوند نیز چنین صفاتی دارد به معنای شریک قرار دادن برای خداوند نیست، چون شنیدن و دیدن ما قائم به نفس خودمان نیست بلکه الله خالق آن است و با اذن او می‌توانیم بشنویم و ببینیم، امّا اگر در طاعت خداوند به مقام بالایی برسیم قدرت بینایی و شنوایی ما را بیشتر می‌کند، به همان شکل که پیامبر ﷺ پشت سر خودش را در نماز می‌دید بدون اینکه سرش را برگرداند. یا همانند هنگامی‌که خداوند قدرت بینایی او را زیاد کرد و توانست به کسانی از مشرکان که دربارۀ سفر إسرا او و بیت المقدس سوال کردند، پاسخ بدهد و آنجا را برایشان وصف کند، چنانکه از ابو هریره ﷺ روایت است که گفت پیامبر ﷺ فرمود: «لَقَدْ رَأَيْتُنِي فِي الْحِجْرِ وَأَنَا أُخْبِرُ قُرَيْشًا عَنْ مَسْرَايَ، فَسَأَلُونِي عَنْ أَشْيَاءَ مِنْ بَيْتِ الْمَقْدِسِ لَمْ أُثْبِتْهَا، فَكَرُبْتُ كَرْبًا مَا كَرُبْتُ مِثْلَهُ قَطُّ , فَرَفَعَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لِي أَنْظُرُ إِلَيْهِ، مَا يَسْأَلُونِي عَنْ شَيْءٍ إِلا أَنْبَأْتُهُمْ بِهِ».

ترجمه: «در منزل خویش بودم که قریشیان دربارۀ بیت المقدس در شب معراج از من چیزهایی پرسیدند که آن‌ها را به خاطر نداشتم، به همین خاطر بسیار اندوهگین شدم به گونه‌ای که هرگز چنین اندوهی به من دست نداده بود. در این هنگام خداوند بیت المقدس را در جلوی چشمان من مجسّم کرد و از هر چه پرسیدند به آنان جواب دادم».[1]

و ابن تیمیه رحمه الله به این حدیث قدسی اشاره کرده است که خداوند فرموده است: «وَمَا يَزَالُ عَبْدِي يَتَقَرَّبُ إِلَيَّ بِالنَّوَافِلِ حَتَّى أُحِبَّهُ، فَإِذَا أَحْبَبْتُهُ: كُنْتُ سَمْعَهُ الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ، وَبَصَرَهُ الَّذِي يُبْصِرُ بِهِ، وَيَدَهُ الَّتِي يَبْطِشُ بِهَا، وَرِجْلَهُ الَّتِي يَمْشِي بِهَا، وَإِنْ سَأَلَنِي لَأُعْطِيَنَّهُ، وَلَئِنِ اسْتَعَاذَنِي لَأُعِيذَنَّهُ».

۱- حیات الأنبیاء، البیهقی (۹).

ترجمه: «بنده‌ام با ادای نوافل پیوسته به من نزدیک می‌شود تا آنجا که دوستش بدارم، پس زمانی که او را دوست داشتم، شنوایی‌اش باشم که با آن می‌شنود، بینایی‌اش باشم که با آن می‌بیند، دستش باشم که بوسیلۀ آن می‌گیرد و پایش که با آن راه می‌رود و اگر از من بخواهد بی‌تردید به او می‌دهم و اگر به من پناه جوید حتماً پناهش می‌دهم».[1]

و خضر علیه السلام نیز به اذن الله تدبیر امور می‌کرد، چنانکه تنها در زمانی که با موسی علیه السلام همراه بود سه مورد از کارهایش را متوجه شدیم و قبل و بعد از همراهی با موسی نیز کارهای این چنینی او بسیار بوده است. چنانکه هنگامی‌که موسی علیه السلام همراه او بود، کشتیی را غرق می‌کند و کودکی را می‌کشد و دیواری را بنا می‌کند و گاهی خضر علیه السلام آن افعال را به خودش نسبت می‌دهد و می‌گوید: ﴿فَأَرَدتُّ أَنۡ أَعِيبَهَا﴾ [الکهف: ۷۹]. «پس من خواستم آن را معیوب کنم».

و می‌گوید: ﴿فَأَرَدۡنَآ﴾ [الکهف: ۸۱]. «از این رو، خواستیم».

و گاهی آن افعال را به الله متعال نسبت می‌دهد و می‌گوید: ﴿فَأَرَادَ رَبُّكَ﴾ [الکهف: ۸۲]. «پس پروردگارت خواست».

و بعد از انجام این کارها می‌گوید: ﴿وَمَا فَعَلۡتُهُۥ عَنۡ أَمۡرِي﴾ [الکهف: ۸۲]. «و این (کارها) را من خود سرانه انجام ندادم».

بلکه به فرمان الله انجام داده است. پس، اینکه مثلاً کودکی که در ظاهر هیچ تکلیفی بر او نیست را بکشد و موسی علیه السلام از کار او بسیار شگفت زده شود و بگوید: ﴿أَقَتَلۡتَ نَفۡسٗا زَكِيَّةَۢ بِغَيۡرِ نَفۡسٖ لَّقَدۡ جِئۡتَ شَيۡـٔٗا نُّكۡرٗا ٧٤﴾ [الکهف: ٧٤]

«آیا انسان پاکی را، بدون آنکه کسی را کشته باشد؛ کشتی؟ براستی کار زشتی انجام دادی».

این کار او تصرف در کَون است؛ منتها به فرمان خداوند متعال.

۱- بخاری (۶۰۲۱).

پس زنده کردن مردگان توسط عیسی و غیر او[1] و بخشیدن فرزند توسط جبرئیل به ابراهیم و حرکت دادن ابرها توسط سلیمان و نحو آن، وقتی انجام این امور را به خودشان

۱- ابن تیمیه رحمه الله دربارۀ زنده کردن مردگان توسط انبیا و غیر انبیا می‌گوید:

«والآيات التي يبعث الله بها أنبياء، قد يكون مثلها لأنبياء أُخَر؛ مثل إحياء الموتى؛ فقد كان لغير واحد من الأنبياء وقد يكون إحياء الموتى على يد اتباع الأنبياء؛ كما قد وقع لطائفة من هذه الأمة، ومن اتباع عيسى؛ فإن هؤلاء يقولون: نحن إنّما أحيى الله الموتى على أيدينا؛ [لاتّباع محمد، أو المسيح، فبإيماننا بهم، وتصديقنا لهم أحيى الله الموتى على أيدينا] فكان إحياء الموتى مستلزماً [لصدق] عيسى، و [محمّدٍ]، لم يكن قطّ مع تكذيبهما، فصار آية لنبوّتهم، وهو أيضاً آية لنبوّة موسى، وغيره من أنبياء بني [إسرائيل] الذين أحيي الله الموتى على أيديهم».

ترجمه: «آیات و نشانه‌هایی که خداوند با آن پیامبران را مبعوث می‌کند ممکن است که همانند آن آیات را انبیای دیگر هم داشته باشند، مانند زنده‌کردن مردگان، برای اینکه بیش از یک تن از انبیا چنین آیتی داشته‌اند و ممکن است که زنده‌کردن مردگان بر دست پیروان انبیا هم صورت گرفته باشد، چنانکه برای طایفه‌ای از این امّت و برای پیروان عیسی اتفاق افتاده است، برای اینکه آنان می‌گویند: همانا ما کسانی هستیم که بخاطر پیروی کردن از محمد یا مسیح، خداوند مردگان را بر روی دستان ما زنده می‌کند. پس بخاطر ایمان ما به آنان و تصدیق کردن ما برای آنان، خداوند مردگان را بر روی دستان ما زنده می‌کند. پس زنده کردن مردگان، لازمه‌اش تصدیق کردن عیسی و محمد است و هرگز با تکذیب کردن آنان همراه نمی‌باشد، پس نشانه‌ای برای نبوت آنان است و همچنین نشانه‌ای برای نبوت موسی و دیگر از انبیای بنی اسرائیل است کسانی که خداوند بر روی دستان آنان مردگان را زنده کرد». [النبوات، ج ۲ صص ۸۰۷-۸۰۸].

همچنین شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمه الله می‌گوید: «ولا يمتنع أن يأتي نبيّ بنظير آية نبيّ، كما أتى المسيح بإحياء الموتى، وقد وقع إحياء الموتى على يد غيره».

ترجمه: «غیر ممکن نیست که پیامبری به همانند آیت پیامبر دیگری را بیاورد، چنانکه مسیح با زنده‌کردن مردگان آمد، و بر روی دستان دیگران نیز زنده‌کردن مردگان اتفاق افتاده است». [الجواب الصحيح لمن بدل دين المسيح، ج ۵ ص ۴۳۴].

و باز ابن تیمیه رحمه الله می‌گوید: «بخلاف إحياء الموتى: فإنّه‌اشترك فيه [كثيرٌ] من الأنبياء، بل ومن الصالحين».

ترجمه: «بر خلاف زنده کردن مردگان که در این آیت، بسیاری از انبیا و حتی انسان‌های صالح نیز، مشترک هستند». [النبوات ج ۲ ص ۸۲۱].

و همچنین ابن تیمیه رحمه الله می‌گوید: «فإنّ أعظم آيات المسيح عليه السلام إحياء الموتى. وهذه الآية قد شاركه فيها غيره من الأنبياء؛ كإلياس وغيره».

ترجمه: «بزرگ‌ترین آیت مسیح علیه السلام، زنده‌کردن مردگان بود، و در این آیت پیامبران دیگر هم شریک بودند، مانند الیاس و غیر او». [الجواب الصحیح، ج ۴ ص ۱۷].

حتی خداوند به مسیح دجال که یکی از نشانه‌های قیامت است و ادعای خدایی می‌کند، قدرت‌هایی می‌دهد که بدون شک به اذن اوتعالی است نه مستقل از الله متعال، چنانکه در صحیح مسلم آمده است: «قُلْنَا: يَارَسُولَ اللهِ وَمَا إِسْراعُهُ فِي الأَرْضِ ؟ قالَ: "كَالْغَيْث استَدبَرَتْه الرِّيحُ، فَيَأْتِي على الْقَوْم، فَيَدْعُوهم، فَيؤْمنُونَ بِهِ، ويَسْتجيبون لَهُ فَيَأمُرُ السَّماءَ فَتُمْطِرُ، والأَرْضَ فَتُنْبِتُ، فَتَرُوحُ عَلَيْهِمْ سارِحتُهُم أَطْوَلَ مَا كَانَتْ ذُرىً، وَأَسْبَغَه ضُرُوعاً، وأَمَدَّهُ خَواصِرَ، ثُمَّ يَأْتِي الْقَوْمَ فَيَدْعُوهم، فَيَرُدُّون عَلَيهِ قَوْلهُ، فَيَنْصَرف عَنْهُمْ، فَيُصْبحُون مُمْحِلينَ لَيْسَ بأَيْدِيهم شَيءٌ منْ أَمْوالِهِم، وَيَمُرُّ بِالخَرِبَةِ فَيقول لَهَا: أَخْرجِي كُنُوزَكِ، فَتَتْبَعُه، كُنُوزُهَا كَيَعَاسِيب النَّحْلِ، ثُمَّ يدْعُو رَجُلاً مُمْتَلِئاً شَباباً فَيضْربُهُ بالسَّيْفِ، فَيَقْطَعهُ، جِزْلَتَيْن رَمْيَةَ الْغَرَضِ، ثُمَّ يَدْعُوهُ، فَيُقْبِلُ، وَيَتَهلَّلُ وجْهُهُ يَضْحَكُ».

ترجمه: «گفتیم: ای رسول خدا! سرعت دجال در زمین چقدر است؟ فرمودند: "مانند باران است که باد آن را دنبال کند؛ نزد طایفه‌ای می‌رود و ایشان را به خود می‌خواند، به او ایمان می‌آورند و دعوتش را اجابت می‌کنند و به آسمان امر می‌کند، باران می‌بارد و به زمین فرمان می‌دهد، زمین می‌رویاند و حیوان‌های آن قوم که می‌چرند، در حالی پیش آن‌ها برمی‌گردند که پشت‌ها و لگن‌هایشان از پیش بزرگتر و قوی‌تر (گوشت بیشتری دارند) و پستان‌هایشان از شیر پرتر است. بعد نزد قوم دیگری می‌آید و آن‌ها را به خود دعوت می‌کند، آن جماعت دعوت او را رد می‌کنند و او از آن‌ها منصرف شده، برمی‌گردد و آن طایفه دچار خشکسالی می‌شوند و تمام دارایی آن‌ها از دستشان می‌رود؛ و دجال بر ویرانه‌ای می‌گذرد، به آن خطاب می‌کند: گنجینه‌هایت را بیرون بده! و گنجینه‌های مدفون در آن زمین، مانند زنبورهای نر که ملکه را دنبال می‌کنند، به دنبال او می‌روند؛ سپس مرد جوان تنومندی را دعوت می‌کند و او را با شمشیر می‌زند و به سرعتِ پرتاب کردن تیر به هدف، او را دو نیم می‌کند و سپس او را می‌خواند و او در حالی که صورتش درخشان است و می‌خندد (زنده می‌شود و) می‌آید...». [صحیح مسلم (۲۹۳۷-۱۱۰)]

نسبت می‌دهند از باب مجاز است و در واقع آنان به امر و اذن الله این کارها را کرده‌اند و نسبت انجام این امور به خداوند متعال حقیقی می‌باشد. پس تقسیم کردن امور به

چنانکه در این حدیث آمده است، مسیح دجال کارهایی مانند باراندن باران از آسمان و رویاندن گیاه از زمین و فربه کردن حیوانات و زنده کردن مردگان و... انجام می‌دهد.

سوال: آیا مسیح دجال به اذن الله این کارها را کرده است یا بدون اذن الله و بصورت مستقل از الله؟

اگر بگوییم بطور مستقل از الله و خارج از حیطهٔ قدرت خداوند چنین کارهایی کرده است پس کافر و مشرک خواهیم شد!

و اگر بگوییم که به اذن الله چنین کارهایی کرده است، پس ثابت کرده‌ایم و اعتراف کرده‌ایم که اعطای چنین قدرت‌هایی به مخلوق، منافاتی با توحید ربوبیت ندارد و به معنای شریک قرار دادن مخلوقی با خداوند متعال، در زنده‌کردن مردگان یا بارانیدن باران یا بیرون آوردن گنج زمین و... ندارد. وقتی خداوند به دجال که از اولیاء شیطان است چنین قدرت‌هایی را بدهد، چرا به اولیاء خودش چنین قدرت‌ها و کرامت‌هایی ندهد؟

چگونه این اعتقاد شرک نیست که اگر گفته شود: «خداوند به مسیح دجال قدرت زدن کردن مردگان و بارانیدن باران و... را داده است»، امّا چرا اگر کسی بگوید که: «خداوند به اذن الله به میّت قدرت دعا کردن برای زائرش را داده است و از او درخواست دعا کند» به معنای شریک قرار دادن برای خداوند است؟

پس اگر کسی بگوید فلان چیز یا فلان مخلوق، به اذن الله وسیله‌ای و سببی است که خداوند برای رسیدن به خواسته‌ای مشخص، آن وسیله و سبب را قرار داده است، از شرک خارج می‌شود. و می‌ماند نظر کردن در ادعایش که آیا در تشخیص وسیله‌اش مصیب است یا مخطئ. و انسان بخاطر خطا در تشخیص وسیله دچار کفر و شرک نمی‌شود. مانند کسی که می‌گوید آب‌لیمو به اذن الله برای شکم‌درد خوب است و در تشخیص وسیله‌اش مصیب باشد، سپس کسی دیگر بگوید آب‌نمک به اذن الله برای شکم درد خوب است و حقیقتاً خوب نباشد. آیا چنین کسی بخاطر خطا در تشخیص وسیله دچار کفر و شرک شده است؟ چون چنین کسی وسیله و سبب را مستقل از الله ندانسته بلکه آن وسیله و سبب را مقرر شده به اذن الله می‌داند. پس کسی که معتقد است عیسی علیه السلام یا غیر او می‌توانند به اذن الله، مرده را زنده کنند، مشرک نمی‌شود و صفات ربوبیت برای غیر الله قائل نشده است.

اما اگر بگوید چیزی یا مخلوقی، بصورت مستقل از الله و «من دون الله» یا «مع الله» می‌تواند مرده را زنده کند، دچار شرک اکبر شده است. و شرک مشرکان از این نوع بود.

اموری که جز الله کسی بر آن قادر نیست و بغیر از الله هم بر آن قادر هستند، تقسیمی اشتباه و متوهم معناهای فاسدی می‌باشد که توضیح آن در صفحات قبل گذشت؛ والحمد لله رب العالمین.

تفاوت تفویض با اذن الله

گفتیم که بندگان خداوند، به اذن الله می‌توانند به قدرت‌های زیادی دست یابند، نمونه‌اش جبریل که شدید القوی است و دیگر ملائکه‌ای که به اذن الله تدبیر امور می‌کنند و ... امّا اگر کسی بگوید خداوند به اذن الله شریکی برای خودش قرار داده است، یا خداوند به اذن الله فرزند و همسر برای خود گرفته است، اینکه می‌گوید به اذن الله است، توجیه کنندۀ شرک او نخواهد بود. اگر کسی بگوید الله متعال به اذن خودش فلان بنده‌اش را شریک خودش کرده است، باز دچار شرک شده است چراکه خداوند به شرک اجازه نمی‌دهد.

در واقع تفاوت آشکاری وجود دارد بین اینکه مثلاً الله متعال به یکی از ملائکه‌اش اجازۀ کشیدن روح انسان‌ها را بدهد و بین اینکه الله متعال امر کشیدن روح انسان‌ها را به یکی از ملائکه‌اش تفویض کرده باشد تا بطور مستقل از الله قبض روح نماید. یا مثلاً یکی معتقد باشد که ملائکه فرزندان خداوند متعال هستند و سپس بگوید به اذن الله! برای اینکه قرار دادن فرزند برای الله شرک در ذات خداوند است و خداوند هرگز به شرک اذن نمی‌دهد. امّا سبب قرار دادن ملائکه در کشیدن ارواح به اذن الله، موجب شرک نمی‌شود چون در این حالت، ملائکه تنها مُجریان فرمان الهی هستند؛ چنانکه الله متعال می‌فرماید: ﴿لَا يَسۡبِقُونَهُۥ بِٱلۡقَوۡلِ وَهُم بِأَمۡرِهِۦ يَعۡمَلُونَ٢٧﴾ [الأنبياء: ۲۷]

«(ملائکه هرگز) در سخن بر او پیشی نمی‌گیرند، و به فرمان او کار می‌کنند».

پس اعتقاد به تفویض (تفویض یعنی واگذار کردن) در هر حالتی شرک است اگرچه کسی که به آن اعتقاد دارد، برای تفویضی که به آن قائل است، بگوید که به اذن الله است! مثلاً شخصی معتقد باشد که امور بندگان و شئون عالم به اذن الله به فلان انسان واگذار شده است و آن انسان بطور مستقل از الله تدبیر امور می‌کند و امر خلق و رزق از

جانب خدا به او واگذار شده است و قضا و قدر و مشیت و تصرف و دخالت خداوند در آن وجود ندارد. چنین تفویضی شرک است و با اذن الله تفاوت دارد.

چنانکه فخر رازی رحمه الله دربارۀ مشرکان می‌گوید: «أَنَّهُمُ اعْتَقَدُوا أَنَّ الْمُتَوَلِّيَ لِكُلِّ إِقْلِيمٍ مِنْ أَقَالِيمِ الْعَالَمِ، رُوحٌ مُعَيَّنٌ مِنْ أَرْوَاحِ عَالَمِ الْأَفْلَاكِ، فَعَيَّنُوا لِذَلِكَ الرُّوحِ صَنَمًا مُعَيَّنًا وَاشْتَغَلُوا بِعِبَادَةِ ذَلِكَ الصَّنَمِ، وَمَقْصُودُهُمْ عِبَادَةُ ذَلِكَ الرُّوحِ».

ترجمه: «آنان معتقد بودند که هر اقلیمی از اقالیم عالم را روح معینی از ارواح عالم افلاک در دست دارد و متوّلی آن است، پس برای آن روح، صنم معینی را تعیین کردند و به عبادت آن صنم مشغول شدند و مقصودشان عبادت آن روح بود».[1]

پس در تفویض، خداوند دخالتی در تدبیر امور واگذار شده ندارد و شخصی که امور به او واگذار شده است با اختیار و ارادۀ مستقل خود کار می‌کند و چنین اعتقادی شرک اکبر است. امّا در اذن الله، تدبیر گر و آمر و ناهی تنها الله متعال است و شخصی که به اذن الله کاری را انجام می‌دهد از طرف خود هیچ استقلالیتی ندارد بلکه تنها کاری که خداوند به او سپرده است را طبق فرمان خداوند انجام می‌دهد.

برای همین اگر کسی معتقد باشد که مردگان به اذن الله می‌توانند برای زندگان دعا کنند و یا سببی برای رسیدن به نفعی باشند و مردگان خودشان هیچ گونه استقلالیتی در نفع و ضرر رساندن ندارند، چنین کسی مرتکب هیچ گونه شرکی نشده است. امّا اگر کسی معتقد باشد که مردگان بطور مستقل از الله می‌توانند نفع و ضرری برسانند یا امور به آنان تفویض شده است و آن‌ها می‌توانند به نزد الله دربارۀ نیازهایشان شفاعت نافذ کنند، و مردگان را بصورت مستقل از الله به فریاد بخوانند و به آنان استغاثه کند و از آنان استعانه کند، چنین کسی دچار شرک اکبر شده است و شرک مشرکان زمان پیامبر ﷺ به نسبت إله‌هایشان اینگونه بود. امّا متاسفانه عدم شناخت صحیح شرک مشرکان و عدم شناخت تفاوت بین «تفیض» و «اذن الله» و عدم فهم صحیح آیاتی که دربارۀ مشرکان

۱- تفسیر مفاتیح الغیب، ج ۱۷ ص ۲۲۷.

نازل شده است موجب شده که علمای دعوت نجد، کسی که از میّت درخواست دعا کند را مشرک بدانند و گمان کنند که مشرکان زمان پیامبر ﷺ نیز تنها بخاطر درخواست دعا از بت‌هایشان دچار شرک شده بودند، امّا هیچ گونه توجهی به نوع اعتقادی که مشرکان نسبت به بت‌هایشان داشتند نمی‌کنند و مشرکان را موحدان در ربوبیت معرفی می‌کنند که همهٔ این‌ها خطاهای عقیدتی خطرناکی هستند که باطل بودن آن را در فصل‌های مختلف این کتاب به یاری خداوند بیان کردیم.

سلام کردن به مردگان و جواب دادن سلام ما توسط مردگان

و این ادعا که {مردگان نمی‌توانند برای زندگان دعای خیر بکنند و درخواست دعای خیر از آنان به معنای درخواست چیزی است که جز الله بر آن قادر نیست و لذا شرک است} چنین ادعایی از اساس باطل است برای اینکه:

اولاً: ثابت کردیم که مردگان می‌شنوند؛ اگرچه در بعضی احیان باشد.

دوماً: سلام کردن به مردگان و جواب دادن سلام ما توسط مردگان، دلالت بر این دارد که مردگان برای زندگان دعای خیر می‌کنند و دعا نوعی از شفاعت است و سلام به معنای دعای سلامتی از هرگونه آفت می‌باشد و وقتی که ما به میّت سلام می‌کنیم و میّت جواب سلام ما را می‌دهد یعنی میّت دارد برای ما خداوند را به دعا می‌خواند و برای ما دعای سلامتی از هرگونه آفت و شر می‌کند. و پیامبر ﷺ به ما یاد داده است که وقتی به قبرستان رفتیم به مردگان سلام بکنیم.

سلیمان بن بُرَیده از پدرش بریده بن الحصیب الأسلمی رضی الله عنهما روایت کرده که گفت: «كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم يُعَلِّمُهُمْ إِذَا خَرَجُوا إِلَى الْمَقَابِرِ أَنْ يَقُولُوا: السَّلَامُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الدِّيَارِ مِنْ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُسْلِمِينَ، وَإِنَّا إِنْ شَاءَ اللَّهُ بِكُمْ لَاحِقُونَ، نَسْأَلُ اللَّهَ لَنَا وَلَكُمْ الْعَافِيَةَ».

ترجمه: «پیامبر ﷺ آن‌ها را تعلیم می‌داد، که چون به قبرستان روند، بگویند: سلام بر شما باد، اهل این منزل از مؤمنان و مسلمانان و اگر خدا بخواهد به شما می‌پیوندیم از خداوند برای خودمان و شما عافیت می‌طلبم».[۱]

همچنین پیامبر ﷺ می‌فرماید که هرکس به من سلام بفرستد من نیز جواب سلام او را می‌دهم و به او سلام می‌فرستم، چنانکه می‌فرماید: «مَا مِنْ أَحَدٍ يُسَلِّمُ عَلَيَّ إِلّا رَدّ اللّهُ عَلَيّ رُوحِي حَتّى أَرُدّ عَلَيْهِ السّلَامَ».

ترجمه: «هیچ کس نیست که بر من سلام کند جز اینکه خداوند روحم را به من بازمی‌گرداند تا جواب سلامش را بدهم».[۲]

و در حدیث دیگر از ابوهریره ﷺ آمده که گفت: «إِذَا مَرّ الرّجُلُ بِقَبْرِ أَخِيه يَعْرِفُهُ فَيُسَلِّمُ عَلَيْهِ رَدّ عَلَيْهِ السّلَامُ وَعَرَفَهُ وَإِذَا مَرّ بِقَبْرٍ لَا يَعْرِفُهُ فَسلم عَلَيْهِ رد عَلَيْهِ السَّلَام».

ترجمه: «ابو هریره ﷺ گفت: اگر مردی از نزد قبر برادرش عبور کند و او را بشناسد و به او سلام بکند او هم جواب سلامش را می‌دهد و او را می‌شناسد. و اگر از نزد قبری بگذرد که او را نشناسد و به او سلام کند او هم به سلامش پاسخ می‌دهد».[۳]

و عایشه ﷺ می‌گوید: «قَالَ رَسُول الله مَا من رجل يزور قبر أَخِيه وَيجْلس عِنْده إِلَّا استأنس بِهِ ورد عَلَيْهِ حَتَّى يقوم».

۱- صحیح مسلم (۹۷۵)، ج ۲ ص ۶۷۱، سنن ابن ماجه (۱۵۴۷)، مسند احمد (۲۲۹۸۵).

۲- مسند احمد (۱۰۸۱۵)، و ابو داود (۲۰۴۱). و نووی در الأذکار (۱۵۴) و ابن تیمیه در اقتضاء الصراط المستقیم (۱۷۳/۲) آن را صحیح دانسته‌اند.

۳- ابن ابی دنیا آن را روایت کرده و صحیح دانسته است و ابن تیمیه و ابن قیم و شوکانی و غیر آنان، این حدیث را صحیح دانسته‌اند.

ترجمه: «رسول خدا فرمود هیچ کسی نیست که قبر برادرش را زیارت کند و نزدش بنشیند جز اینکه آن مرده با او انس می‌گیرد و صحبتش را پاسخ می‌دهد تا اینکه زائر بلند می‌شود (و می‌رود)».[۱]

و از ابن عباس رضی الله عنهما روایت شده است که پیامبر ﷺ فرمود: «مَا مِنْ أَحَدٍ يَمُرُّ عَلَى قَبْرِ أَخِيهِ الْمُؤْمِن وَفِي رِوَايَة : بِقَبْرِ الرّجُلِ كَانَ يَعْرِفُهُ فِي الدُّنْيَا فَيُسَلِّمُ عَلَيْهِ إلّا عَرَفَهُ وَرَدّ عَلَيْهِ».

ترجمه: «هیچ کسی نیست که بر قبر برادر مومنش عبور کند و در روایتی، بر قبر مردی که در دنیا او را می‌شناخت، عبور کند، و بر او سلام کند، إلا اینکه او را می‌شناسد و به او پاسخ می‌دهد».[۲]

و «سلام» از نام‌های الله تعالی می‌باشد و معنای آن پاکی و رهایی از تمام نقص‌ها و عیب‌ها می‌باشد. و مراد از سلام در عبارت (السلام علیکم و رحمة الله وبرکاته) در واقع دعای حفظ و سلامتی و نجات برای شخص است.

پس وقتی ما به پیامبر ﷺ یا هر شخص مومن دیگری در قبرش سلام می‌کنیم، آن شخص نیز جواب سلام ما را می‌دهد. یعنی ما برای او دعای حفظ و سلامتی و رحمت و برکت و عنایت و نجات می‌کنیم و او نیز به همان شکل برای ما دعای حفظ و سلامتی می‌کند.

و خداوند متعال می‌فرماید: ﴿إِنَّ ٱللَّهَ وَمَلَٰٓئِكَتَهُۥ يُصَلُّونَ عَلَى ٱلنَّبِيِّۚ يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ صَلُّواْ عَلَيۡهِ وَسَلِّمُواْ تَسۡلِيمًا ٥٦﴾ [الأحزاب: ٥٦]

«بی‌گمان الله و فرشتگانش بر پیامبر درود می‌فرستند؛ ای کسانی‌که ایمان آورده‌اید! بر او درود فرستید، و سلام بگویید، سلامی‌نیکو».

۱- ابن ابی الدنیا در کتاب «القبور» باب «معرفَة الْمَوْتَى بزيارة الْأَحْيَاء». نگا: سیر اعلام النبلاء ج ۱۳ ص ۴۰۶ - هدية العارفين ج ۱ ص ۴۴۲ - شرح الصدور، ص ۲۷۳.

۲- نیل الأوطار ج ۳، ص ۳۰۵.

و انس ﷺ روایت می‌کند که پیامبر ﷺ فرمودند: «أَكْثِرُوا الصَّلَاةَ عَلَيَّ يَوْمَ الْجُمُعَةِ وَلَيْلَةَ الْجُمُعَةِ؛ فَمَنْ صَلَّى عَلَيَّ صَلَاةً صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ عَشْرًا».

ترجمه: «در روز و شب جمعه بر من زیاد صلوات بفرستید، و هرکس بر من صلوات بفرستد، خداوند ۱۰ بار بر او صلوات می‌فرستد».[۱]

و در صحیح بخاری آمده است: «{إِنَّ اللَّهَ وَمَلائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ} قَالَ أَبُو الْعَالِيَةِ صَلاَةُ اللهِ ثَنَاؤُهُ عَلَيْهِ عِنْدَ الْمَلاَئِكَةِ وَصَلاَةُ الْمَلاَئِكَةِ الدُّعَاءُ. قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ {يُصَلُّونَ} يُبَرِّكُونَ».

ترجمه: «ابو العالیه می‌گوید: صلاة خداوند، ثنایش بر محمد در نزد ملائکه است. و صلاة ملائکه، دعایشان (برای محمد) است. و ابن عباس ﷺ می‌گوید: {يُصَلُّونَ} یعنی بر او برکت می‌فرستند».[۲]

و اوس بن ابی اوس ﷺ از پیامبر ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «إنَّ مِنْ أفضلِ أيَّامِكم يومَ الجمعَةِ فيه خُلِقَ آدمُ وفيه قُبِضَ وفيه النفخةُ وفيه الصعْقَةُ فأكْثِروا عليَّ منَ الصلاةِ فيهِ فإنَّ صلاتَكم معروضةٌ عليَّ قال قالوا يا رسولَ اللهِ وكيفَ تُعْرَضُ صلاتُنَا عَلَيْكَ وقدْ أَرَمْتَ يَقُولون بَلِيتَ فقال إنَّ الله عز وجل حرَّمَ علَى الأرضِ أجسادَ الأنبياءِ».

ترجمه: «بهترین روزهای شما روز جمعه است، در آن روز خداوند آدم علیه السلام را آفرید، و در روز جمعه فوت کرد، و در روز جمعه فرشته در بوق (شیپور) می‌دمد، و در این روز صعقه، (یعنی: مردن تمامی انسان‌ها) خواهد بود، پس در این روز بر من درود و صلواتی بسیار بفرستید، چون درود و صلوات شما بر من عرضه خواهد شد. گفتند: چگونه صلوات ما بر شما عرضه می‌شود در حالی که بدن شما از می‌پوسد، و می‌گویند به خاک

۱- بیهقی (۵۹۹۴)، آلبانی در السلسلة الصحیحة (۱۴۰۷) می‌گوید حسن است و شواهدی برای آن وجود دارد.

۲- صحیح بخاری، ج ۶ ص۱۵۱.

تبدیل شدی. پیامبر فرمود: خداوند بر زمین حرام کرده است که اجساد انبیاء را از بین ببرد».[۱]

و بنا بر حکم خداوند که می‌فرماید: ﴿وَإِذَا حُيِّيتُم بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّواْ بِأَحۡسَنَ مِنۡهَآ أَوۡ رُدُّوهَآۗ إِنَّ ٱللَّهَ كَانَ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٍ حَسِيبًا ٨٦﴾ [النساء: ٨٦]

«و چون شما را تحیت (و سلام) گویند، پس پاسخی بهتر و یا همانند آن بدهید، الله بر همه چیز حساب‌رس است».

وقتی که ما به پیامبر ﷺ سلام و صلاة می‌فرستیم، پیامبر نیز به ما سلام و صلاة می‌فرستد و خداوند نیز بر ما صلاة و سلام می‌فرستد. سلام و صلاة خداوند، اعطای سلامتی و رحمت به بنده‌اش است. و سلام و صلاة پیامبر، درخواست اعطای سلامتی و رحمت از خداوند برای بنده‌اش است. پس ثابت می‌شود که پیامبر ﷺ بعد از وفاتش برای ما دعای سلامتی می‌کند.

اکنون: اگر شخص مسلمانی به این قصد به پیامبر ﷺ سلام بکند و هدفش از سلام کردن به پیامبر این باشد که پیامبر ﷺ برایش طلب سلامتی کند، آیا با توجه به این قصد و هدف و طلبش، از پیامبر ﷺ بعد از وفاتش چیزی طلب کرده که جز الله بر آن قادر نیست و دچار شرک شده است؟!

پناه می‌بریم به خداوند از شر غلات و خوارج و سفهاء الأحلام و حدثاء الأسنانی که قرآن می‌خوانند امّا از حنجره‌هایشان پایین‌تر نمی‌رود و سراغ آیاتی که دربارۀ مشرکان نازل شده است می‌روند و آنان را برای مسلمانان به کار می‌برند.

عمل میّت با مردنش قطع می‌شود

و امّا اینکه پیامبر ﷺ می‌فرماید: «إِذَا مَاتَ الإِنْسَانُ انْقَطَعَ عَمَلُهُ إِلا مِنْ ثَلاثٍ : صَدَقَةٍ جَارِيَةٍ، أَوْ عِلْمٍ يُنْتَفَعُ بِهِ، أَوْ وَلَدٍ صَالِحٍ يَدْعُو لَهُ».

۱- ابو داود (۱۰۴۷)، ابن خزیمه در تفسیرش، ج ۶ ص ۴۶۳ می‌گوید صحیح است. حاکم در مستدرکش، ج ۵ ص ۷۷۶ می‌گوید طبق شرط شیخین صحیح است.

ترجمه: «زمانی که انسان می‌میرد اعمالش قطع می‌شوند؛ مگر از سه چیز: صدقه جاریه، علمی‌که از آن بهره گرفته می‌شود و فرزند صالحی که برای او دعای (خیر) کند».[1]

منظور، انقطاع اجر و ثواب اعمال است نه خود اعمال. پس اینکه میّت با مردنش عملش قطع می‌شود و پروندۀ اعمال او بسته می‌شود، به معنای قطع عمل از او نیست چون کسی که چنین بگوید، در واقع عالم برزخ را انکار کرده است. جسم انسان با مردن از کار می‌افتد امّا روح انسان باقی می‌ماند و چه روح کافران و چه روح مومنان در عالم برزخ به حیات خود ادامه می‌دهند. خداوند دربارۀ حیات برزخی فرعون و آل او که نمونه‌ای از روح کافران‌اند، و عذاب کشیدن آنان در هر روز و شب می‌فرماید: ﴿وَحَاقَ بِـَٔالِ فِرۡعَوۡنَ سُوٓءُ ٱلۡعَذَابِ ٤٥ ٱلنَّارُ يُعۡرَضُونَ عَلَيۡهَا غُدُوّٗا وَعَشِيّٗاۚ وَيَوۡمَ تَقُومُ ٱلسَّاعَةُ أَدۡخِلُوٓاْ ءَالَ فِرۡعَوۡنَ أَشَدَّ ٱلۡعَذَابِ ٤٦﴾ [غافر: ٤٥-٤٦]

«و بدترین عذاب آل فرعون را در میان گرفت(۴۵) (آن عذاب) آتش (دوزخ است) که هر صبح و شام بر آن عرضه می‌شوند و روزی‌که قیامت بر پا می‌شود (گفته می‌شود:) آل فرعون را در سخترین عذاب وارد کنید(۴۶)».

و دربارۀ منعم شدن شهدا که نمونه‌ای از روح مومنان اند می‌فرماید: ﴿وَلَا تَحۡسَبَنَّ ٱلَّذِينَ قُتِلُواْ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ أَمۡوَٰتَۢاۚ بَلۡ أَحۡيَآءٌ عِندَ رَبِّهِمۡ يُرۡزَقُونَ ١٦٩ فَرِحِينَ بِمَآ ءَاتَىٰهُمُ ٱللَّهُ مِن فَضۡلِهِۦ وَيَسۡتَبۡشِرُونَ بِٱلَّذِينَ لَمۡ يَلۡحَقُواْ بِهِم مِّنۡ خَلۡفِهِمۡ أَلَّا خَوۡفٌ عَلَيۡهِمۡ وَلَا هُمۡ يَحۡزَنُونَ ١٧٠﴾ [آل عمران: ١٦٩-١٧٠]

«و هرگز کسانی را که در راه الله کشته شده‌اند؛ مرده مپندار، بلکه زنده‌اند، نزد پروردگارشان روزی داده می‌شوند(۱۶۹) به آنچه الله از فضل و کرم خود به ایشان داده‌است، شادمانند، و به کسانی‌که هنوز به آن‌ها نپیوسته‌اند، خوش وقتند، که نه بیمی‌بر آن‌هاست و نه‌اندوهگین می‌شوند(۱۷۰)»

و می‌فرماید: ﴿وَمِن وَرَآئِهِم بَرۡزَخٌ إِلَىٰ يَوۡمِ يُبۡعَثُونَ ١٠٠﴾ [المؤمنون: ١٠٠]

۱- صحیح مسلم (۱۶۳۱)، سنن النسائی (۳۶۵۳) سنن ابو داود (۲۸۸۰) سنن ترمذی (۱۳۷۶).

«و پشت سر آن‌ها برزخی است تا روزی‌که برانگیخته شوند».

و پیامبر ﷺ می‌فرماید: «إِنَّمَا نَسَمَةُ الْمُؤْمِنِ طَائِرٌ فِي شَجَرِ الْجَنَّةِ حَتَّى يَبْعَثَهُ اللَّه إِلَى جَسَدِهِ يَوْمَ يبعثه».

ترجمه: «در حقیقت روح انسان مؤمن پرنده‌ای است که از درختان بهشت خود را آویزان نموده و می‌خورد تا اینکه روز قیامت خداوند آن را به جسدش برگرداند».[1]

و لازمۀ عذاب کشیدن یا منعم شدن روح در عالم برزخ، این است که آن روح حیات داشته باشد و داشتن حیات مقتضای عمل است.

پس میّت می‌تواند در قبر خودش نماز بخواند، امّا اجری به پروندۀ اعمال او اضافه نمی‌شود مگر از سه طریق: صدقۀ جاریه، علمی که از آن بهره گرفته می‌شود و فرزند صالحی که برای او دعای (خیر) کند.

و معنای این حدیث این نیست که میّت نمی‌تواند هیچ عملی انجام بدهد. برای اینکه طبق حدیث صحیح، هرگاه به پیامبر ﷺ سلام بفرستیم، پیامبر جواب سلام ما را می‌دهد، و این جواب سلام برای غیر پیامبر و دیگر مردگان نیز ثابت می‌باشد، پس جواب سلام توسط میّت دلالت بر عمل میّت دارد و سلام نیز دعا است پس مردگان قادر به دعا کردن برای زندگان هستند و در نتیجه درخواست دعا از آنان به معنای درخواست چیزی که جز الله بر آن قادر نیست نمی‌باشد و متهم کردن کسانی که از انسان‌های صالح مرده، درخواست دعا می‌کنند به ارتکاب شرک اکبر، به الله قسم که ظلمی بزرگ و جنایتی آشکار در حق اهل قبله و مسلمانان می‌باشد و متاسفانه امروزه به نام حفظ جانب توحید، توحیدی ابلیسی و با فهم خوارج ارائه داده‌اند که در چنین توحیدی، اهل قبله مشرک می‌شوند و مشرکان زمان پیامبر موحّد در ربوبیت! ولا حول ولا قوة إلا بالله.

۱- سنن النسائی (۲۰۷۲)، صحیح الجامع (۲۳۶۹).

شبهۀ سوم: عمل درخواست دعا از میت، عبادت است و شامل حدیث: «الدُّعَاءُ هُوَ العِبَادَةُ» می‌شود و لذا نفس عمل «درخواست دعا و استغفار و طلب شفاعت» از میت، عبادت کردن میّت محسوب می‌شود.

پاسخ: اولا: اگر مجرد انجام «درخواست دعا از میت»، عبادت باشد و شامل حدیث: «الدُّعَاءُ هُوَ العِبَادَةُ» باشد، پس نباید فرقی بین زنده و مرده گذاشت. نمی‌توان نفس این عمل را از مرده عبادت دانست و از زنده عبادت ندانست. اگر درخواست دعا از میت، شامل حدیث: «الدُّعَاءُ هُوَ العِبَادَةُ» شود و بگوییم میّت را عبادت کرده است، پس باید درخواست دعا از زنده هم شامل حدیث: «الدُّعَاءُ هُوَ العِبَادَةُ» شود و بگوییم زنده را عبادت کرده است. چون هیچ تفاوتی بین کیفیت درخواست دعا از زنده و مرده وجود ندارد.

دوما: توضیح دادیم که دعایی عبادت است که در آن، برای آن مخلوقی که به دعایش خوانده‌ای خصائص ربوبیت قائل باشی و از او بصورت مستقل از الله و من دون الله درخواست رساندن نفع یا دور کردن ضرر کنی. و وقتی که چنین اعتقادی به دعا شونده داشته باشی پس هرگونه درخواستی از چنین مخلوقی در واقع درخواست و دعای عبادت است و او را عبادت کرده‌ای. امّا اگر آن مخلوق را به عنوان وسیله و سببی بدانی که به اذن الله می‌تواند کاری انجام بدهد، پس درخواست کردن از او در واقع درخواست کردن از الله است و نسبت‌دادن «کمک‌رسانی» و «به فریادرسیدن» به دعا شونده، نسبت مجاز می‌باشد و کمک‌رسان و فریادرس حقیقی همان الله بوده است. یعنی خداوند به بنده‌اش بوسیلۀ اسبابی که مقرر کرده است نفع رسانده است.

پس وقتی می‌گوییم دعا همان عبادت است، باید دعایی را همان عبادت دانست که مطابق با تعریف عبادت باشد و در تعریف عبادت گفتیم که: عبادت بر دو رکن نهایت خضوع و نهایت تذلل می‌باشد، و عنصری که در خضوع وجود دارد خوف و ترس است و عنصری که در تذلل وجود دارد، حب و رجاء است. پس خوف از متضرر شدن از یک چیز بطور مستقل از الله، که باعث نهایت خضوع می‌شود و رجاء به نفع بردن از آن چیز بطور مستقل از الله، که باعث نهایت تذلل می‌شود و حب بخاطر ذات آن چیز، هرگاه اینها

وجود داشته باشند، تبدیل به عبادت آن چیز می‌شود و این همان حقیقت تعریف عبادت از لحاظ شرعی است.

پس دعا و به فریاد خواندنی عبادت است که شخص دعا کننده معتقد باشد که دعا شونده می‌تواند نفع و یا ضرری مستقل از الله به او برساند. چنانکه خداوند می‌فرماید: ﴿فَمَآ أَغۡنَتۡ عَنۡهُمۡ ءَالِهَتُهُمُ ٱلَّتِي يَدۡعُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ مِن شَيۡءٖ لَّمَّا جَآءَ أَمۡرُ رَبِّكَۖ وَمَا زَادُوهُمۡ غَيۡرَ تَتۡبِيبٖ ١٠١﴾ [هود: ۱۰۱]

«پس هنگامی‌که فرمان پروردگارت فرا رسید، معبودان شان که به جای الله می‌خواندند؛ پس چیزی از آنان دفع نکردند (و یاری‌شان ندادند) و آن‌ها را جز هلاکت (و نابودی) نیفزودند».

این آیه به صورت آشکار نشان می‌دهد که مشرکان چیزهایی را به دعا می‌خواندند که معتقد بودند آن‌ها در عنصر الهیت شریک الله هستند و آن‌ها را آلهه می‌دانستند و معتقد بودند که آن إله‌ها را اگر به فریاد و دعا بخوانند می‌توانند چیزی از عذاب و یا مقدر الله را از آنان دفع کنند.

و می‌فرماید: ﴿وَٱلَّذِينَ تَدۡعُونَ مِن دُونِهِۦ مَا يَمۡلِكُونَ مِن قِطۡمِيرٍ ١٣﴾ [فاطر: ۱۳]

«و کسانی را که به جای او می‌خوانید (هم‌وزن) پوست نازک هستهٔ خرما مالک نیستند».

و می‌فرماید: ﴿قُلِ ٱدۡعُواْ ٱلَّذِينَ زَعَمۡتُم مِّن دُونِهِۦ فَلَا يَمۡلِكُونَ كَشۡفَ ٱلضُّرِّ عَنكُمۡ وَلَا تَحۡوِيلًا ٥٦﴾ [الإسراء: ٥٦]

«(ای پیامبر!) بگو: کسانی را که به جای او (إله خود) می‌پندارید؛ بخوانید، پس آن‌ها نه می‌توانند بلا (و مشکلی) را از شما دورسازند، و نه تغییر دهند».

پس به دعا خواندنی عبادت است که دعا کننده معتقد باشد که دعا شونده می‌تواند نفع یا ضرری بصورت «من دون الله» و مستقل از الله به او برساند. امّا درخواست دعا از مرده همان دعای عبادت نمی‌باشد؛ برای اینکه با نهایت خضوع و نهایت تذلل همراه نیست. چون شخصی که از میّت درخواست دعا می‌کند دقیقا به همان کیفیت و شکلی از او درخواست دعا کرده است که از یک زنده درخواست دعا می‌کند. و چون درخواست

دعا از زنده با نهایت خضوع و نهایت تذلل همراه نیست پس مجرد درخواست دعا از میّت نیز همینگونه است.

شبهۀ چهارم: باعث می‌شود که یک نوع کشش درونی به سوی میت، و توکل کردن بر او و رغبت به سوی او بوجود بیاید.

پاسخ: اگر مجرد درخواست دعا از میت، باعث بشود که چنین چیزی رخ بدهد پس باید در مجرد درخواست دعا از زنده هم چنین چیزی رخ بدهد. و چرا بین این دو فرق می‌گذارید؟ و تکفیر با مآل و لوازم جایز نیست امّا سد ذریعه جایز است. ما نمی‌گوییم که بخاطر سد ذریعۀ شرک، از درخواست دعا از میّت نهی نشود، بلکه سخن ما این است که به مجرد و به محض درخواست دعا از میت، آن مآلات و لوازم بوجود نیامده و آن شرک اکبر رخ نداده است.

شبهۀ پنجم: چنین کسی معتقد شده است که میّت بدون اذن الله برایش شفاعت می‌کند و الله را به پادشاهان زمینی تشبیه کرده و میّت را به دربانیان آن پادشاه که آن دربانیان، خواسته و نیاز او را به الله می‌رسانند.

پاسخ: اینکه بگوییم شخصی به مجرد درخواست دعا از میّت، معتقد شده است که میّت بدون اذن الله برایش شفاعت می‌کند بهتان و تحکم بدون دلیل است. برای اینکه به همانند آن، وقتی که شخصی از یک زنده درخواست دعا می‌کند چنین نیست که معتقد شده باشد که آن شخص زنده بدون اذن الله برایش شفاعت می‌کند، پس به چه دلیلی شخصی که از میّت درخواست دعا کرده است را متهم کنیم که از آن میّت درخواست شفاعت بدون اذن الله کرده است؟

و اینکه واسطه قرار دادن بین خود و الله، حتما شبیه به این باشد که الله را به پادشاهان زمینی تشبیه کرده باشد و آن واسطه‌ها را به درباریان آن پادشاه که بوسیله آن درباریان خواسته‌های ما به پادشاه ابلاغ شود، چنین چیزی الزاما صحیح نیست و هر واسطه گرفتنی این معنا را نمی‌رساند.

برای مثال در روز قیامت مردم به نزد پیامبران می‌روند و آنان را واسطه قرار می‌دهند تا آن پیامبران نزد الله بروند و از الله بخواهند که محاسبهٔ آنان را شروع کند چنانکه پیشتر حدیث آن را از صحیح بخاری ذکر کردیم.

و در روایتی دیگر از عبد الله بن عمر ﷺ، این داستان با لفظ استغاثه آمده است، یعنی مردم از پیامبران استغاثه و کمک می‌گیرند. عبد الله بن عمر می‌گوید پیامبر ﷺ می‌فرماید: «إِنَّ الشَّمْسَ تَدْنُو يَوْمَ الْقِيَامَةِ حَتَّى يَبْلُغَ الْعَرَقُ نِصْفَ الأُذُنِ، فَبَيْنَا هُمْ كَذَلِكَ اسْتَغَاثُوا بِآدَمَ، ثُمَّ بِمُوسَى، ثُمَّ بِمُحَمَّدٍ صلى الله عليه وسلم».

ترجمه: «روز قیامت، خورشید به قدری نزدیک می‌شود که مردم (در اثر گرما) تا بناگوش غرق در عرق خواهند شد. در آن حال، ابتدا به آدم علیه السلام و سپس به موسی علیه السلام و سرانجام به محمد صلی الله علیه وسلم استغاثه خواهند کرد».[1]

حال، آیا ما باید بگوییم که چون مردم طلب شفاعت از پیامبران کرده‌اند و آن پیامبران را به دعا خوانده‌اند و به آنان استغاثه کرده‌اند، آیا باید بگوییم که آن مردمان اعتقاد به شفاعت بدون اذن الله و استغاثه من دون الله داشته و مشرک شده‌اند و الدعاء که همان العبادة است را صرف غیر الله کرده‌اند و با استغاثه به پیامبران مشرک شده‌اند؟

هیچ یک از آن پیامبران به آن مردمانی که نزد آنان آمدند تا برایشان نزد الله شفاعت کنند و به آنها استغاثه کرده بودند، نگفتند که شماها با طلب شفاعت از ما مشرک شدید و به آن مردمان نگفتند که: ﴿فَلَا تَدۡعُواْ مَعَ ٱللَّهِ أَحَدٗا ١٨﴾ [الجن: ۱۸]

«پس کسی را با الله نخوانید».

پیامبران به آن مردمان نگفتند که شماها با دعا کردن ما و با واسطه قرار دادن ما بین خود و خدایتان، مشرک شدید.

۱- بخاری (۱۴۷۵).

هیچ یک از پیامبران نگفتند که شماها با طلب دعا از ما، در قلب‌هایتان حب و خوف و رجاء برای ما ایجاد شد و اینها هم نشانۀ عبادت است و شماها با این کار ما را عبادت کردید!

پیامبران نگفتند که شماها بخاطر درخواست شفاعت از ما، خداوند را به پادشاهان زمینی تشبیه کرده‌اید و ما را به درباریان آن پادشاه، و چنین معتقد شده‌اید که ما باید خواسته‌ها و نیازهایتان را به الله برسانیم.

و پیامبران به آن مردمانی که از آنان درخواست شفاعت کرده بودند این آیه را برایشان نیاوردند: ﴿مَا نَعۡبُدُهُمۡ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَآ إِلَى ٱللَّهِ زُلۡفَىٰٓ﴾ [الزمر: ۳]

«این‌ها را نمی‌پرستیم جز برای این‌که ما را به الله نزدیک کنند».

نگفتند شماها مانند مشرکان ما را عبادت کردید تا نزد الله شفاعتتان کنیم، نگفتند درخواست شفاعت از ما یعنی عبادت کردن ما.

پیامبران به آنان نگفتند: ﴿وَيَعۡبُدُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُمۡ وَلَا يَنفَعُهُمۡ وَيَقُولُونَ هَٰٓؤُلَآءِ شُفَعَٰٓؤُنَا عِندَ ٱللَّهِ﴾ [یونس: ۱۸]

«و غیر از الله چیزهای را می‌پرستند که نه به آن‌ها زیانی می‌رساند و نه سودشان می‌بخشد، و می‌گویند: این‌ها شفیعان ما نزد الله هستند».

پیامبران به آنان نگفتند: ﴿وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌۖ أُجِيبُ دَعۡوَةَ ٱلدَّاعِ إِذَا دَعَانِۖ﴾ [البقرة: ۱۸٦]

«و چون بندگانم، از تو درباره من بپرسند، بگو: به راستی که من نزدیکم، دعای دعاکننده را هنگامی‌که مرا بخواند؛ اجابت می‌کنم».

نگفتند خداوند از رگ کردن به شما نزدیک‌تر است پس چرا از ما می‌خواهید؟ نگفتند چرا از الله نخواستید و نزد ما پیامبران آمدید تا نزد الله شفاعتتان کنیم! نگفتند که: خداوند به ما حق شفاعت کردن داده است امّا شما را از طلب‌کردن شفاعت از ما منع کرده است. نگفتند که هرکس بین خود و الله واسطه‌هایی قرار بدهد و آن‌ها را بخواند تا برایش شفاعت کنند مشرک می‌شود.

پس به همان شکلی که درخواست دعا و شفاعت از زنده، به این معنا نیست که معتقد شده باشی که آن شفاعت‌کننده بدون اذن الله شفاعت می‌کند و به این معنا نیست که خداوند را به پادشاهان زمینی تشبیه کرده باشی که خبر از بندگانش ندارد و باید از درباریانش بخواهی تا نیازهایت را به الله بگویند، پس به همان شکل به مجرد و به محض اینکه شخصی درخواست دعا از میّت کرد، دلیل نمی‌شود که معتقد شده باشد که شفاعت بدون اذن الله می‌کند و بخاطر درخواست شفاعت و دعا از او، او را پرستیده باشد.

پس اگر یک نفر نزد قبر پیامبر ﷺ برود و معتقد به سماع موتی باشد و به پیامبر سلام کند و سپس بگوید یا رسول الله همانطور که در دنیا برای مومنانی که نزدت می‌آمدند دعا و استغفار می‌کردی، برای من هم دعا کن، و استناد کند به آیه: ﴿وَلَوۡ أَنَّهُمۡ إِذ ظَّلَمُوٓاْ أَنفُسَهُمۡ جَآءُوكَ فَٱسۡتَغۡفَرُواْ ٱللَّهَ وَٱسۡتَغۡفَرَ لَهُمُ ٱلرَّسُولُ لَوَجَدُواْ ٱللَّهَ تَوَّابٗا رَّحِيمٗا ٦٤﴾ [النساء: ٦٤]

«و اگر آن‌ها هنگامی‌که بر خویشتن ستم می‌کردند، نزد تو می‌آمدند، و از الله طلب آمرزش می‌کردند، و پیامبر برایشان طلب آمرزش می‌کرد، بی‌گمان الله را توبه‌پذیر مهربان می‌یافتند».

و بگوید: پیامبر طبق این آیه برایم دعا می‌کند، پس کسی حق ندارد بگوید چنین کسی پیامبر را پرستیده است و مشرک شده است و دعا که عبادت است را صرف غیر الله کرده است و این توجیه‌های باطل را بیاورد که نشأت گرفته از فهم خوارجی است که پیامبر ﷺ دربارۀشان می‌فرماید: «يَخرُجُ في هذه الأُمَّةِ قَومٌ تَحقِرُونَ صلاتكُمْ مع صَلاتِهِمْ. فيَقرأُونَ القُرآنَ، لا يُجاوِزُ حُلُوقَهمْ (أو حناجِرَهُمْ) يَمرُقُونَ من الدِّينِ مُرُوقَ السَّهْمِ من الرَّمِيَّةِ. فيَنْظُرُ الرَّامِي إلى سَهْمِه، إلى نَصْلِهِ، إلى رِصَافِه، فيَتَمارَى في الفُوقَةِ هَلْ عَلِقَ بِها من الدَّمِ شَيءٌ».

ترجمه: «در این امّت قومی بیرون می‌آیند که نمازتان را در برابر نمازشان تحقیر می‌کنید، قرآن می‌خوانند ولی (تأثیر آن) از حلقشان یا حنجره‌هایشان نمی‌گذرد و از دین خارج می‌شوند آنگونه که تیر از هدف (شکار) خارج می‌شود، پس تیر انداز به تیرش

به آهن نوک تیر، به پی پیکان در تیر نگاه می‌کند و شک می‌کند که آیا چیزی از خون به تیر آویخته شده است؟».[۱]

و در روایتی دیگر آمده است: «يَخْرُجُونَ مِنَ الدِّينِ كَمَا يَخْرُجُ السَّهْمُ مِنَ الرَّمِيَّةِ، ثُمَّ لَا يَعُودُونَ فِيهِ، شَرُّ الْخَلْقِ وَالْخَلِيقَةِ».

ترجمه: «از دین چنان به سرعت خارج می‌شوند که تیر از بدنِ شکار خارج می‌شود و سپس به آن باز نمی‌گردند. آن‌ها بدترین مخلوقات هستند».[۲]

و چنین کسی حق ندارد که همانند خوارج، آیاتی که دربارۀ مشرکان نازل شده است را بر مومنان تطبیق بدهد، چنانکه ابن عمر رضی الله عنهما دربارۀ خوارج می‌گفت: «إِنَّهُمُ انْطَلَقُوا إِلَى آيَاتٍ نَزَلَتْ فِي الكُفَّارِ، فَجَعَلُوهَا عَلَى المُؤْمِنِينَ».

ترجمه: «آن‌ها به سراغ آیاتی که در مورد کفار نازل شده است می‌روند و آن آیات را بر مسلمانان قرار می‌دهند».[۳]

و همچنین پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم دربارۀ خوارج می‌فرماید: «سَيَكُونُ فِي أُمَّتِي خِلَافٌ وَفُرْقَةٌ قَوْمٌ يُحْسِنُونَ الْقِيلَ وَيُسِيئُونَ الْفِعْلَ يَقْرَءُونَ الْقُرْآنَ لَا يُجَاوِزُ تَرَاقِيَهُمْ يَحْقِرُ أَحَدُكُمْ صَلَاتَهُ مَعَ صَلَاتِهِمْ وَصِيَامَهُ مَعَ صِيَامِهِمْ يَمْرُقُونَ مِنْ الدِّينِ مُرُوقَ السَّهْمِ مِنْ الرَّمِيَّةِ لَا يَرْجِعُونَ حَتَّى يَرْتَدُّوا عَلَى فُوقِهِ هُمْ شَرُّ الْخَلْقِ وَالْخَلِيقَةِ طُوبَى لِمَنْ قَتَلَهُمْ وَقَتَلُوهُ يَدْعُونَ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ وَلَيْسُوا مِنْهُ فِي شَيْءٍ مَنْ قَاتَلَهُمْ كَانَ أَوْلَى بِاللَّهِ مِنْهُمْ».

ترجمه: «در امّت من دو دستگی ایجاد می‌شود. گروهی ظهور می‌کنند که سخنان زیبا می‌گویند؛ امّا کارهای ناشایست انجام می‌دهند. قرآن را می‌خوانند، ولی از گلوی

۱- **یعنی** سرعت تیر، و سرعت برخورد آن به بدن شکار و سپس خارج شدن آن از طرف دیگر آنقدر زیاد است که بر روی تیر، خونی دیده نمی‌شود. یعنی تیر از بدنش خارج می‌شود بدون آنکه به خون آلوده شود، و خروج خوارج از دین نیز به چنین سرعتی اتفاق می‌افتد.

۲- صحيح مسلم بشرح النووي، ج ۷ ص ۱۶۴.

۳- صحیح بخاری، ج ۹ ص ۱۶

آن‌ها نمی‌گذرد. از دین چنان بیرون می‌روند که تیر از کمان می‌گذرد. به‌سوی دین بر نمی‌گردند، مگر زمانی که تیرِ رهاشده به کمان، برگردد. آن‌ها بدترین آفریده‌ی روی زمین هستند. خوشا به حال کسی که آن‌ها را بکشد یا به‌وسیله آن‌ها کشته شود. آنان مردم را به کتاب الله دعوت می‌دهند و حال آن‌که هیچ پیوندی با قرآن ندارند. هرکس آن‌ها را بکشد، نزد الله از آنان بهتر است».[1]

همچنین رسول الله ﷺ در مورد آنان می‌فرماید: «يَقْتُلُونَ أَهْلَ الْإِسْلَامِ وَيَدَعُونَ أَهْلَ الْأَوْثَانِ».

ترجمه: «مسلمانان را می‌کشند و بت‌پرستان را رها می‌کنند».[2]

و این همان کاری است که متاسفانه غلات و کج اندیشان امروزه مرتکب آن شده‌اند و علمای امّت را تکفیر کرده و مشرک می‌دانند، علمایی مانند محیی الدین نووی، ابن قدامه مقدسی، قرطبی، ابن کثیر، ابن حجر عسقلانی، ابن حجر هیتمی، ابن صلاح شهرزوری، سیوطی، رحمهم الله و ده‌ها عالم و امام بزرگ اهل سنّت و جماعت را مشرک می‌نامند و زبان حالشان این است که هیچ یک از آنان توحید و شرک را نشناخته‌اند و بخاطر درخواست دعا از میّت این علما مشرک شده‌اند! ولا حول ولا قوة إلا بالله.

شبهۀ ششم: شرک مشرکان نیز چیزی غیر از این نبود که می‌گفتند بت‌های ما نزد الله برای ما شفاعت می‌کنند و ما را به الله نزدیک می‌گردانند، و کسی که از میّت درخواست دعا می‌کند نیز مشابه مشرکان شده و معتقد شده که مردگان برایش نزد الله شفاعت می‌کنند و او را به الله نزدیک می‌گردانند، پس تفاوتی بین او و بین مشرکان وجود ندارد.

پاسخ: پیشر در فصل شفعاء من دون الله پاسخ این شبهه را دادیم که مشرکان اعتقاد به شفاعت بدون اذن الله داشتند. جدول مهم‌ترین تفاوت‌های عقیدۀ مشرکان و عقیدۀ موحدان چنین است:

۱- صحیح الجامع، ج ۳ ص ۲۱۷.

۲- بخاری (۳۳۴۴) و مسلم (۱۰۶۴).

	مشرکان	مومنان
اعتقاد به شفاعت	بدون اذن الله دارند	با اذن الله دارند
شفاعت کنندگانشان را	رب و إله و شریک الله می‌دانند	بندۀ الله می‌دانند
شفاعت کنندگانشان را	عبادت می‌کنند	عبادت نمی‌کنند
قدرت نفع و ضرر رساندن را	بصورت مستقل از الله برای شفاعت کنندگانشان قائل هستند	بصورت حقیقی فقط برای الله می‌دانند

شبهۀ هفتم: مشرکان إله‌هایشان را مستقل از الله نمی دانستند بلکه به اذن الله می‌دانستند.

ممکن است یکی بگوید که مشرکان، إله‌هایشان را مستقل از الله نمی‌دانستند بلکه معتقد بودند که بت‌هایشان به اذن الله هستند. مثلاً بگوید: مشرکان معتقد بودند که بت‌هایشان به اذن الله به آنان نصرت می‌دهند و به اذن الله از آنان عزت می‌خواستند و...

در پاسخ می‌گوییم:

اولا: خداوند بت‌هایشان را «من دون الله» دانسته است نه «به اذن الله».

برای مثال خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَلَمۡ تَكُن لَّهُۥ فِئَةٞ يَنصُرُونَهُۥ مِن دُونِ ٱللَّهِ وَمَا كَانَ مُنتَصِرًا ٤٣﴾ [الکهف: ٤٣]

«و او را گروهی نبود که در برابر الله یاریش کنند، و نتوانست که خود را یاری کند».

اما دربارۀ اذن الله می‌گوید: ﴿وَلَقَدۡ صَدَقَكُمُ ٱللَّهُ وَعۡدَهُۥٓ إِذۡ تَحُسُّونَهُم بِإِذۡنِهِۦۖ﴾ [آل عمران: ١٥٢]

«و به راستی الله، وعده خود را با شما (در جنگ احد) تحقق بخشید، آنگاه که (در آغاز جنگ) به اذن او، آنان را می‌کشتید».

و مشرکان از بت‌هایشان بطور مستقل از الله عزت و نصرت می‌خواستند، خداوند متعال در این باره می‌فرماید: ﴿وَٱتَّخَذُواْ مِن دُونِ ٱللَّهِ ءَالِهَةً لِّيَكُونُواْ لَهُمۡ عِزًّا﴾ [مریم: ۸۱]

«و (آن‌ها) به جای الله إله‌هایی را (برای خود) بر گزیدند، تا سبب عزت‌شان باشد».

و می‌فرماید: ﴿وَٱتَّخَذُواْ مِن دُونِ ٱللَّهِ ءَالِهَةً لَّعَلَّهُمۡ يُنصَرُونَ﴾ [یس: ۷٤]

«و آن‌ها غیر از الله إله‌هایی (برای خود) بر گزیدند، شاید که یاری شوند».

و آیات دیگری که عبارت من دون الله در آن آمده است به وضوح نشان می‌دهند که مشرکان معبودانشان را به اذن الله نمی‌دانستند بلکه آن‌ها را إله‌هایی می‌دانستند که دارای صفات ربوبیت ذاتی و مستقل از الله هستند.

دوما: هنگامی که برای چیزی ربوبیت و الهیت قرار می‌دهی، چنین اقتضا می‌کند که برای او استقلالیت قائل باشی. یعنی نمی‌شود که برای چیزی ربوبیت و الهیت قائل بود و او را رب و إله دانست، امّا در همان حال او را وسیله و سببی بدانی که به اذن الله عمل می‌کند! برای اینکه همانطور که قبلا در بخش «مجاز و حقیقت» گفتیم، ملائکهٔ خداوند، به اذن الله امور زیادی انجام می‌دهند، مانند ملائکه‌ای که تدبیر امور می‌کنند، ﴿فَٱلۡمُدَبِّرَٰتِ أَمۡرًا﴾ و ملائکه‌ای که تقسیم امور می‌کنند: ﴿فَٱلۡمُقَسِّمَٰتِ أَمۡرًا﴾ و یا مانند عیسی علیه السلام که به اذن الله خلق می‌کند و زنده می‌کند و شفا می‌دهد.

و همهٔ این‌ها که به اذن الله هستند، إله و رب محسوب نمی‌شوند چرا که از خودشان هیچ گونه قدرت ذاتی و استقلالی بر انجام آن امور ندارند؛ بلکه تنها فقط به اذن الله است. امّا در مقابل مشرکان معبودانشان را إله و رب می‌دانستند و به عبادت کردن آن‌ها نیز تصریح می‌کردند چنانکه می‌گفتند: ﴿قَالُوٓاْ أَجِئۡتَنَا لِنَعۡبُدَ ٱللَّهَ وَحۡدَهُۥ وَنَذَرَ مَا كَانَ يَعۡبُدُ ءَابَآؤُنَا﴾ [الأعراف: ۷۰]

«گفتند: آیا به (نزد) ما آمده‌ای که تنها الله را عبادت کنیم، و آنچه را نیاکان‌مان عبادت می‌کردند، رها کنیم؟!».

و می‌گفتند: ﴿قَالُواْ نَعۡبُدُ أَصۡنَامٗا فَنَظَلُّ لَهَا عَٰكِفِينَ﴾ [الشعراء: ۷۱]

«گفتند: بت‌هایی را عبادت می‌کنیم، و پیوسته برای (عبادت) آن‌ها معتکف هستیم».

سوما: مشرکان در مقام دفاع از إله‌هایشان به الله محمد دشنام می‌دادند. چنانکه خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَلَا تَسُبُّواْ ٱلَّذِينَ يَدۡعُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ فَيَسُبُّواْ ٱللَّهَ عَدۡوَۢا بِغَيۡرِ عِلۡمٖۗ كَذَٰلِكَ زَيَّنَّا لِكُلِّ أُمَّةٍ عَمَلَهُمۡ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّهِم مَّرۡجِعُهُمۡ فَيُنَبِّئُهُم بِمَا كَانُواْ يَعۡمَلُونَ١٠٨﴾ [الأنعام: ۱۰۸]

«و کسانی را که (مشرکان) به جای الله می‌پرستند؛ دشنام ندهید، مبادا آن‌ها (نیز) از روی دشمنی و جهالت؛ الله را دشنام دهند، این چنین برای هر امتی عمل‌شان را آراستیم، آنگاه باز گشت آن‌ها به سوی پروردگارشان است، پس آن‌ها را از آنچه عمل می‌کردند، آ گاه می‌سازد».

حال این سوال مطرح می‌شود، که اگر مشرکان إله‌هایشان را به اذن الله می‌دانستند و معتقد نبوده‌اند که بت‌هایشان قدرتی ذاتی و مستقل از الله دارند، پس چطور ممکن است که در مقام دفاع از اذن داده شده (که بت‌هایشان است) به اذن دهنده (که الله است) دشنام بدهند؟